



29/08



ویلیام شکسپیر

کبیر

ترجمہ عبدالرحیم احمدی

آءہ قءءماءى ءارء ءورء ، ءءرلسء



انءءءاراءءىل

---

چاپ این کتاب در هزار نسخه روی کاغذ تحریر در مهرماه یک هزار و سیصد و سی

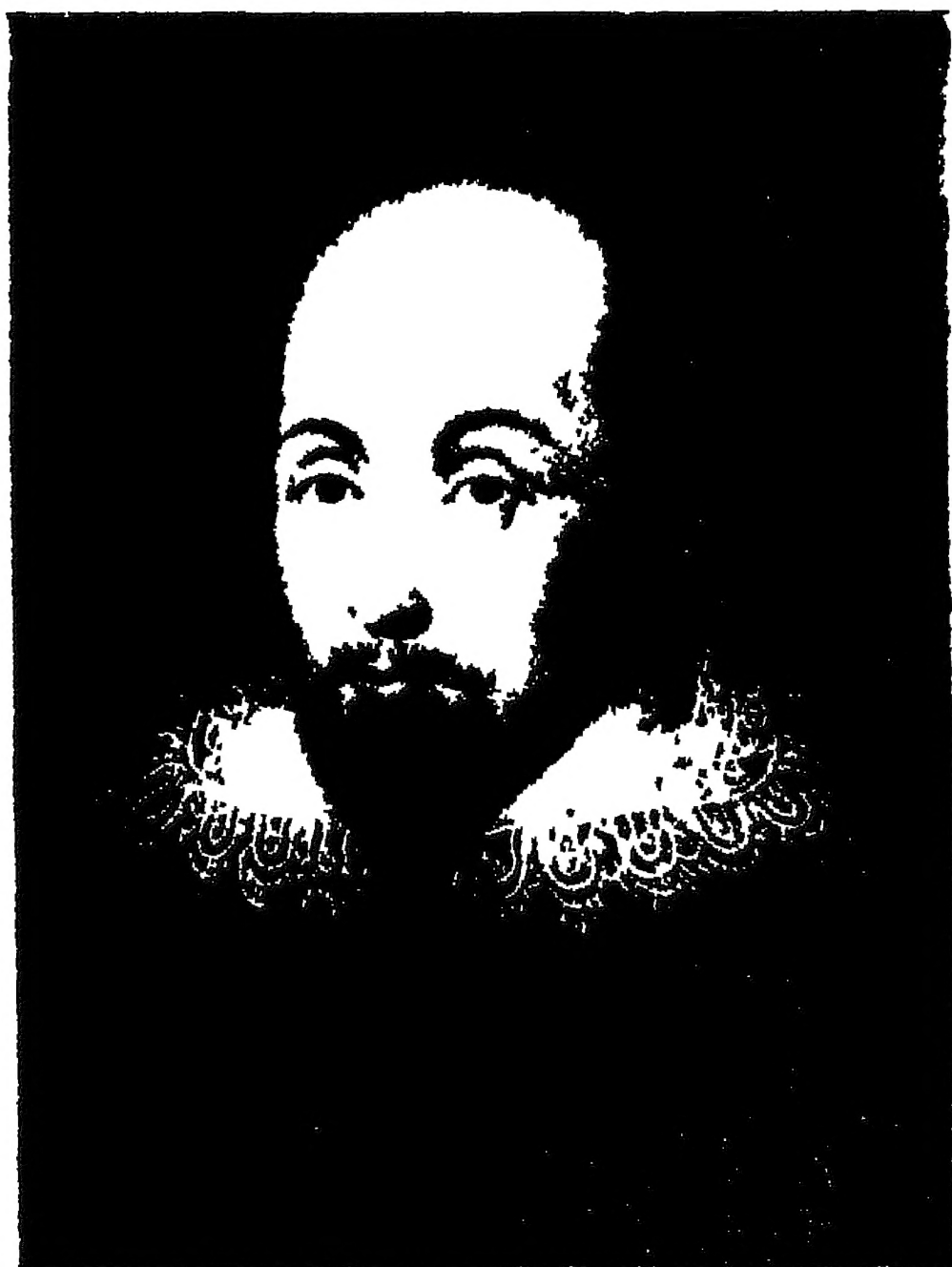
و شش هجری خورشیدی

در چاپخانه نایک نادرگانی ایران ناشر رسد

حق طبع محفوظ است

## قراژدی درپنج پرده





William Egbert





## یادداشت مترجم

اگر هدف ترجمه این باشد که همهٔ ریائی‌ها و خصوصیات اثری را در زبانی بر زبان دیگر نقل کند، در مورد شاهکارها - و خاصه شاهکارهای شکسپیر - حصول این مقصود محال می‌باشد هنگام تغییر طرف زبان، هزاران ریائی فرار از دست می‌رود. هر چند مترجم دقیق و امین باشد و صمیمانه نثار خود عشق و زرد، نمیتواند بر بسیاری از این صایعات راه بندد. شاهکاری بطیر مکبث چندان آکنده از ریائی و موسیقی کلام و سحر شاعرانه و عای تحیل و انداع هر مبدانه است که مترجم در هر صفحه، در هر بیت و هر مصراع، بحسب خود و کوشش بزرگی خوانده میشود، کوششی که اگر در حائلی که بوی رصایتی سسی میدهد رها شود، پایانی نخواهد داشت. قسمت‌هایی هست که هیچ مترجمی بدان راه نمی‌یابد و هیچ ترجمه‌ای نمیتواند ریائی و آهنگ و عظمت آنرا محفوظ بدارد، این ریائی و عظمت، مسعت از مجموعه عواملی است که نقل همگی آنها بر زبانی دیگر، بعلت تفاوت خصوصیات و کلمات و ترکیبات زبانیها، ممکن نیست. با وجود امانت و دقت بسیار - که ضروری است و بیش از هر چیز نباید رعایت شود و بحسب شرط شرف مترجم بشمار می‌رود - گرداگرد و درون معنی ظاهری جمله‌ها و گاه کلمات، رنگی پر شکوه و روح مرموری موج می‌زند که سختی میتوان بدان دست یافت، و گاه دست بیافتنی است. اگر این رنگی درك و احساس شود و بهترین صورت مقدور ترجمه و نقل گردد، مترجم بکمال آرزوی خود رسیده است. برای اینکار بحسب خود و کوشش بسیار و احتیاطی بیحد لازمست مترجم این اثر، بحد توانایی

خویش ، در این راه کوشیده است .

در تراژدی مکث - شاید بیش از همه شاهکارهای شکسپیر - همه با استعاره سخن میگویند و اشیاء و حوادث و معاهیم در گفته آنان جان میگیرد و زندگی شگفتی آفرین میکند . طوفان ، مرگ است ، و ترحم چون نورادی بر آن برمی شیند « مردان » سان ریدگان ، با گامهای خرد پیش میخزد ، و معرش لوح تقدیر است . زندگی الهی است که افسانه میسراید ، بازیگر بیوایی است که بر صحنه میخرامد حایت هیکلی استخوانی دارد و با گامهای فریادگر مقصد نزدیک میشود ، و روزه گرگ فراسیدش را خور میدهد . ترس ، بددل و حقون است و میتواند دروغ بگوید دلیری ، استادی است که بر دم آوران سرد میآمورد پاداش ، چون پرندگان نال دارد ، و از پی آنکه در حور پاداش است پرواز میکند

مترحم کوشیده است که این زندگی پر شکوه را ، با امانت و دقت ، بر زبان فارسی منتقل سازد و هر گز بحواسته است با تغییری که تعبیر شاعر را بدهن نزدیکتر کند ، از این زندگی خیره کننده فقط پیکری بیجان بحواسته عرصه دارد . شاعر آفریننده است ، و حواسته - مثل مترحم - باید بکوشد تا با آفریدگان اندیشه او آشنا شود

این امر منحصر بشکسپیر نیست آثار شعرای کلاسیک ما مشحون از این نوع بیان است . طبع حدائی حافظ میآفریند ، و آفریدگان او ، هر چند ما عادت کرده باشیم که بیجاشان پنداریم ، زندگی زوال ناپذیری دارند . ماه سخن میگوید . کلک مشکین معشوقه از عاشق یاد میکند . طلیب عشق مسیحادم است و درد را می بیند و درمان میکند . بخت ، چون پرندگان پر میگزاید . ناد صبا ، نفسی مشک فشان دارد و عالم پیر را حوا می کند . عیجه رکارسته شکایت میکند ، از عوان حمام عقیقی سمن میدهد و چشم بر گس بشقایق نگران میشود

دل زندگی در دراز عالم هستی و احراء پندار آدمی می تپد . این زندگی با پژمردگی ، آثار همه شعرای بزرگان را ، از روزگار رودکی تا زمان ما آکنده است

برای تعبیرها و ترکیبها و کلمات بدیع و حیره کننده شکسپیر ، یافتن معادل هایی که آفرینش هر مبداء شاعر را تناه نکند کار دشواری است . خاصه که کوشش مترجم باید این باشد که شیوه بیان را ، میران امکان و توانایی

خویش، در حد یا برد يك بيان ادبی کلاسیك فارسی حفظ کند. مترحم کوشیده است در این زمینه در گنجینه گرانبهای ادبیات کلاسیك ایران بهره بگیرد، و تا حد امکان و اطلاع تعبیرها و ترکیبات و کلماتی را برگزیند که در عین حفظ امانت و دقت، در زبان ادبی ما سستی داشته باشد

تنها در چند مورد که لغت یا ترکیبی مهجور سطر آمده، مترحم با توضیح یا ذکر شاهدهی در حاشیه، حواسته است آنرا بذهی بر دیکتر سازد، و گرنه باستعمای حواسده هوشیار از هر گونه توضیحی در این زمینه سبکی آگاه است

با وجود آنچه گفته شد، در برابر عظمت بیکراهی چون تراژدی مکبث، مترحم، پس از سکار بردن همه کوشش مقدور خود، و طبعه ای حر این ندارد که در پیش - بحقیقت و به اردوی فروتنی - عذر هر گونه ادعائی را بخواهد



تراژدی مکبث ابتدا اردوی ترجمه فراسه موريس مترليک Maurice Maeterlinck شاعر و نویسنده نامدار بلژیکی، به فارسی در آمد مکبث دواوده بار، بدست مترحمین مختلف بران فراسه ترجمه شده است پیش از ترجمه مترليک ترجمه ف و هوگو F V Hugo بهترین ترجمه این اثر بران فراسه بود ترجمه مترليک، با استفاده از تجارب مترحمین پیشین، آخرین و بهترین ترجمه است

پس از آنکه ترجمه فارسی پیاپان رسیده، با لطف و همکاری دوست گرامی آقاي سهراب دوستدار، با متن انگلیسی دقیقاً تطبیق شد تا مطابقت ترجمه فارسی با متن اصلی تضمین شود تغییراتی که ضروری سطر آمد نادر بود، زیرا امانت و دقت مترليک در ترجمه این اثر اعجاب آوراست و کار او نمونه برجسته ای از ترجمه خوب و دقیق و حردمندانه بشمار میرود، ترجمه ای که علاوه بر امانت و دقت بیحد، در بسیاری جاها آهنگ و موسیقی و رنگ شگفت کلام اصلی را سبترین شیوه ممکن و تا حد مقدور، حفظ کرده است

سپاسگراری من هر چند صمیمانه و بسیار باشد، نمیتواند با لطف و همکاری برادرش ویدریع آقاي دوستدار - که در شاحت آثار شکسیر دستی قوی دارند - برابری کند

لازم بود مجالس گفتگوی جادوگران (مجالس اول و سوم از پرده اول و مجلس اول از پرده چهارم) شعر فارسی درآید، زیرا زیبایی و گیرائی این مجالس بیشتر در وزن و آهنگ کلام است. (مترلینک هم این سه مجلس را شعر فرانسه درآورده است.) شاعر هنرمند و دوست بسیار عزیزم آقای نذر نادریور، از راه لطف این کار را بعهده گرفتند. شاعر در عین حال که بحفظ معنی توجه بسیار کرده، در برخی موارد کوشیده است با آهنگ و ترکیب کلمات و تکرار برخی حرفها در کلمات یک یا چند مصراع، بیان جادوگراانه شعر انگلیسی را حتی المقدور در شعر فارسی حفظ کند. مواردی که بنا بر ضرورت شعری کنما تی افزوده گشته یا مختصر تغییری در برخی عبارات داده شده بسیار نادر است.

کار یار برج آقاسی نادر نور بیش از آن در خور قدرشناسی است که تسکیر صمیمانه من جبران نش کند.

سبب سگزاری فراوان زدوست بسیار گرامی و گرامیهایم آقای علی اصغر سروش که قبل از تصبیق ترجمه حاضر با متن انگلیسی، از راه تطبیق قسمت‌هایی از آن با ترجمه فرانسه بر من منت نهاده و از راهنماییهای گرانبهای خود بهره ورده ساخته است، وظیفه‌ای است که بر عهده دارم.

در موارد متعددی بنظر مترجم ضروری رسید که برای تفهیم یا توضیح یا تفسیر متن، حاشیه‌ای بیفزاید. حواشی سودمند و گرانبهای موریس مترلینک، علامت (م. م.) مشخص گردیده. تعدد این توضیحات و تفسیرها موجب تسکیر نده شود؛ و هر جا که ضرورت، تفسیر یا نظری از مفسرد دیگری نقل شده باشد، به وه ره است.

آنکه مترجم کوشش فراوان بکار برده که ترجمه با متن اثر دقیقاً منطبق باشد. در موارد معدودی که ترجمه کلمه بکلمه از نظر ادبی و حفظ روح منظر ممکن رسیده و حفظ امانت ضاهری لطمه و خسارتی بهم آهنگی و روح و رنگی درونی راژدی بشمار آمده است، ترجمه تحت اللفظی با متن انگلیسی در حاشیه نقل شده، خواننده بتواند تصبیق و داوری کند.

ترجمه مندرجه در درس موریس مترلینک بر ماست، بیش از آغاز برآژدی در نظر حوا شده مگرد.

## مکبث

مکبث جزء گروه شاهکارهای بزرگ و مسلمی است که **هاملت** Hamlet، **شاه لیر** King Lir، **اوتلو** Othello، **آنتونی و کلئوپاترا** Antony and Cleopatra و **طوفان** را شامل میشود. برخی از نقادان آنرا از همه برتر می‌شمارند. **هاملت** اسرارآمیز، شاه لیر نا بخرد و پر جوش و خروش و نو مید، در پهنه عقل و امیال بشری، بر نواحی عمیقتر و بالاتر و دل انگیزتری پرتو می‌افکنند. **هاملت** یکی از برجسته ترین نقاط زندگی، اگر زندگی عقلانی نباشد، لا اقل عالم تحیل و تأثر اسان را نشان میدهد. ولی گونا اسکار نتوان کرد که **مکبث** منزله نمایشنامه و صرفاً از نظر دراماتیک، بر آن دور جحان دارد. با جرأت میتوان گفت که نمایشنامه **مکبث** در عالم تراژدی بر چنان قله رفیع و یکتا و هائلی جای دارد که فقط نگاه اشیل تا حدی بر آن افتاده بود. و هنوز هم بی‌همتا بر آن جی دارد و میل روزی که دست نردان شاعر، بیتر از سه قرن پیش، آنرا آفرید، سرشار از زندگی و دلپره و روشنائی است.

تراژدی **مکبث** بنی 'ز آتکه' نمایشنامه، 'مفهوم' مرور آن، شبهه باشد، در سرحد افسانه و تاریخ موج میرند، حائیکه، همه نردیکی و دستیابی ابراهیمی آنرا در میان گرفته و خوشبختانه دارای خصوصیت نادلند و درام تاریخی بمعنی اخص نیست. باید این نکته جالب را تذکر داد که در واقع شکسپیر اینجا با حیاء درام تاریخی نبرداخته است، و کلیه تئاری که در آن با بدینکار دست زده - منجمنه درامهای رومی - حیلی باغبان نر ز شاهکارهای بزرگ اوست.

در آتونی و کلتویاترا - این نمره دلپذیر شکفتگی کامل نبوغ شاعر -  
 بآنکه چهره کهنه را اندکی با افسانه و داستان آمیخته است، در برخی  
 هم ردی نندی بتاریخ، نارسائی هائی را موجب شده است. گوئی برای  
 اینکه فردی بتواند روی صحنه، یا برتراز آن در روح شاعر آفریننده اش  
 جن بگیرد. باید هنوز در جای دیگری نویسته باشد و هیچ يك از نیروهای  
 خویش را در حیطه قبلی واقعی از کف نداده باشد.

س میتوان بداشت که مکیث شرح حالی کسم و بیش افسانه ای و  
 درمیت. و سرگذشتی است که نمیتواند از آغاز علاقه و توجه خواننده را  
 آنگاه که باید جیب کند، و یرده سرده بر میزان این توجه و علاقه بیفزاید.  
 زیر جوبین واقع 'جبارا' باید زندگی قهرمان را دنبال کند، و کمتر زندگی  
 'س'ی است که به مهارتی هنرآمندان و درخور تراژدی ادامه یابد.

در حقیقت تراژدی در مجلس ماقبل آخر یرده سوم بنقطه اوج میرسد.  
 رآن س. یعنی قریب نیمی از اثر، بجز دو قسمت بی نظیر و خیلی کوتاه (مجلس  
 مکانه رس و مکدف و مجلس راه رفتن لیدی مکیث در خواب) دیگر بدان  
 پابا زمیم نمیرسد. باید افزود که هم در بهترین قسمت ها و هم در قسمت های  
 که رزش تر، خواه معقول باشد و خواه نباشد، پاره ای از اشعار سخت بیفایده و  
 رست. بطوریکه عینک نامیس مجبورند از یک اثر دو هزار بیتي قریب چهارصد  
 بیت یعنی شش پنجم از حذف کنند.

نموده دو قهرمان بر روی مکیث و لیدی مکیث - کسمر میتواند  
 زاده خواننده را بخود جلب کنند، و محیط تراژدی سراسر تیره و سیاه است،  
 و سرحد نه تعریف همه نگونه که در گزارش تاریخی هولینشد Holinshed  
 زده من شده و فقط دو مجلس (مجلس ضیافت و راه رفتن در خواب) زاده  
 رست، خود شکسیر است. میسون سداشت که با ذکر این مطالب، همه  
 درین سسی و فطری که میتون بر شاهکار بودن مکیث ادائه کرد، درهم  
 سست.

وجودین مکیث و هکار است. کیست که بتواند میان آثار ادبی بزرگی  
 که رده و بی مده و همر - یید و سده قرون را بر رخسار دارند، اثر  
 دره - سکیر - سستی اثر خود شکسیر - شان دهد که با تراژدی مکیث  
 ررف کس در کوری Cressida و راسین Racine میتوان صحنه هائی تأثر  
 کیش. ز ستر قهرمانه ری موزون تریفت، و در آثار تراژدی نویسان





جز زبان قهرمانانش ندارد ، و حتی هنگامیکه خطر مرگ بیدرنک آنان در میان باشد ، نباید جز کلماتی که دقیقاً با وضع و موقع متناسب باشد ، سخنی بر زبانشان جاری شود . همیشه اینگونه نبوده است و در تراژدی‌های یونان ، شاعر هر زمان که برای زیباتر ساختن اثر خود لازم میدانست ، حضور خویش را نه تنها بوسیله همسرایان (Chœur) بلکه ، بوسیله قهرمانش نیز خبر میداد . گرنی هم بشیوه آنان ، هر لحظه در فاصل بین خود و قهرمانانش را میگشاید و صدای رسای خویش را بگوش میرساند .

برعکس ، شکسپیر در شاهکارهای خویش هرگز خود بصحنه نیآید . یا اگر رشنه سخن را بدست گیرد از پیش با شیوه و تدبیری که خاص اوست ، پوزش میخواهد . شکسپیر در شاهکارهای خود ، بطور مداوم ، بنای عقل قهرمانان داستان را متزلزل میکند ، و بدینگونه سدی را از سر راه سیل پر-شکوه لیرسم برمیدارد . و از آن پس آزادانه بازبان قهرمانان سخن میگوید ، و زیبایی ، بی آنکه نابجا شمرده شود ، بر نمایشنامه چیره میشود . هر چه جنون قهرمان اصلی افزایش مییابد ، لیرسم آثار بزرگ و جاوید شاعر درخشن تر و عالیت ر جلوه میکند .

ولی در همکبث شکسپیر کمتر بدین شیوه دست میبرد و بندرت صدای خویش را بگوش میرساند . مکبث در واقع دیوانه نیست ، و تنها در دوسه جا ، از بحرایی ترین مراحل وهم و هراسن ، آهنگ گفتار عادی وی عوض میشود . بقیه مکالمات عمدتاً درحد مکالمه عادی شرکاء و عوامل حادثه‌ای خوبن ، حفظ شده است .

اما این فقط ظاهر کار است . برآستی در سراسر نمایشنامه صدای شکسپیر را بگوش دل میشنوی . اس 'ساس هنر شاعر در امتیک در این خلاصه میشود که در خلال گفته‌های اشخاص نمایشنامه ، بشیوه‌ای ماهرانه و ناپیدا ، خود سخن بگوید و شعروش را بحوی تنظیم کند که بظاهر صدای قهرمانان ، همواره در سطح زندگی عادی موج بزند . اما در واقع این صداها در عرصه‌های بروعالیستین میافکنند .

درینرو گریه در همکبث از خلال گفته‌های قهرمانانش سخن نمیگفت . آن میری چیزی ری گفتن نداشتند . قهرمانان بر تراجماعت آدمیان - - - - - مسود بر تر - - - - - زیر اگر چنین بود بجایات نابخردانه خویش دست نمیزدند و تراژدی بوجود نمیمد . بدید اعتراف کرد که زندگی -

زندگی «واقعی» کذائی که هنگام خرده گرفتن بر شاعران بدان متوسل میشوند، زندگی برونی و آنچه دیده و شنیده میشود - بطور کلی مطالب بسیار کم و ناچیزی دردسترس میکند. بدین جهت است که شکسپیر بلاقطع بدون اطلاع و پنهان از نظر ما - از این زندگی بعرضه زندگی دیگری که در عمق قلوب و نهانگاه وجدانها و نیز در هر چیز ناشناخته این جهان وجود دارد، پامیکندارد. وی بنام این زندگی که از برونسوخوش و در اندرونمان درخروش و در غوغاست سخن میگوید، و صدایش چندان درست و چندان ضروری است که نمیتوانیم لحظه پایان زندگی تبسکاران را از لحظه آغاز حیات که شاعر بآنان ارزانی داشته، متمایز کنیم. شاعر برترین و بزرگترین هنر خود را در خدمت دو آدمکش میگذارد و با انباشتن سکوت آنان از شگفتیها، دوچار اشتباه نمیشود. مسلم است که درسکوت و در اندیشهها و احساسات خموش آدمیان، چیزهای بسیاری وجود دارد که حتی شاعران نابغه هم از عهده بیانش برنمیآیند.

معجزانست که این اندیشهها و احساسات مستقیماً بیان نشود. مکث و زنش هرگز اندیشه‌ای رفیع و عالی یا تنها درخور دلستن، هیچ احساسی شریف یا تنها درخور علاقمندی، عرضه نمیدارند. و شاعر هم بهیچ تفسیر و توضیح روانی، بهیچ غور و بررسی اخلاقی دست نمیبرد. با اینهمه می بینیم که زیبایی اندوه خیز و بسیار عمیقی بر سراسر درام پرتو میافکند، با عظمتی و روبرو مینویسم که بهیچ روی قهرمانانه و مافوق انسانی نیست، بلکه بشری و بسیار کهن است.

نمیتوان سرچشمه اینهمه زیبایی و شگفتی را شناخت، و محالست بصورت دقیق تعیین کرد که منبعث از فلان مجلس و فلان شعر است. انگار چون بخاری برشکوه از سرجمه های زندگی، از آنجا که همه روانها و دلهای گنهگار و بیگناه، همسان و بیکرانه اند، بر میخیزد و از هر کجما متصاعد میشود. در حقیقت مکث و شریعت جرمش در چنان بینة وسیعی زیست میکنند که خوبی و بدی - از منظر بیس رفیع - تقریباً یکسان مینماید و بسی کمتر از خود واقعیت - زیستن اهمیت دارد. و از اینرو عاملین یکی از نفرت انگیزترین جنایاتی که ممکن است انسان بدان دست برد، هیچ نفرتی درم برنمی انگیزند. بزودی جنایت هولناکش را که بیش از تصادف و بهانه ای بنظر نمیرسد، از یاد - میبریم. این جنایت همچون سنگی که در گردابی بیفتد، زندگی شگفت انگیزی

را از اعماق گرداب بیرون می‌جھاند . اگر حادثه باین عظمت نبود این نتیجه حاصل نمیشد .

اینجا میتوان از شعر تراژیک درسی بسیار سودمند گرفت : ما خو گرفته ایم که زیبایی هر اثر را در رفعت اندیشه ها و غنای افکار کلی ، و اندکی پایین تر ، در فصاحت کلام بجوئیم . ما میخواهیم شاعران و نویسندگان دراماتیک ، پیش از هر چیز متفکر بنی برجسته باشند و آثارشان مهمترین مسائل اجتماعی و اخلاقی را دربرگیرند ، هرچند که این آثار را هنگام برآوردن توقعات خوش سرد و بیروح یابیم . بتدریج که زندگی فکری ما تلطیف میشود ، باین نتیجه میرسیم که تنها کمال ادبی که شایسته بقا و پایداری و برآستی درخور ماست ، کمال معرفت است . درامی مثل هکبث که در آن معرفت و خرد بمعنی اخص در صفت مؤخر جای دارد ، بمانشان میدهد که زیبایی هائی گیرانر و فنا نپذیرد تر از زیبایی های اندیشه وجود دارد ؛ یا اینکه اندیشه شما باید زمینه ای طبیعی و ضروری باشد که چیزهائی بسیار مبهم تر و اسرار آمیز تر بر آن نقش بندد .

اگر از نزدیکتر بنگریم در می یابیم که لا اقل قسمتی از قدرت و صف ناپذیر و زیبائی بیکرایی که در بالا از آن سخن گفتیم ، از استعارات بیشمارى که همه اعدق تراژدی را آکنده است زاده میشود . در نظر اول ، اکثر قهرمانان نمایشنامه بوضعی نامحسوس ، ب استعاره سخن میگویند . مثل بشر ابتدائی برای بیان اندیشه خود عبارات و تعبیراتی میآفرینند . زیرا هیچوجه موضوع تشبیهاتی که با دقت و خردمندانه ساخته و پرداخته شده باشد در میان نیست . سرعت عمل مجال اینکار را نمیدهد . این امر فقط مربوط به ظهور ناگهانی و بودری کماتى است که بنحوی سحر آمیز ، در گذرگاه شاعر ، باستعاراتى تکان دهنده بدل میشود و از گورستان لغت نامه سر بر می کند . از اینرو مترجم باید بسیار دقیق باشد و در عین دقت بکوشد که استعاره مستور در کلمات زنده بماند .

مذا در موردین مصرع:

Strange things I have in head that will to hand

ممکن است مترجم بدون توجه بکلمه «دست» (Hand) که در اثر

کثرت استعمال عادی شده<sup>۱</sup> چنین ترجمه کند :

«چیزهای شگفتی درسردارم که باید برحله عمل درآید.» اما نمیدانم چه رمزی در این کلمات نهفته است که میرساند شاعر فی الواقع مسیر هولناکی را که قصد جنایت هنگام عبور از سر بدست باید پیماید دیده است و میخواهد این دست در پایان مصراع بیچشم بخورد . پس میتوان چنین ترجمه کرد : «چیزهای شگفتی درسردارم که بدستم راه خواهد یافت.» میتوان بعد و فوراً از این گونه مثال‌ها ذکر کرد. هر لحظه مسأله‌ای از این قبیل مترجم‌رامردد و دلواپس میکند که آیا با عبارت و اصطلاح مرده‌ای سروکار دارد یا با استعاره‌ای زنده و جاندار . بحق میتوان گفت که در مکتب عبارات و اصطلاحات مرده بسیار کمیاب است . تقریباً همه عبارات آکنده از نیروی زندگی است .

اشخاص تراژدی مکتب خود محیط زندگی خویش را می‌آفرینند و سپس بمخلوقات نگون بخت محیط خویش بدل میشوند . محیط زندگی آنان چنان در صدایشان نفوذ میکند و جای میگیرد ، چنان سخنانشان را جان میدهد و اشباع میکند که اگر زحمت توصیفش را هم بخود میدادند ، بدین سرعت و دقت در نظرمان مجسم نمیشد . در زندگی آنان شریک میشویم و خانه‌ها و جاهایی را که در آن زیست میکنند از درون بیچشم می‌بینیم و مثل خود آنها دیگر حاجت نداریم که این خانه‌ها و جاها را از بیرون بمانمایند . در زندگی بخش و جنب و جوش دائم این صور و استعارات است که زندگی عمیق و هستی مرموز و تقریباً بیکران این اثر را می‌سازد . بر سطح اثر ، گفتگویی که برای کار و زندگی ضروری است موج میزند . انگار گوشه‌ای ما جز این نمیشنود ؛ اما در واقع غریزه ما ، احساس درونی و ناپیدای ما ، و گریه‌ها و چنین گفت روح ما ، سخنی دیگر میشوند . و اگر کلمات ظاهر ، عمیقتر از سخن هر شاعری در ما اثر میگذارد ، بدین جهت است که انبوهی از نیروهای پنهان ، بار این کلمات را بدوش میکشند .

و اینک راستی مکتب و همسرتیره بخش چه هستند ؟ این مثل آنگونه که پل دوسن و بکتور<sup>۲</sup> توصیف میکند ، دیوهای عظیم و افسانه‌ای هستند ؟

۱- کلمه «دست» در روسی هم همین حال را دارد . مثلاً در بکری دست زدن که بمعنی

شروع کار و قدم‌دست و دیگرگونه توجهی بمعنی حس دست دارد .

۲- Paul de Saint Victor در حاشیه‌های شکیپرشدن روم تیسس فر سه .

بمقیده من پیش از هر کار باید تفسیرهای نادرست و غیرموجهی از این قیل را یکباره بدور افکند. ولی در قطب مقابل این تفسیر، آیا مکبث و همسرش مظهر آدمهایی معمولی هستند که سرنوشتی جبار و مقاومت ناپذیر آنها را با نسوی امکان و اقتدارشان کشیده است؟ آیا آندو بزرگتر یا کوچکتر از ما، خردمندتر یا بظلمات چهل کهن نزدیکتر از ما هستند؟ آیا آزاد بوده اند یا نیروهای مقاومت ناپذیر آنها را بسویی میکشیده است؟ سه خواهر طالع بین روی زمین میزیسته اند یا در قلب و اندیشه خود آنها؟ سزاوار نفرزند یا ترحم؟ آیا روانشان جز سرزمینی و حضور در جنایات بست و انباشته از اندیشه های محقر نیست، یا جاهای زیبا و نیکویی نیز در آن میتوان یافت؟ آیا مکبث جلادی است، دوانه خوی و تنگ چشم و کوتاه بین، همچون قهرمانان افسانه های باستان مردی است وحشی و خشن، یا او را میتوان شاعری اندوهگین و خیالپرداز سرگردان دید که حساسیتی بیماروار دارد؟ آیا وی نظیر هاملت در کارخواس سرگردان ولی اندکی چالاکتر از اوست، اما در باطن چون السور Elsinor. ۲ برادر هاملت حیران و اندیشناک است، یا مردی است نظیر مارک آئونی که شهوتش کمتر و کوردلیش بیشتر است؟ و آیا ایدی مکبث سلیطه ای است مکار و فرومایه، کاخ نشینی است آزمند و سخته دل و خودخواه، زن سوداگری است غرت انگیز و بی مهر و بیگذشت و خشک و مزور و بدکاره و بیرحمتر از پولاد خنجرى که بدست میگیرد؛ یا همسری است بسیار محبوب که بیرحمانه قربانی اندیشه موحشی که زاده بستر زناشویی است گشته است؟ آیا لبخند دهشتناک خوشامد وی را به دانه کن سگون بخت بخاطر بسیاریم، یا هول و مشقت صورت ناپذیری که هر شب بردان سینان سایه میافکند؟ خنجر آغشته بخون را بخاطر بسیاریم یا مشعلی را که بر درمادگی روحی که اشک های نهایی به نسینش میکشاند، بر تومافکند؟ آیا وی از شوهرش بهتر است یا بدتر، چه لب تر است - هرت نگیز تر؟ و آیا چهره اش را باز شناخته ایم؟ آیا همچون زغی که هنگام زدیگ شدن قربانی خویش بدان اشاره میکند<sup>۲</sup>، سیاه روی است؟ یا درشت اندام و تیره رنگ، درشت استخوان و عضلانی، مغرور و کسب خست - ضریف و بور، کوچک اندام و خرامان، شهوت انگیز و مهربان؟ سرنوشت وی معرف تحیل روانی جنایت وادوه پشیمانی و تسلط عدلی نه نیست؟ وصف تقدیر است یا زهر آگین شدن روحی است یا

اندیشه های خود؟ هیچ نمیدانیم. میتوان تا ابد در این باب گفتگو کرد و این یا آن نظر را پذیرفت؛ و شاید خود شکسپیر هم نتواند این دو موجود را که از زیر پنجهٔ سحر آمیزش بدرآمده اند بدرستی تعریف کند. همچنین بسیار دشوار است که هنگام خواندن تراژدی آنها را بدرستی بشناسیم، حتی اگر بین ما هم میزیستند این کار آسان نبود. قهرمانان ازهرسو، از حدود اشعاری که میخواهد مشخص و مفروضشان کند فراتر میروند. خواننده چنان خیال میکند که آنها را شناخته است ولی تا پایان شکفت و ناشناخته میمانند و هر دم کاری نا منتظر از آنها سرمیزند. آنگاه خواننده احساس میکند که آنان برای عجیب ترین تغییر جهت ها آماده اند. در توصیف آنان اندک نقصی نمیتوان یافت. زندگی شکفت و پر شکوهی تراژدی را آکنده است. در واقع زندگی قهرمانان پایان نمیرسد؛ هنوز آخرین سخن خود را نگفته اند و آخرین حرکت از آنان سرزده است، و هنوز از زمینهٔ پهنای هستی بشری جدا نشده اند. هر چند با دقت نگاهشان کنیم نمیتوانیم دربارهٔ آنها داورى کنیم، زیرا پاره ای از وجود آنان در آینده جای دارد. آنها نه از جهت محدود و درام بلکه از جهت بی پایان هستی، ناتمامند. خصلتی را که از آنان درك میکنیم و با اطمینان مورد تحلیل قرار میدهم، بزودی جان میسپارند. گوئی مکتب و زنش نمیتوانند درون اشعار و کلمات آفرینندهٔ خویش ساکن بمانند. انگار این اشعار و کلمات را جا بجا میکنند و با آدم خویش بجنس میآورند، و در همین محیط بظاهر محدود بدنیا میسر نوشت خود میروند، و شکل و معنایش را تغییر میدهند؛ گوئی در محیطی زنده و حیات بخش کامل و حول میببند، و سال ها و قرون گذشته در پهنای آنها اثر میگذارد، و اندیشه و احساسی نیافته. میان می آورد و از عظمت و نیروی عظیمی جدید رده بر میگردد.

موريس مترلينك



## اشخاص

دuncan	دانکن	پادشاه اسکاتلند
Malcolm	ملکم	{ پسران وی
Donalbain	دونالبین	
Macbeth	مکبث	
Banquo	بانکو	{ سه سالاران ارس پادشاه
Macduff	مکداف	
Lenox	لناکس	{ نجدی اسکاتلندی
Rosse	راس	
Menteith	منتیت	
Angus	آنگوس	
Cathanes	کیتنس	
Fuolce	فلینس	سر، بکو
Sivard	سیوارد	دوک آف وردمراند، سه سالار رتس گدس
	سیوارد جوان،	پسر
Seyton	سیتون	سر ملازم مکب
	بک کودک،	سر مکداف
	یک طبیب انگلیسی	
	یک طبیب اسکاتلندی	



يك افسر

يك دربان

يك پير مرد

Lady Macbeth لیدی مکبث

Lady Macduff لیدی مکداف

ندیمه لیدی مکبث

Hécate هکات

سه زن جادوگر

اشباح

نجباء ، سنیورها ، افسران ، سربازان ، قاتلها ، خدمتگزاران  
 يكها .

پیر حیدر اول



## مجلس اول

( یونانی دور افتاده )

تندر و آبرخش - سه جادوگر بدرون ماسند

### جادوگر اول

دانی کدامین دم دگر باز  
نایکد کرداریم دیدار  
دربرق و دربوران و دران .

### جادوگر دوم

آن ساعت مسعود کاین سر کشتگی سمن پذیرد  
وین فصل ، ه فتح و فرار این و آن فرحم گیرد.

### جادوگر سوم

بیش از سسین بیکار نایان می پذیرد

### جادوگر اول

دیدار گاه ما کدامین حسست ، یاران «

## جادوگر دوم

خواهر، همینجا، درمیان خرمن خشک خلنگان<sup>۱</sup>.

## جادوگر سوم

تا آنکه با مکتب سخن گوئیم یاران!

## جادوگر اول

ای گریه‌خاکستری رنگ<sup>۲</sup>!

آسعد می‌آیم بسویت.

## جادوگر دوم

ه، با وزغ<sup>۳</sup> واز دست.

## جادوگر سوم

آسعد می‌آیم بسویت!

## هر سه جادوگر

زیب همد زشت آهست وزشت، زیب

درین هوای پرمد و پردود بگشائیم پرده.

بیرون می‌روند.

<sup>۱</sup> - خلنگ گیاهی است - بیوه‌های حشت و کشته‌ش روید.

<sup>۲</sup> - Grey Minnow (مهرگر) - خاکستری رنگ.

<sup>۳</sup> - Paddock (مهرغور) -

## مجلس دوم<sup>۱</sup>

« اردو گاهی نزدیک فورس Forres »

صدای کوس از پشت صحنه بگوش میرسد . شاه  
دامکن ، دونالدین ، لناکس به همراهان وارد میشوند .  
فرماندهی خون آلوده پیکر بر میخورند . ۲

### دامکن

این مرد خون آلوده پیکر کیست ؟ آنگونه که از ظاهرش  
پیدا است باید بمو اند و اسپین خبرهای شورش را بما بدهد .

۱- موسیقی زعفران در این عقیده ایم که این مجلس از آن شکست خورده است . این مجلس  
بکلی زنده و بیهوده است ، زیرا هر چه در آن گفته میشود در مجلس عدی تکرار میگردد . بهر حال  
در چه مجلس سوم در برهه امیر کاودور میگوید نقدش دارد و شمس دو خطای وحش  
ریختن است انبوه و دودار ، در صورتیکه شکست در بنده همیشه در قفس فوق آمده زیرا که چنین  
خطاهایی حتمی و در راه است . این مجلس چهره دامن را که در مجلس چهارم و ششم محو شده  
تجسینی رسیده شده ، کمزور و شوش میکند . علاوه بر این ، هنوز که کار در لندن Clarendon ، یکی  
از بهترین مفسران شکست خورده میگوید : تو زن هستی ، این مجلس ، شکست خورده ، حتی در صحنه ترین  
حده ، شده است ، از آن ، حملات مغرورانه در آن شعر ، حتی در حاشیه که به مغرور است -  
اصلاً شبیه نیست . « اضافه کنیم که این وزن و این نوع جمله بندی بیشتر تقایم - تنه ای و در شصت -  
میری شیهت در دزدک شعر بر روی آن دریا ، ره مجلس ، هفت حشوت سپر کاره مغرور و درشت  
شعران تصور را بخورده می کنند . ( ۱۰۰ )

۲- در نسخه اصلی نامه فرم سه - ماده و سپس دیگر و همن ، تپوش ، مترجم فرسی و سه -  
در برگزیده و در مورد بعدی هم بکار برده است .

## ملکم

این فرمانده ، چون سربازی نیک و بیباک ، برای رهائی من از بند اسارت جنگیده است. سلام، سلام، دوست دلیر من! هر چه درباره نبرد میدانی، تا آن هنگام که دست از آن کشیدی بیادشاه بر گوی .

## فرمانده

کارنبرد نامعلوم بود: همچون سرنوشت دو شناگر طاق‌ت‌رسیده که چنگ در یکدیگر زنند و نیروی همدیگر را فلج کنند. ما کدونوالد Macdonvald سنگدل - که باید هم نافرمان باشد ، چه پستی های بیشمار طبعش چون گروهی حشره گرد او در جنب و جوشند و بدانسویش میکشاند - گروهی سرباز مزدور<sup>۱</sup> از جزایر مغرب بیاری گرفته والهه بخت ، لبخند زنان بر کارزار شوم وی ، چون زنی روسپی خود را با غوش اوافکنده بود. با اینهمه کارش زار بود. زیرا مکبث دلیر - که بر استی درخور این نام است - باخوار شمردن سرنوشت و شمشیری آخته و خون چکان از کشتار ، همچون دست آموز شجاعت ، راه خود بگشود<sup>۲</sup> با آن برده<sup>۳</sup> رویاروی شد . و پیش از آنکه مجال درود و بدرد باشد<sup>۴</sup> ، از ناف تاجانه اش را درید و سرش را بر کنگره های ما نهاد.

## داکن

آفرین بر توای عمزاده دلاور وای نیکمرد شایسته !

۱ - Kernes and Galowglasses ، سربازان مزدور ایرلندی که هر گروه سلاحی خاص دارند .

۲ - The slave بدینگونه د تحقیر به کدونوالد اشاره میکند .

۳ - And ne'er shook hands nor bade farewell to him ترجمه تحت-

معنی می آید دستش را نداشت و و بدرد کند .

## فرمانده

همانگونه که چون خورشید درخشیدن آغاز کند ، طوفان های کشتی شکن و تندرهای سهمگین درمیگیرد، از منبعی که گفتی آسودگی از آن میرسد، آشتیگی پراکنده میشود<sup>۱</sup>. بنگرید، پادشاه اسکاتلند، بنگرید: تازه عدالت با سلاح دلیری ، سر بازان مزدور تیز تگ را ناگزیر از گریز کرده بود<sup>۲</sup> که فرمانده<sup>۳</sup> نروژی با دریافت سلاح های رخشان و نیروهای امدادی تازه نفس ، در خود برتری دید و حمله ای تازه آغاز کرد .

## داکن

این وضع ، فرماندهان ما ، مکبث و بانکورا بوحشت نیفکند ؟

## فرمانده

چرا ، همچون گنجشکی که از عقاب و خرگوشی که از شیر بترسد . براستی باید بگویم که آنان چون توپهایی لبریز از گلوله ، با ضربات پی در پی ، بشدت بردشمن می تاختند . نمیدانم میخواستند خود را در جراحات

As whence the sun<sup>۱</sup> gins his reflection

- ۱

Shipwrecking storms and direful thunders break;

So from that spring whence comfort seem to come,

Discomfort swells.

آیت پیچیده و غریبی است - مقصود رد آنجکه خورشید درخشیدن آء زمیکند، 'عتدل' ربیعی و آء بهار است ؟ ادر - خة ولیة مکث در پدین مصرع دوم بیت مذکور فع و وجود بد شته و برحق مفسران و شران فعل break را 'فروده' د . ( گز چنین شد ، - مفهوم آیت فوق بدینقرار است: همانگونه که عتدل ربیعی هم منشاء بهرود درخشیدن خورشید و هم منشاء بروز طوفان های بهاری و عریدن تندر هاست ، همانگونه 'ارمده' که پیروهای امدادی میرسد آشتیگی بر میدان کارزار پراکنده میشود ، - همدن دستی که - شجعت خود دشمن را میگوید و برای آسودگی می آورد، در میان سپه دشمن آشتیگی می پراکند<sup>۴</sup>

No sooner justice had, with valour arm'd

- ۲

Compell'd these shipping kerns to trust their heels...

ترجمه تحت اللفظی : تازه عدالت با سلاح شجعت ین سر - ران مزدور تیز - تگ را محبور کرده بود که پیاشته خویش توکل کنند ...



سوزان غرقه کنند، یا جالجتای<sup>۱</sup> دیگری را شهره سازند<sup>۲</sup>.  
توان از تن من رفته است، زخم‌هایم آواز برداشته‌اند و یاری می‌طلبند.

### داتکن

سخنات همچون زخم‌های تنت بر ازنده<sup>۳</sup> تست. هر دو نشانی از افتخار دارند. بروید جراحان را بیالینش بیاورید. (فرمانده را بیرون می‌برد.) کیست؟

### ملکم

راس، امیر گرانقدر.

### لناکس

چه شتابی در چشم‌هایش خوانده میشود! چنان مینگرد که پنداری  
میخواهد سخنانی عجیب بر زبان آرد.

راس بدرون می‌آید

### راس

خدا شهر یار را نگهبدارد!

### داتکن

سردار گرانمایه از کجا می‌آئی؟

### راس

ای شهر یار بزرگ از فیف<sup>۳</sup> می‌آیم، از آنجا که درفش‌های نیروی با آسمان  
دشمن میدهند و با باد شکنهای خود ملت ما را منجمد میکنند.

۱- Golgotha کوهی که مسیح رفرا آن مصلوب شد. مقصود اینست که می‌خواستند

یعنی خون خود میدان نبرد چون کوه جاجتا شهره سازند.

۲- اصوات این جماعت تصنی سید رمشکوک بنظر میرسد، زیرا در هیچ يك از نمایشنامه‌های

شکسپیر، حمده، مدد، جمل تراژدی مکث موحز و فشرده و مستحکم نیست. (م. م.)

۳- Fife یکی زایدات اسکاتلند.

پادشاه نروژ با سپاهی سهمگین ، با کمک ناجوانمردترین خائنان یعنی امیر کاودور<sup>۱</sup> ، در گیر و دار نبردی شوم بود که داماد بلونا<sup>۲</sup> ، جوشنی روئین بر تن ، در نبردی تن بستن با او مقابله کرد . شمشیر ها آخته ، بازوان درهم آویخته ، روح گستاخش را بتسلیم واداشت ، و سر انجام پیروزی نصیب ما شد<sup>۳</sup> .

## دانکن

چه سعادت بزرگی !

## راس

چندان بزرگ کداینک، سونو Sweno پادشاه نروژ درخواست مصالحه

۱- Thane of Cawdor «تین» عنوانی «فتح‌بری» بود که در «گلسن قدیم» در «آ» فرماندهن و حکام و شخصیت‌های بزرگ اعطای میشد. و معادل فارسی آن «امیر» انتخاب شده است

۲- Bellona مکتب داماد بلونا بوده است

۳- بعداً ( در مجلس سوه ) خواهیم دید که کوئی مکتب هیچ‌وجه «خیرات و سر وشت» امیر کاودور «لایقی» ندارد ، در صورتیکه خود او ، شاه نروژ نبرد کرده و معرّوش «حته ست» «ج» «بدو گر جواب» میدهد : «حاکم کاودور زده است ، مرد نیک و خوش‌ختی ست ، «و زوه ، «نگوس» که نه نقش «سعد» قدیم راس را در صحنه حاضر هم می‌کنند و حیران از حرّیت خست - گر هم - کمون «لایق» داشت - مطلق میشود ، در مجلس سوم ، «حقیق» از هم «راس» هم «ست» ، می‌گوید که «همه» «سستی» امیر کاودور : «روژ» ، «و چگونگی» شرکت و «حیثیت» «بی‌حرمت» «اگر» «این مجلس» «مجلس» باشد ، «چگونگی» «میتوان» «پس» «فد» - «و حوضی» «دشت» «شکست» «و» «تو» «ج» - «این نوع» «سوه» «میتوانی» «در» - «شکست» «سستی» «سستی» «وی» «مجلس» «در» «درد» «حتن» «حرّیت» «ما» «باشنامه‌های» «خود» «بی‌هت» «منظنی» «و» «لحد» ، «کا» «ست» «پس» «کی» «سستی» «کی» «یک» «ر» «تقدیم» «خواهند» «گرفت» «این مجلس» «ز» «دو» «گ» «ه» «و» «و» «که» «ز» «رح» «ز» «ش» «ن» «حسین» «سک» «پیر» «سی» «بو» «جود» «آورده» ، «حذف» «کننده» «ممکن» «است» «این مجلس» «از» «آن» «شکست» «شد» «ولی» «قطعاً» «قطعاً» «طرح» «اولیه» «با» «مسوده‌ای» «بوده» «است» که «در» «پس» «پس» «قسمتی» «از» «مجلس» «سوه» «هورد» «است» «ده» «قدر» «ر» «گرفته» «است» ، «ناشران» «نسخه» «قدیم» که «هر» «پیش» «بودند» «و» «هیچ‌وجه» «منتقد» «نمی» «آمد» - «هر» «این» «مسود» «ز» «این» «کاغذهای» «شاعرانه» «ند» «و چون» «میدانسته» «د» «چگونه» «سخن» «پر» «کننده» «مکتب» «ز» «وین» «کنند» «بی» «آ» «دقیقت» «مورد» «ملاحظه» «قرار» «شد» «دهند» «آنها» «بر» «رو» «شت» «نقش» «(Rôles)» «و» «نق» «ری» «نه» «ششمه» «که» «در» «اختیارشان» «بوده» ، «افزوده» «اند» «لایق» «بتذکار نیست» که «این مجلس» «همیشه» «هنگام» «پس» «حذف» «میشود» «اه» «ه»

میکند. باو گفتیم تا دهمزاردولار<sup>۱</sup> غرامت نپردازد اجازه ندارد کشتکاش  
را در جزیره<sup>۲</sup> «سن کم»<sup>۳</sup> بخاک بسپارد.

### هاتکن

امیر کاو دور دیگر به مراد ما خیانت نخواهد ورزید. بروید،  
مرکش را اعلام کنید و مکبث را بعنوانی که از آن او بود، مفتخر سازید.

### راس

مراقبت خواهم کرد تا این کار صورت پذیرد.

### پادشاه

آنچه را که او باخت، مکبث نیکدل برد.

۱- هولیش. در این داستان گفته است «Great summe of gold» (مبلغ  
بزرگ و ثمن). در «Thaler» دری حشین ردیال ۱۵۷۸ در شهر بوم ضرب شد. (م. م.)  
۲- «Saint - colmes - inch» حریره کوچکی که دهش مأخوذ از دیرسنت کولومبا  
(قرن شش است و هنوز در حریره آن دری است. ام. م.)

## مجلس سوم

« خلنگزای نزدیک فورس »

غرش تند -- سه جادوگر بدون میآیند .

### جادوگر اول

آمدی؟ خواهر کجا بودی؟

### جادوگر دوم

رفته بودم تا تبه سازم گرازان را .

### جادوگر سوم

پس تو خواهر جان کجا بودی؟

### جادوگر اول

همسر دریافوردی ، دامنی از شابلوط خشک و تر برداشت ،

میجوید و میجوید و میجوید آرام .

خواستم از او که مشتی هم بمن ببخشد .

آن زن فربه سرین گر<sup>۱</sup> ندا درداد : « ای جادوگر منحوس ، کم شو ،

دور شو از من ! »

---

۱- Rumpe - fed Ronyon معنیش چندان روشن و مسلم نیست . Ronyon از کلمه فرانسو Rognieux (گر) گرفته شده . در « Rumpe - fed » تفسیر Nares این شکل « fed or fat in the rumps » (فربه سرین) بیش از همه قابل قبول نظر میرسد .

شوهر او ناخدای کشتی «بیر» است  
 سوی اقطار حلب رفتست ، اما من  
 آرد بیزی را بروی آب خواهم راند  
 بادبانی بر فرازش نصب خواهم کرد  
 بعد از آن چون موش بیدم دست اندر کار خواهم شد  
 دست اندر کار خواهم شد  
 دست اندر کار خواهم شد.

### جادوگر دوم

من نسیمی را مددکار تو خواهم ساخت .

### جادوگر اول

وه ، چه خوب وه پربانی تو!

### جادوگر سوم

من نسیم دیگری را با تو خواهم کرد .

### جادوگر اول

من هم ای خواهر ،

هر چه باد سخت درد نیاست ،

هر چه بنزد دره سیر بده پیدا است ،

هر کج بر نقشه درید نوردان معبر جوید طوفانهاست ،

جمه را در اختیار خوشتن دارم .

ناخدا را همچو گاهی خشت خواهم کرد .

خواب را در سایبان پلک‌هایش ره نخواهم داد،  
همچون نفرین کرده مردی زیست خواهد کرد .  
عاقبت نده بار، ندهفتد،

خسته و فرسوده ورنجور،  
روز و شب بازیچه امواج خواهد بود،  
لیک هرگز کشتی او طعمه دریا نخواهد شد !  
بنگر ای خواهر چه دارم من .

### جادوگر دوم

کو؟ نشانم ده ، نشانم ده!

### جادوگر اول

شست ملاحی است ، ملاحی که در هنگام بر گشتن بیندر صید  
ماهیهای دریا شد .  
صدای طبل از پشت صحنه بکوش میرسد .

### جادوگر سوم

طبل ، بشنو، طبل ! مکبث میرسد از راه !

### هر سه جادوگر

خواهران خوب جادو گر،  
زادگان خشکی و دریا ،  
دست اندر دست ،  
راه می‌پویند گردا گرد این دنیا .  
این سه بر از من ،  
این سدبار از تو،

وین سه بار تازہ ہم ازما

تا شود نه بار.

دست ما آهسته ماند از کار<sup>۱</sup>

دیگ ما آهسته رفت از جوش<sup>۲</sup>،

آه ، افسون کار گر شد ، خواهران ، خاموش !

مکث و بانگو بدرون می آیند.

### مکث

هر گز روزی زیبا تر و زشت تر از امروز ندیده ام .

### بانگو

تافورس چقدر راه داریم ؟ کیستند این موجودات تر از و چهره پر چین  
با هیأت هائی بدین شگفتی که بزمینان نمی مانند و با این همه ، بر زمین جای  
دارند ؟ شما زنده اید ؟ چیزی هستید که بتوان از شما پرسشی کرد ؟ گویا  
سخنان مرا در می یابید ، چه هر سه تن انگشت شکاف خورده خود را بر لب  
های بیجان خویش نهاده اید . باید زن باشید و با این همه ریشی که دارید  
مرا از این گمان بزمیدارد .

### مکث

اگر می توانید سخن بگوئید ، کیستید ؟

### جادو گر اول

سلام ، مکث ! سلام ، امیر گلامیس Glamis !

### جادو گر دوم

سلام مکث ! سلام ، امیر کلودور !

---

<sup>۱</sup> - ی. دومصرع و شعرا قی - دپورا ضرورت آهنگ شعر در فارسی ابروداند و  
- متن بیت .

### جادوگر سوم

سلام مکبث! که سرانجام پادشاه خواهی شد.

#### باتکو

سرور گرامی من، چرا میلرزید و از کلماتی که آهنگی چنین دلپذیر دارد، ظاهراً میترسید؟ شما را برآستی سوگند، آیا اشباحی موهومید یا واقعاً همانید که مینمائید؟ شما رفیق شریف مرا با عناوینی میستائید که از آن اوست و زبان به پیشگوئی طالع نیکو و امید سلطنتی میکشائید که او را شیفته و مفتون میکند. بمن هیچ نمیگوئید: اگر توانائی آن دارید که در جوانه‌های زمان، آینده را باز بینید و فاش سازید که کدامین بندر بارور خواهد شد و کدامین بثمر نخواهد رسید، پس درباره من سخنی بگوئید که نه از لطف‌تان تمنائی دارم و نه از کینه‌تان بیمی.

### جادوگر اول

سلام!

### جادوگر دوم

سلام!

### جادوگر سوم

سلام!

### جادوگر اول

کهنتر از مکبث و بزرگتر از او!

### جادوگر دوم

در نیک‌بختی کمتر و با اینهمه نیک‌بخت‌تر از او!...



## جادوگر سوم

بی آنکه خودت پادشاه شوی، شاهانی پدید خواهی آورد. - پس سلام، مکبث و بانکو!

## جادوگر اول

بانکو و مکبث، سلام!

## مکبث

بمید و پیشگوئی خود را بایان دهید! بیشتر بگوئید! میدانم که بر اثر مرگ سینل Sinel، من امیر کلامبس شده‌ام؛ ولی چگونه مرا امیر کاودور میخوانید؟ حاکم کاودور زنده است، مردی نیک و خوشبخت است. نه پادشاهی را در افق کمان خویش تن می‌بینم نه امارت کاودور را. بگوئید این روشن-بینی شگفت را از که بعاریت گرفته‌اید یا چرا پیشگوئی‌های پیامبرانۀ شما در کن این خلنگی که از وزش بدها خشکیده است بر ما راه می‌بندد؟ سخن بگوئید! شما فرمان میدهم!

جادوگران محو میشوند.

## بانکو

خاک هم خون آب جبهه‌ای دارد و این زن جبهه‌ای زمینند: کجا همچو شاهان!

## مکبث

در هر و آنجا عجمه می‌نمود، خون‌دهی در باد آمیخت، کاش باز هم من را پیشگو کنید...

۱ - Stupida imperfecta pulchra. جت نمی‌باشد، ی سخنگو،



مکینٹ میرسد از راه ۱



### باتکو

موجوداتی که از آنها سخن میگوئیم، آیا براستی در اینجا بودند؟  
یا ما ریشه گیاهانی خورده ایم که عقل را زایل میکند؟

### مکبث

فرزندان شما پادشاه خواهند شد!

### باتکو

شما پادشاه خواهید شد!

### مکبث

و نیز امیر کاو دور! همینگونه نگفتند؟

### باتکو

سخنان و آهنگ گفتار آنان درست گویای همین بود. کیست؟  
راس و آکوس بدرون میآیند.

### راس

مکبث، پادشاه خبر پیروزی ترا با شادی دریافت کرد و هنگامیکه  
از جسارت شخصی تو در ستیز با سرکشان آگاه شد، اعجاب و ثنائیش در کشاکش  
شدند که ترا سزند یا اورا<sup>۱</sup>: ناگزیر خاموشی گزید و دنباله ماجرای آنروز  
را از خاطر گذرانید، و ترا میان صفوف نیرویهای بیباک، در برابر اشباح  
مرگی که خود بذرش را میافشاندی، دلیر و استوار یافت. بیكها، بسان  
رگبار تگرگ، از بی یکدیگر می رسیدند و مفاخر ترا در این دفاع عظیمی  
که از پادشاهی وی کرده ای بدو ارمغان میآوردند و نثار قمعش میکردند.

---

۱- His wonders and his praises do contend  
Which should be thine or his:

## آنگوس

ملمأ موریم که درود و سپاس شهر یار خداوند کار خویش را بتو برسانیم و  
ترا، نه بقصد یافتن پاداش، بحضورش ببریم.

راس

شهر یار مرا فرمود که بوثیقۀ افتخاری بزرگتر، از جانب وی ترا امیر  
کاودور بخوانم. پس در این منصب نو درود بر تو باد، ای امیر بزرگ، زیر این  
منصب از آن تو است!

باتکو (باخودش)

چطور، شیطان میتواند حقیقت را باز گوید؟

مکبث

امیر کاودور زنده است، چرا جامۀ عاریتی بر من میپوشانید؟

راس

آنده امیر کاودور بود هنوز زنده است، اما کیفری سهمگین در  
انتظار اوست، و برستی که سزاوار جان سپردن است. آیا با نیروی ها  
همدست شده بود؟ آیا گردنکشان را با کمک های پنهانی یاری میکرد؟  
آیا برای ویران ساختن کشورش، با هر دو ساخته بود؟ نمیدانم؛ ولی  
حیثیتی نزرگی که بدانها اعتراف کرده و باثبات رسیده، اورا سرنگون  
کرد.

مکبث (، خود)

امیر کاودور! بزرگترین نوید باید فرارسد.... (به راس و آنگوس)  
رحمت شمارا من میگزارد. - (باتکو) مگر امیدندارید که فرزندانان  
پادشاه شده، زن بشکوئی که بمن عنوان امارت کاودور دادند، بآنان

بیز نویدی کمتر از آن من ندادند.

### بانکو

فقط وثوق کامل باین نوید میتواند آرزوهای شمارا برافروزد، و برتر از منصب امارت کاودور، دیهیم شهر یاری برقرار کتان نهد. اما بسیار شگفت است؛ و بسا که کار گزار ظلمات برای راندن ما بوادی هلاک، حقایق را بما باز میگردد؛ با بازیچه‌هایی بی آزار فریبمان میدهد تا ما را غدارانه بوخییم. ترین مهالك بکشاند. - پسر عمو، تمنا میکنم پاسخی بگوئید.

### مکبث (باخود)

دو حقیقت باز گفته شد، و این برای قصیده بزرگ این داستان شاهوار مطلعی زیبا است! - سپاسگزارم، سروران من. - (باخود) این تمنای بس شگفت نه نیک است و نه بد... اگر بداست چرا با حقیقتی آغاز شده و نویدی از کامیابی بمن داده است؟ من امیر کاودور هستم. - اگر نیک است، چرا دستخوش وسوسه‌ای شده‌ام که تصور وحشتزای آن مو بر تنم راست میکند و چنان آشفته‌ام میسازد که قلب نیرومندم، بخلاف قوانین طبیعی، بدندهایم کوفته میشود؟ بیم‌های مشهور کمتر از دهشت‌های خیالی، هراس انگیز است. اندیشه من، که جنایت هنوز در آن بیش از رؤیائی نیست، چنان کشور آرام وجودم<sup>۱</sup> را میلرزاند که هر گونه نیروی عمل در تنگنای حدس و گمان تبه میشود و هیچ چیز نیست مگر آنچه نیست.<sup>۲</sup>

---

۱- My single state of man کلاک Clark و رایت Wright دو تن از معرّن تر

شکسیر درباره این عبارت چنین میگویند: «انسان کشوریا سرزمینی تشبیه شده که میتوان بر «آرام» پنداشت، یعنی تمام نیروها در آن تعدل و توفیق دارد و کشکش هوسها و آگیره‌های گوناگون این آرامش را مختل نمی‌کند.»

۲- And nothing is but what is not. مقصود اینست که هر بستی چیزی

وجود ندارد.

### باتکو

بینید دوست ما چگونه در اندیشه فرو رفته است.

مکبث (باخودش)

اگر تقدیر می خواهد من شاه شوم، می تواند بی آنکه قدمی بردارم  
اورنگ شاهی بر فرقم نهد!

### باتکو

افتخارات جدید همچون جامه های نو آیین با گذشت روزگار  
برازنده قامتش خواهد شد.

مکبث (باخود)

هر چه بادا باد! زمان و ساعت پایان دشوارترین روزها میرسند...

### باتکو

مکبث بزرگوار، در انتظار فرمان توایم.

### مکبث

بر من ببخشاید، خاطرات از یاد رفته دماغ سرکش مرا بیازی گرفته  
بود. سروران عزیز، خدمات شما بر اوراقی نقش شده که من هر روز برای  
«بخواندن» آنها را ورق میزنم. به پیشگاه شهریار برویم. - (ساتکو) درباره  
آنچه بیش آمد بیندیشید؛ در فرصتی بیشتر، آنگاه که این اندیشه نیک  
سنجیده شود، بی برده با هم سخن خواهیم گفت.

### باتکو

«مید تمام»

### مکبث

«آروز، خاموش!» - بیائید، دوستان من!

بیرون میروند.

## مجلس چهارم

[فارس - اطاقی در کاخ]

مدای شیپور دانکی، لاکس ملکم، دو بالین و همراهان بدرون میایند .

دانکن

آیا حاکم کاودور بکیفر رسید ، و کسانی که مأمور کیفرش بودند  
باز گشتند؟

ملکم

خدایگانا، هنوز باز نگشته‌اند ، ولی من از کسی که مرگش را  
بحشم دیده بود، ماجرارا شنیده. گفت محکوم ناصر احت سیار بخیا ته‌های  
خود اعتراف کرد و از شهریار بخشایش طلبید و ندامت، عمیق خویش را  
نشان داد. دزدندگی او هیچ چیز بیش از روشی که هنگام وداع آن بیش  
گرفت، مایه افتخارش نبود. همچون کسی که وقت مرگ میکوشد گران‌بها  
ترین خواسته‌اش را همانند بشیزی بی ارزش بدور افکند، جان سپرد.

دانکن

در جهان هنری وجود دارد که بتواند از روح را در چهره بخواند.  
وی مرد نیکی بود که من باو وثوق راسخ داشتم . (مکتب سکولار) - تگوس



مردون می‌بند. ) پسر عم کز انقدر ! گناه ناسپاسی من تا کنون بر من بسیار سنگین می‌آمد ! - در پیروزی چندان پیش میتازی که نیز بر ترین بال‌های پاداش بگرددت نمیرسد ! خدا کند شایستگی و قدر تو کمتر باشد تا در ترازوی سنجش ، کفهٔ اجر و سپاس بسود من سنگینی کند ! جز این چیزی ندارم بگویم که اگر هر آنچه در روی زمین است بتو پاداش دهم ، باز هم سزاوار اجر بیشتری هستی.

### مکبث

پاداش من همان ایفای خدمت و صداقتی است که بر عهده دارم. کار شهریار اینست که در خدمتگزاری ما بدیدهٔ قبول بنگرد ، و وظایف ما در قبال تخت و دولت شما ، فرزندان و خدمتگزارانی هستند که اگر بخاطر عشق و افتخارتان تا سر حد توانائی بکوشند ، جز ایفای وظیفه کاری نکرده‌اند.

### داتکن

قدمت فر خنده‌باد ! بتازگی ترا چون نهالی کاشته‌ام و مراقبت خواهم کرد تا رشد کنی و بارور شوی . بانکوی نجیب ، شایستگی تو کمتر از مکبث نیست و همانگونه باید ترا نیز سپاس گزارم ، بگذار در آغوش کشم و بر سیندهات بفشارم.

### باتکو

گر من برومند شوم ، ثمره از آن شهریار خواهد بود.

### داتکن

شدی فراوان و مست از سر شری من ، میان اشک‌های اندوه پناهگاهی هیچوید - پسران ! خویشاں ! فرماندهان و کسانی که از همه بماند یکترید ! بدید ! بدو ! نیست که سختت خویش را بر فرزند ارشدمان ملکم وصیت

کنیم، و از این پس وی را شاهزادهٔ کمبرلند Camberland میخوانیم. این افتخار تنها اورا خلعت نمی‌پوشاند، بلکه عناوین و القاب اشرافی، چون ستارگانی بر پیشانی همهٔ مردان شایسته خواهد درخشید. به اینورنس Inverness برویم تا بیوند خود را با شما استوارتر کنیم.

### مکبث

آسایشی که در راه شما بکارمان نیاید، بنخستی بدر میگردد... می‌خواهم خود پیک شما باشم و بادادن مردهٔ تقرب خویشتن بشما، گوشهای زخم را نوازش دهم. از اینرو خاکسارانه رخصت میطلبم.

### دانکن

امیر گرانقدر کاودر!

### مکبث (ماخوذ)

شاهزادهٔ کمبرلند! این بلدای است که یا پایم بر آن خواهد لغزید یا باید از روی آن بجهم، زیرا این پله را هم را سدمیکند. سترگان، اخگرهای خود را نهان دارید و بر هوسهای تیره و ژرف من در تومیفکنید! حشم در برابر دست بستد باد و باینهمه آنحد پس از وقوع، دیده بدرای دیدش ندارد، مچرا د!

بیرون می‌رود

— The eye wink at the hand yet let that be,  
which the eye fears, when it is done, to see.

این شعر، مثلهٔ شریفه در شعر سیر و شکر و بروج است. در تعقیب هندسون  
معنی آن چنین است Wink at, let the eye wink بمعنی تشجیع و بر یکجاست.  
پس دید ترحمه کرد. چشم دست تشجیع که د! با معنی دلیوس Delius the eye  
و غلام Let است چشمهٔ احره میدهد که به کار صورت پدر د! و بی در دوحات فوق چگونه  
میتوان از عهده توصیح yet دیدم در آمد معبر میکر ح Merkleohn. پدر و نه  
که ار همه طبعی زنده می‌رسد. (ام م)

### دانکن

درست است، بانکوی نجیب، همانگونه که میگوئی او مردی دلاور  
 است؛ من از درودهایی که بدو می فرستند لذت میبرم؛ این نیایش ها برای  
 من بسان جشنی است. پی او برویم که همتش بر ماییشی گرفت تاخوش آمد  
 ما را تدارك ببیند.

صدای شیپور - بیرون میروند

## مجلس پنجم

[ابنوزنر - اتفاقی در کاخ مکبث]

لیدی مکبث نامه‌ای را می‌خواند و بدرون می‌آید

### لیدی مکبث

«زنان طالع بین روز پیروزی بمن برخوردند و بدلائل بسیار قاطع  
بی بردم که اینان دانشی برتر از دانش بشری دارند. هنگامیکه در آتش  
این هوس میسوختم که باز هم بیشتر از آنها بیرسم، چون دمی با هوا  
در آمیختند. مبهوت بر جای مانده بودم که یک‌های پادشاه سر رسیدند و  
مرا امیر کاودور خواندند، بهمان عنوانی که خواهران طالع بین مرا ستوده  
و برای آینده بر گفته‌خویش افزوده بودند: «سلام بر تو، که پادشاه خواهی  
شد!» شریک عزیز عظمت من، بنظر من سودمند آمد که مرا را بر تو نامه  
کنم تا از نوید بزرگی خویش بی‌خبر نباشی و از نعمت شادی آن بی‌بهره  
نمانی. این راز را در دل نگاهدار، و خدا حفظ!»

تو امیر کلا میس و امیر کاودور هستی، و بمقامی که بر تو نوید داده‌اند

---

۱- این قسمت و مجلس در زبان (پرده ۶ مجلس ۳) و مجلس راه رفتن در حوب (پرده ۵ مجلس ۱)

تنها قسمت‌های منظوم است که در تری مکبث وجود دارد (م م)

خواهی رسید۔ اما از سرشت تویم دارم، زیرا از شیر مهر بشری سرشارتر از آن است که کوتاهترین رامرا درپیش گیرد. تو میخواهی بعظمت رسی، از جامطلبی بری نیستی، ولی از شرارتی که باید آنرا یاری دهد بی بهره ای. میخواهی پارسایانه بزرگی رسی. نمیخواهی به نیرنگ دست بری، اما میخواهی بناحق پیروز شوی. ای امیر گرانقدر گلایس، میخواهی عظمتی را بچنگ آوری که بر تو بانگ میزند: «اگر خواستار منی باید بدین کار دست یازی، اما در این راه قوس تو بر آرزویت فرونی دارد.» بیا تا جرأت را در گوشت بریزم و بنیروی سخنان خویش آنچه ترا از چنبر زربنی که گوئی سر نوشت و تأیید کردگار باید برسرت نهند، دور میدارد، بکیفر رسانم. (یکی بدرون میآید) تازه چه خبر؟

### پیک

شهریار امشب بدینجا میآید.

### لیدی مکبث

دیوانه‌ای! اربابت با او نیست؛ خوب بود بمن خبر میداد تا مهمانی را تدارک بینم.

### پیک

تاراحت مباشید! این امر مسلم است. امیر، در راه است. یکی از

---

Thou,rt mad to zay it (طهرآ) دیوانه‌ای که چنین میگوئی در واقع جر  
در معجمی، این معنی است «دیوانه‌ای». اگر بخواهیم همه کلمات این جمله شکفت رانرجمه  
کنیم طبعاً همه بیرونی این فریاد ناگهانی راثل میشود. این فریاد ناگهانی چنان نیرو و واقعیت  
گیر می‌دهد می‌بخشد که بیست ترس می‌شود و بکن اینک هنگام ورود خطائی از او سرزده،  
که ناپدید میگردد. در این لحظه یکی از حساسترین لحظات تراژدی است. در این لحظه  
که ریشه‌های زشت عمیق حذیت میرسند، سر وشت برای تحقق بخشیدن بدانها درزا میکوبد  
وضیعت آن در چنان وضعی ممکن میشود که لیدی مکبث با این پاسخ که از عمق غرقاب بر میآید،  
مرسو، رجوع و حتمیش پیدا میشود. (۱۰)

رفقای من، نفس زنان بر امیر پیشی گرفت: دیگر نفسی در او نمانده بود  
تایپامش را برساند.

### لیدی مکبث

خوب از او پذیرائی کنید؛ خبرهای بزرگی آورده است! - (بیک بیرون میرود.) حتی آوای کلاغ هم برای اعلام ورود مقدر دانکن بکاخ من بند آمده است. ای روان‌هائی که اندیشه‌های مرگبار را پاس می‌دارید، بشتابید! زنی مرا باز گیرید، و از فرق سر تانوک پا، مرا از خوفناک‌ترین بیرحمی‌ها پر کنید، لبریز کنید! غلظت خونم را بیفزائید؛ هر گونه روزن و گذرگاه رحم را در وجودم بر بندید، تا هیچ شفقتی نتواند اراده وحشی مرا بلرزاند و میان عزم و اجرای آن قد برافرازد! ای خداوندان مرگ، از هر جا که با وجودهای ناپیدای خویش بر جتایات طبیعت فرمان میرانید، پستان‌های زنانه مرا باز گیرید و شیرم را بزهر بدل کنید! ییا ای شب ظلمانی، خود را در تیره ترین دود دوزخ پیوشان تاخنجر برای من زخمی را که بجای می‌نهد نبیند، و آسمان هر چند از خلال پوشش تیرگی در کمینم باشد، نتواند بر سرم فریاد زند: «دست بدار! دست بدار!» (مکبث بدون می‌آید) امیر بزرگ کلامیس! امیر گرانقدر کلودور! ای برتر از ایندو برای پیروزی آینده! نامه تو مرا با نسوی احظه بی خبر کنونی برد، و من در این هنگام تنها آینده را حس می‌کنم.

### مکبث

دلدار بسیار عزیز من، امشب دانکن بخانه ما فرود می‌آید.

### لیدی مکبث

و کی میرود؟

## مکبث

فردا... خودش چنین خواست!

### نیدی مکبث

اوه! خورشید هرگز این فردارا باز نخواهد دید! سرور من، چهره شما کتابی است که در آن چیزهای شگفتی میتوان خواند. برای فریقتن روزگار، بروز کار مانند شوید. با چشم و دست و زبانتان خوش آمد بگوئید، خود را همچون گلی بی آزار بنمائید، اما زیر این ظاهر آراسته چون مار باشید. باید بکار مهمان خویش پردازیم<sup>۲</sup>: و شما کار بزرگ امشب را بمن وا گذارید، کاری که بهمه شبها و روزهای آینده ما قدرت و تسلطی شاهانه خواهد بخشید.

۱- خواننده باید نمایش مکبث را چشم دیده باشد، تا بتواند تراژدی این صحنه را بدرستی درک کند. اینجا، قتل، اتمام عواقبش، درسه عبارت جوانه میزند، میشکند وین زن وشوهر جای میگیرد. خواندن، هر چند با دقت صورت گیرد، قادر بر باز کردن این نتیجه و اثر نیست. میتوان آثار کورنی و راسین را شب هنگام در پر تو چراغ تاری می خواند. زیدائی آثار آن بیشتر جنبه فکری و ادبی دارد. در صورتیکه آثار شکسپیر، بیش از همه تراژدی نوسان، هنگام خواندن زبان می بیند. اغلب در چند کلمه که بدو آبی معنی منظر میرسد، زندگی شگفتی متمرکز شده است، و این زندگی همچو گل پلاسیده ای که فقط هنگام تاب رسیدن باز و شاداب میشود، فقط هنگامی باز میشود و درخشد گی و شکوه و معنی معجز آسایش طاهر میگردد که باروح هنریشه توانا و بررگی که از میان جمع برخاسته و محیط صحنه را مسخر کرده، آمیخته گردد. (م. م.)

مکبث میگوید: فردا... واحظه ای درنگ میکنند، بعد میگوید: خودش چنین خواست. گویا، پشه های خویین خود را سنج میگوید. مکبث پس از گفتن «فردا»، در یک لحظه سکوت، همه وحشت این فردی خونه را به چشم دیده است و مأمین یا گریزگاه یا وسیله تسلی نمیجوید. میگوید: خودش چنین خواست؛ یعنی من کوشیده ام را بملخ بکشم؛ این تلاش روحی شکست مرئی است که در اسباب حدیث می افزود و هنوز هم می خواهد خود را از آن برکنار دارد و یا دست کم برکنار نگردد.

He that, s coming

-۲-

Must be provided for:

معنی تحت لفظی: دیدن آنکس را که فرا خواهد رسید، ساز کنیم.

## مکبث

در این باره باز هم گفتگو خواهیم کرد.

## لیدی مکبث

بکوشید پیشانی‌تان روشن و بی‌آژنگ باشد، تغییر چهره نشانه ترس است، باقی کار را بمن واگذارید.



## مجلس ششم

[جلوی کاخ مکبث]

قره‌بی‌ها و مشعل‌ها - پادشاه، ملکم، دونالین، بانکو،  
لناکس، مکداف، راس، آنگوس و ملازمین بدرون می‌آیند.

### پادشاه

این کاخ وضعی دلکش دارد؛ تنها هوای سبک و خوشگوارش بما  
نشاط می‌بخشد.

### بانکو

پرستو، میهمان تابستانی و مأنوس معابد، با گزیدن مسکن‌های  
گرا نقدر میرساند که دم آسمان در آنجا بوی خوش می‌پراکند: هیچ  
برآمدگی و کتیبه و طاق‌نما و گوشه آرامی نیست که این پرنده حوا بگاه  
و گاهواره بارورش را بر آن نیاویخته باشد؛ هر جا که این پرنده زندگی و  
بفروانی زاد و ولد میکند، هوا خوشگوار است.

لیدی مکبث بدرون می‌آید.

### دانکن

بینید! بینید! می‌زبن سر فراز ما! عشقی که ما را دنبال میکند،

اغلب برایمان غذایی است، و با اینهمه چون عشق است سپاسش می‌گذاریم. بدینسان بشما می‌آموزم که چگونه باید از خدا بخواهید ما را بسبب زحماتی که بشما می‌دهیم پاداش دهد و چگونه باید از رنجی که برایتان فراهم می‌کنیم ما را سپاس بگذارید!

### لیدی مکبث

همه خدمات ما هر چند مضاعف و چند برابر شود، هنگام قیاس با افتخارات بزرگ و بیکرانی که ورود شهریار بخانه ما ارزانی میدارد، بس ساده و ناچیز جلوه می‌کند. نیکی‌های گذشته شما و الطافی که تازگی بر آن افزوده‌اید، چندانست که همیشه نیایشگر شما خواهیم بود.

### دانتن

امیر کاودور کجاست؟ ما بیدرنگ در پی او براه افتادیم و نیتان آن بود که باز گشتش را خبر دهیم، ولی او سوارکاری شایسته است، و عشق سرشار وی که چون مهمیزش تند و آتشین است، پیش از ما او را بکاشانه‌اش رساند. میزبان زیبا و گرامی، امشب ما میهمان شمایم.

### لیدی مکبث

خدمتگزاران شما هستی و همه دارائی خویش را، چون ودیعه‌ای

---

۱- درودی است پیچیده و بسیار مهم. هیچ چیز بر تکلف‌تر و غیرتجرب‌تر نیست که مردی وحشی بخواهد مؤدانه سخن بگوید؛ کوئی خود شکسپیر هم این حس را داشته‌است. برخی ادعا می‌کنند که معنی عبارات فوق چنین است: «ما عشق را، حتی هنگامیکه زندگیمان را آشفته می‌کند، سپاس می‌گذاریم؛ بدینگونه شما می‌آموزم که چگونه باید از رحمتی که برای پدیرائی من بر خور هموار می‌کنید ما را سپاس بگذارید، و اینکه مزاحمتان می‌شود، شما را دعوت می‌کنم که از خدا بخواهید ما بسبب افتخاری که ما ورود آمدن در دواختن شما ارزانی میدارم، پاداش نیک دهد.»  
 «ما دانتن نیکدل علاوه بر این می‌خواهد بگوید: هر چه از دوستداران خویش بیشتر توقع داشته باشیم، دید بیشتر سیاستگران دشمن داشتند، زیرا بدینگونه وسایل بیشتری در اختیارشان می‌آید و عشق خود را نشوت برسانند. دین گفته دید توجه کرد که شکسپیر، قدرت قراردادی دادن رسمی و تشریفاتی را، در شکسپیری نگارید، و این همه فخر و ست...

میدانند که در پیشگاه شهریار باید حساب گزار آن باشند، قاهر وقت شهریار  
را خوش آید آنچه را که از آن اواست بوی باز گردانند.

### دالکن

دستان را بمن بدهید؛ مرا برد میزنم سرید. ما سیار دوستش  
میداریم و همیشه از عنایاتمان بهره مند خواهد شد میزبان گرامی، ما  
احارۀ شما.

بیرونی سرود



• برای مریختن روزگار روزگار مانده شوید . تغییر چهره نشانه ترس است ، . ص ۵۳



## مجلس هفتم

[کوشه‌ای از کاج مکث]

قره‌بی‌ها و مشعل‌ها . سوازکاری چانک و چندین پیشخدمت که  
طروف واسناب سمره را می‌آوردند سپس مکث ندرون می‌آید

### مکث

اگر باید این کار بشود، هنگامیکه شدنی است، باید بیدرنگ دست  
باجرایش زد. اگر قتل همه عواقب را بدام میکشید و سرانجام موفقیت  
را بجنگ می‌آورد؛ اگر باهمین ضربت کار یکسره میشد، اگر همه چیز  
بر این کناره و نایاب روزگار<sup>۱</sup> بیابان میرسید، بازندگی آنجهانی خطر  
میکردیم. ولی در این امور، ما را هم همین حا بدآوری میخوانند، ما را این  
درس‌های خونین دیگران می‌آموزیم که برصد استادخویش ببی خیزند.  
عدالت بادست دادگر خود قطرات جمی را که رهز آگین کرده‌ایم، بکام  
خودمان میریزد او اینجا از ایمنی دو گناه‌ای برخوردار است. نخست من  
خویشاوند ورعیت اویم: دو دلیل قوی برضد اینکار. سپس میزبان اویم و  
بر من است که در بروی قاتلش بیندم نه اینکه خود خنجر بدست گیرم.

---

۱- Upon this bank and shoal of time - مدتی بی‌جهی بگذرد

در شبیه شده است و آخرین نقطه پیر مرد مدگی بی‌جهی و آب است

و بالاخره، دانکن بر تخت پادشاهی چندان مهربان و در قدرت خویش چندان پاکدل بود که فضایل او همچون شیپورهای فرشتگان، بر ضد جنایت دوزخی قاتلش سخن خواهند گفت! و ترجم، بسان نوزادی سوار بر طوفان، یاهمانند فرشته‌ای آسمانی که بر تکاوران ناپیدای هوا بر نشیند، این کار سهمگین را چندان دردیده آدمیان خواهد دمید که دم آن در اشک غرقه شود! جز جاه طلبی که از حد مقصود فراتر می‌جهد و از آسوی زین فرو می‌افتد، مهمیزی ندارم که بر کرده تدبیر خویش بگویم.<sup>۲</sup> (لیدی مکث بدون می‌آید.) خوب! تازه چه خبر؟

### لیدی مکث

ضیافت تقریباً پیاپیان رسیده است. چرا از تالار بیرون آمدید؟

### مکث

مگر مرا خواست؟

### لیدی مکث

مگر نمیدانستید؟

۱- مدبھی است که اشعار اخیر فریخ و شکفت نظر می‌آید. ولی استعاراتی تا این حد تصنعی و با هموار و برای آهنگی بدین شکستی، در شعر شاعران آن عصر مثل امروز عجیب و غریب جلوه نمی‌کرد و تقریباً معمول و عام بود. علاوه بر فقط از اینرو اندکی از خواندن این اشعار حا می‌خوریم که در منظومه مکث، اشعاری از این قبیل کمیاب است. (م. م)

I have nospur

- ۲

To prick the sides of my intent, but only

Vaulting ambition, which o'er-leaps itself,

And falls on the other.

کلمه side که بری تأکید معنی جمله در پایان لازم است در نسخه قدیم وجود ندارد. مفسران سر می‌فرایند یا مستترش میدانند. بسیار محتمل است که بنا بقید Halliwell، جمله بهت ورود ناگهانی لیدی مکث قطع شده و تمام ماسه باشد. (م. م)  
معنی تحت‌اللفظی چنین است. .. حرجه طلی که رجود فراتر می‌جهد و از آن (سوی) فرو می‌افتد، مهمیزی ندارم که برده وادی تدبیر خویش نرم.

## مکبث

در این کار از این پیشتر نخواهیم رفت . تازه او مرا غرق در افتخار کرده و ستایش گرانقدر هر صنفی از مردمان نصیبم گشته است. اینک باید جامهٔ رخشان این افتخار را بر تن کنم، نه اینکه بدین زودی بدورش افکنم.

## لیدی مکبث

امیدی که بجامه‌اش در آمده بودید، مگر مست بود؟ یا از آن پس بخواب رفته است؟ و آیا هم اکنون رنگ باخته ورنجور چشم خواهد کشود تا آنچه را دلیرانه مینگرست، بازیند؟ از این پس عشق ترا چون امیدت ناپایدار می‌پندارم. مگر بیم داری که بهنگام کار و دلیری همان باشی که در وقت آرزویی؟ می‌خواهی آنچه را که زیب زندگی می‌شماری بدست آری، و چون نامردان با ارجی که خود بخویشتن مینهی، دلخوش باشی و مانند گربهٔ مسکین ضرب المثل «یارای آن ندارم» را از پی «می‌خواهم» بیاوری!

## مکبث

آسوده‌ام بگذار! تمنا میکنم . من یارای آنچه بر ازندهٔ مردانست دارم؛ آنکه یارای بیش از این داشتند باشد دیگر مرد نیست.<sup>۲</sup>

## لیدی مکبث

پس کدامین جانور شما را واداشت که عزم خویش را بر من فاش

۱- منظور این ضرب المثل لاتینی است :- *Catus amat pisces, sed non vult*

*tingere plantas* - گربه ماهی را دوست میدارد . ولی نمی‌خواهد دستش را تَرَکند.

۲- *Who dares do more is none.* یعنی هر چه مرد است و قدرتش در

از سر ممتاز میکند .



سازیده آن هنگام که یارای بکار بستنش داشتید، مردی بودید؛ و از آنچه بودید هرچه فراتر روید، مردتر خواهید شد! آن هنگام زمان و مکان باما یار نبود و باوجود این شما میخواستید هر دو را موافق کنید. امروز آنها خود مساعد شده اند و آمادگی شان شما را درمانده و ناتوان میکند! من بفرزند پستان داده ام و میدانم دوست داشتن کودک کی که پستان را میمکد چه دلپذیر است: با اینهمه اگر همانگونه که شما بر اینکار سوگند خورده اید، بر کشتن فرزندم سوگند خورده باشم، همان هنگام که بروم لبخند میزند، نوک پستانم را از آرواره های بی دندانش برخواهم کند و مغزش را متلاشی خواهم ساخت ...

### مکث

اگر ضربت ماکار گر نشود!

### لیدی مکث

ضربت ما، کار گر نشود! همت استوار دارید! کامروا خواهیم شد!

۱ - We fail? در نسخه قدیم جلوی این جمله علامت سؤال دیده میشود. ولی رو Rowe بر علامت تعجب تبدیل کرده است. روایت میکنند که خانم سیدونر Siddons که در قرن هیجدهم بزرگترین بازیگر نقش لیدی مکث بود و یادگاری بس عمیق از خود بجای نهاد، جمله We fail را به شیوه ادا کرده بود در نخستین نمایش های خود، بشکل سؤالی کوتاه و تغییر آمیز. در بعضی صورت امر از تعجبی سرشار از نفرت، و در این مورد تکیه کلام بر We بود. «ما» ضریحمان کار گر نشود! و سرانجام صورت صدائی ژرف و پر طنین و استوار، کوئی میخواست مگوید: «گر ضربت ماکار گر نشود، بس، بخوب، ناکام میشویم و همه چیز آفتابی میشود». Ellen Terry این عبارت را صورت فریادی ناکامی ادا میکرد. بعقیده ما ترکیب عده و حصت لیدی مکث باید معرف نحوه بیان و تعبیر باشد. (م. م.)

۲ - But screw your courage to the sticking place تحت اللفظی:

«حرکت را تا جایی که پیچ کنید» که صور استعارات هنگام نقل از زبانی بزبان دیگر زیبایی و گیرائی و قدرت خود را دست میدهد. این تعبیرین قید است و از این و مترجم بهتر دید که با حفظ معنی تغییر در تعبیر بدهد.

هنگامیکه دانکن بخواب رود- و سفر دشوار امروز او را در خوابی عمیق غرقه خواهد ساخت- نگهبانان خوابگاهش را با شراب و میخوار کی چنان از پای درخواهم آورد که حافظه آنها - این نگهبان مغز - دودی و مخزن خردشان انبیهی ساده بیش نباشد. هنگامیکه دو نگهبان سیاه مست شوند و در خوابی خرگوشی فرو روند، ما، من و شما، با پادشاه بی دفاع چه کاری است که نمیتوانیم کرد؟ چه تهمتی است که نمیتوانیم بر افسران ببنسیم، افسرانی که چون اسفنج<sup>۱</sup> لبریز از باده اند و گناه این جنایت بزرگ بگردنشان خواهد افتاد؟

### مکبث

فرزندی جز پسر دنیا میاور، زیرا نیروی سرکش تو نباید جز نرینه پدید آورد! هنگامیکه دو نگهبان خوابزده را با خون بیالایم و خنجر- های خودشان را بکار گیریم، آیا همه نخواهند پذیرفت که جنایت، کار آنهاست؟

### لیدی مکبث

هنگامیکه فغان های دردناک بر آریم و برپیکری جاننش مویه کنیم، که یارای آن خواهد داشت که این واقعه را بنحوی دیگر تعبیر کند؟

۱- His spongy officers. معنی تحت اللفظی: «فرسین اسفنج وایش».

۲- Hunter (۱۷۹۹) ع. رت اخیر این جو - را در دهان لیدی مکبث میکذارند، زیرا این عبارت را با نحوه سخن گفتن فلی مکبث مقصد میدهد. «مورل Morel مشیوه بسیار درخششی توضیح میدهد: «ملاحظه هوتر معروف است که منتقد چندان بغردمندی نبوده توجه ندارد. این مورد یکی از مواردی است که شکسپیر مکبث همین عبارات در عمق خصیت مکبث پربو میافکند. مکبث که هنگام مشورت مردد و ناتوان بود، در برابر تسلط نیروئی توانمندتر خویش راه میشود و هر گونه تردید را زخود میراند. در این هنگام دیگر مکبث برای دست زدن بعمل، مردی است زیر دست و مصمم و روشن بین، و چون سرپری دزیر ابرم سودا میگردد» (م. ۱.۰).

## مکبث

من بر عزم خویش استوارم ، و همه تارهای تنم را بسوی این کار  
 وحشتزا میکشانم . دست بکار شو و باظاهری آراسته روزگار را بفریب :  
 چهره‌ای ساختگی باید تا بردانسته‌های دلی ساختگی پرده کشد.

میرون میروند.

پیر حیدر دوم

## مجلس اول

[ اینورنس، حیاطی در کاخ مکبث<sup>۱</sup> ]

بانکو و فلیانس مشعل بدست بدرون می‌آیند.

### بانکو

فرزند، شب در گردش خود بکجا رسیده ؟

### فلیانس

ماه غروب کرده است. صدای زنگ ساعت را نشنیدم.

---

۱- مسلماً منظور یکی از حیاط‌های اندرون است کاپل Capelle یکی از مفسران قرن هیجدهم دکورین مجلس را چنین توصیف میکند : حیاطی وسیع که دور تمام با قسمتی از آنرا ایوانی روباز گرفته است . در اطراف دروی این ایوان گشوده میشود. از راه پلکان داخلی دروی ایوان میرود. علاوه دزی چون در. هدایس دیده میشود که درز کوچکی درون آن جایدارد. میتوان تصور کرد که پند ر شعر مدح بن حدنه رزگ چنین بوده است . ملاحظاتی که مؤید این نظراست در سه مدح بر کده ست . سحتد های متنه با این توصیف در عصر فئودالینه وجود داشت : بانوان شرف رفر بن بوسه هنر نمائی و چرب سوزی شولیه را تماشا میکردند . بقایای خانه‌های سابق شرف و بعد هنوز هم در نشدن موجود ست و غب بهت و مسافر خانه بدل گردیده است . میتوان پنداشت که شکسپیر هم بدقت دیده و طرح این دکور را از آنجا گرفته باشد .

## بانکو

وماه نیمشب غروب میکنند

## فلیانس

بگمانم خیلی دیرتر است، پدر بزرگوار.

## بانکو

بیا، شمشیر مرا بگیر... امشب آسمان بخیل است؛ همه شمع هایش فرو مرده است. اینرا<sup>۱</sup> نیز بگیر، باری سنگین، چون وزنه‌ای سربی بر من سنگینی میکند، و با اینهمه نمی‌خواهم بخواب‌روم. ای خداوندان رحمت، اندیشه‌های دوزخی مرا که طبیعت بهنگام خواب بر آنها در می‌گشاید، بزنجیر کشید! (مکبث و خدمتگزاری که مشعلی بدست دارد بدرون می‌آیند.) شمشیرم را بده.<sup>۲</sup> کیست که از اینجا می‌گذرد؟

## مکبث

یاك دوست.

## بانکو

چطور! سرور من، هنوز نخفته‌اید؟ شهریار خفته است. امشب بطرز یسابقه‌ای شادمان بود و برای کسان شما عطایای فراوان فرستاده است،

۱- محتملا زره یا خنجر (م.م.)

۲- می‌گویند آیا بانکوی نیک سرشت بهمان اندازه که گمان می‌رود بگناه است؟ آیا با داشتن بدگمانی‌های بسیار شدید، رفتار و سکوتش جنایتکارانه نیست؟ لیبی Libby می‌گوید که وی شمشیر و خنجرش را از خود دور می‌کند تا در وضعی قرار گیرد که عملاً نتواند از پادشاه دفاع کند. سپس همینکه صدای پای مکبث را می‌شنود تصمیمش تغییر می‌یابد و سلاح می‌طلبد. این توضیح خیلی سطحی بنظر می‌رسد. آری بانکو آشفته و متقلب است؛ دلهره‌هایی سنگین بر شب تیره بال گسترده‌اند؛ ولی بانکو هیچ چیز را یقین نمی‌داند. سپردن شمشیر و خنجر بدست پسرش که یار و خدمتگزار اوست بسیار طبیعی است. سپس همینکه صدائی بگوشش می‌رسد (و نمیداند کیست) سلاحش را باز می‌گیرد. (م.م.)



شرف و افتخار خواهد بود.

### بانگو

اینک که در تلاش افزایش آن<sup>۱</sup> از دستش نمیدهم و همیشه وجدانم  
آسوده و وفا داریم بی خدشه میماند بدین رای کردن می‌نهم.

### مکبث

تا آنگاه آسوده بیارمید!

### بانگو

سیاسگزارم، سرور من؛ من هم آرمیدن شما را آرزو میکنم!

بانگو و فلیاس بیرون میروند .

### مکبث (خدمتکار)

برو بیانویت بگو هنگامیکه باده من آماده شد زنگ را بصدا در  
آورد. توهم برو بخواب. (خدمتکار بیرون می‌رود) آیا این خنجری است که  
پیش چشم دارم، و دسته‌اش دست مرا میخواند؟ یا تا ترا بر گیرم! ترا بر  
نمیگیرم و باز همیشه‌ات می‌بینم؛ ای رؤیای شوم، آیا پسوائی هم چون  
بینائی، توانائی دریافتن را ندارد؟ یا تو جز خنجری خیالی، جز آفریده فریبای  
سری تبار نیستی؟ با اینهمه ترا، بسان خنجری که هم اکنون از نیام  
بر میکشم، لمس پذیر می‌بینم. تورا می‌خواستم در آن گام نهم و  
افزاری را که می‌خواستم بکار گیرم، بمن مینمائی. چشمان من یا باز یچه  
حواسم است و یا بتمام آنها می‌آرزد. همیشه، هم بر تیغه و هم روی دسته‌ات،  
قطرات خونی می‌بینم که بیش از این نشانی از آنها نبود. اما چنین چیزی  
وجود ندارد: این همان کار خونین است که در دیدگان من تجسم می‌یابد .



### لیدی مکبث

آه! بیم دارم که بیدار شوند و کار صورت نگیرد: سوء قصد است که ما را نابود میکند نه جنایت. گوش کنید! - خنجرهایشان را از نیام برکشیدم، دیگر برای دیدن آنها را نداشتند. اگر بیدرم بهنگام خفتن شبیه نبود، خودم کارش را میساختم. (مکبث دوباره بدرود میآید) شوهرم!

### مکبث

کارش را ساختم... صدائی نشنیدی؟

### لیدی مکبث

شکوۀ جغد و فریاد زنجیره‌ها را شنیدم. شما حرفی نزدیدی؟

### مکبث

کسی؟

### لیدی مکبث

هم اکنون.

### مکبث

هنگامیکه از پلکان فرود می‌آدم؟

### لیدی مکبث

آری.

### مکبث

گوش کن! - در 'ضاق دوم' که خوابیده است؟

## لیدی مکبث

دونالبین.

### مکبث

چه منظر غم انگیزی! ( دست هایش می بکشد. )

### لیدی مکبث

از منظر غم انگیز سخن گفتن، چه اندیشه ابلهانه‌ای!

### مکبث

یکی در خواب خندید و دیگری بانگ زد: « جنایت »، چنان که یکدیگر را بیدار کردند. من دست بداشتم و گوش فرا دادم؛ ولی دعائی خواندند و دیگر بار در خواب شدند.

### لیدی مکبث

هر دو در يك اتفاقند.

### مکبث

یکی از آنان فریاد زد: « خدایا بما رحم کن! » و دیگری: « آمین! »، کوئی مرا با این دست‌های خوریز دیده بودند. هنگامیکه گفتند: « خدایا بما رحم کن! » و هراسشان را بگوش شنیدم، یارای « آمین » گفتن در خود نیافتم.

### لیدی مکبث

ژرفای اندیشه‌تان را چندین مکاوید!

### مکبث

ولی چرا یارای « آمین » گفتن نداشتم؟ سخت نیازمند دعای خیر

بودم، و «آمین» از کلوریم بر نیامده

### لیدی مکبث

نباید اینسان بدین چیزها اندیشید، و گرنه دیوانه خواهیم شد.

### مکبث

پنداشتم صدائی میشنوم که بانگ میزند: «دیگر نخواید! مکبث خواب را میکشد» خواب بیگناه، خوابی که گره از کلاف سر در کم دلهره‌ها میکشاید، خواب، هرگز زندگی روزانه، گرمابه کار دردناک، مرهم روان‌های زخم‌گین، دومین سرچشمه<sup>۱</sup> طبیعت پهناور، بهترین خورش خوان زندگی!

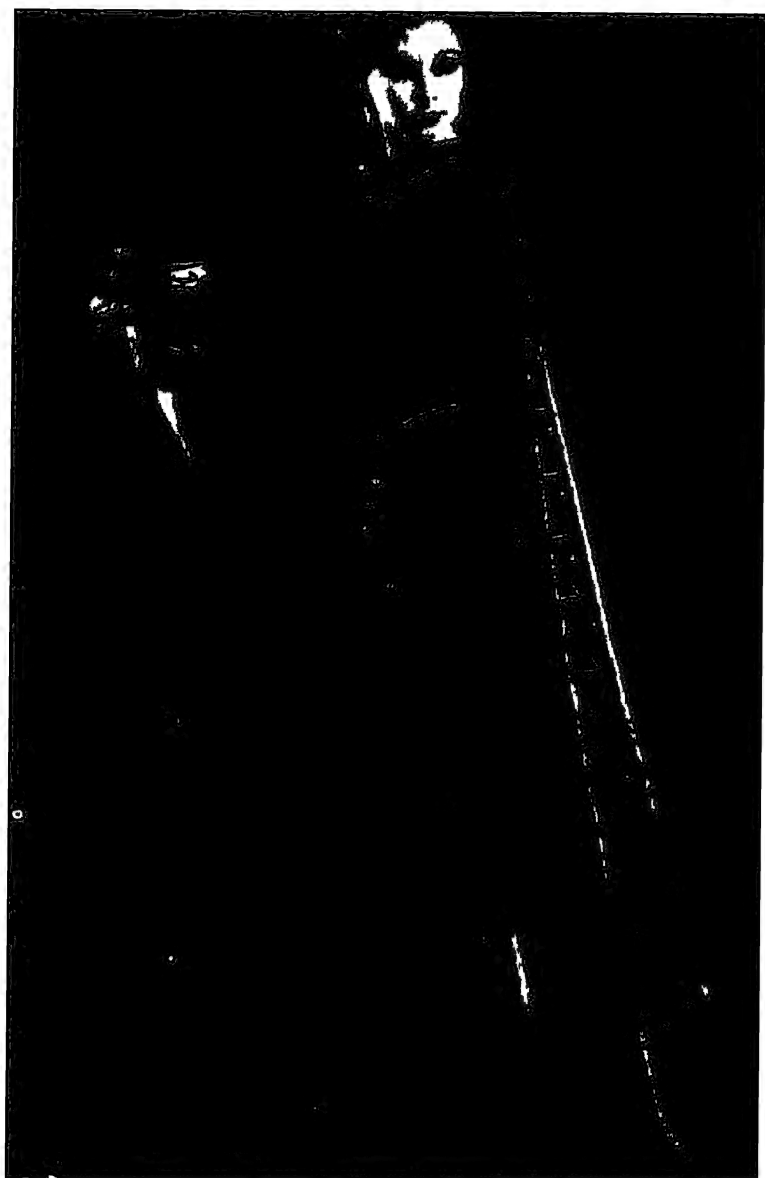
### لیدی مکبث

مقصودتان چیست؟

### مکبث

وصدا همچنان بر همه ساکنان خانه فریاد میزند: «دیگر نخواید! امیر کلامیس خواب را کشته است! از اینرو امیر کاودور دیگر نخواهد خفت - مکبث دیگر بخواب نخواهد رفت!»

۱- Second course. معنی تحت‌اللفظی: دومین غذا (دومین سرویس). ثوبالد تصحیحی بشم - کرده بود Source (چشمه) که مورد قبول نیافته و بنظر میرسد خودش هم آنرا پس گرفته است. چرایی - صحیحیت تقریبی تر و غیر ضروری‌تر را پذیرفته‌اند. این دومین غذای طبیعت پهناور، امعمولاً بیفتک و سایر واقع‌گوشت‌ها بعنوان غذای دوم پس از پودینگ اول می‌آوردند (چند دلچسب است - دو تیله دومین سرچشمه<sup>۱</sup> طبیعت پهناور، یعنی دومین سرچشمه<sup>۱</sup> که کاملاً رنگ و بوی رسیده - قطعه - در - (۰ - ۰)



خنجرهایشان را ازیام برکشیدم .



### لیدی مکبث

آنکه اینگونه فریاد میزد که بود؟ آه! امیر بزرگ، باکاویدن این اندیشه‌های بیمارانه، نیروی خود را تباه میسازید. بیدرنگ اندکی آب بجوئید، ودستان را از این گواهی ناپاک بشوئید. چرا این خنجرها را باز آورده‌اید؟ باید در جای خود بمانند: بیدرنگ بجای خود بازشان گردانید و غلامان خوابزده را با خون بیالائید.

### مکبث

من دیگر نخواهم رفت؛ از اندیشیدن درباره آنچه کرده‌ام بیم دارم. یارای باز دیدنش را ندارم!

### لیدی مکبث

چه اراده ناتوانی! خنجرها را بمن بدهید. خفتگان و مردگان تصویرهایی بیش نیستند؛ دیده کودک است که از نقش شیطان میهراسد. اگر هنوز خون از تنش روان باشد، باخون وی روی نگهبانانش را کالگون خواهم کرد، زیرا تهمت این جنایت باید دامن آنانرا بگیرد.

بیرون میرود... از پشت صحنه صدای درزدن بگوش میرسد.

### مکبث

کدامین دررا میکوبند؟ ولی من چه حالتی دارم که کمترین صدائی میترساندم؟ این دستها چیست؟ آه! این دستها چشم‌های مرا بر میکند! همه اقیانوس نپتون<sup>۱</sup> بزرگ آیا میتواند خون دستم را بشوید و بزدايد؟ نه، این دست امواج بیکران را ارغوانی خواهد کرد و از دریای سبزرنگ اقیانوسی

سرخگون پدید خواهد آورد.

لیدی مکبث باز میگردد.

### لیدی مکبث

دستهای من هم رنگ دستهای شماست، ولی اگر دلی چنین لرزان در  
سینه میداشتم، شرم میبردم. (درمیزند) در جنوبی را میزنند. باطاق خویش  
باز گردیم. اندکی آب دستهای آلوده ما را خواهد شست، و از آن پس هر  
کاری آسان است! پایداری شما بی یاوران کرده است. (درمیزند) گوش دارید!  
هنوز در میزنند: لباس خوابتان را بپوشید، مباد پیش آمدی ما را بخواند و  
فاش سازد که شب زنده داری کرده ایم. چنین بیتوا، مغلوب اندیشه های  
خویش باشید.

### مکبث

باز شناختن کار من! همان به که دیگر خویشتن را باز نشناسم. (درمیزند)  
با در کوفتن خویش دانکن را از خواب برانگیز! کاش بتوانی!

میرون میروند.

## مجلس سوم

[همان جا]

دریای بدرون میآید - درمیزند

### دربان

دزدن یعنی این!... اگر مردی دربان دوزخ بود، هر دم کلید گرداندن پیرش میکرد! (درمیزند) در بزن، در بزن، در بزن! ترا به بعلزبوب<sup>۱</sup> سوگند، کیست؟ کشاورزی است که در انتظار محصولی فراوان خود را بدار آویخته است. پس بیا تو<sup>۲</sup>! دستمالی چند هم با خود داشته باش، زیرا خیس عرق میشوی... (درمیزند) در بزن، در بزن! ترا بشیطان سوگند، کیست؟ بخدا مردی مزور است که بهر يك از کفههای ترازور ضد دیگری سوگند میخورد، و محض رضای خدا دست بهزاران خیانت زده وای به همد زرنگی نتوانستند

---

۱ - Beelzebub در اسطیر عبری خدای مکرر و شیطان به معنای «شیطان».

۲ - Come in time (بدرنگ بیا تو) هیچ حاشیه نویسی توضیح قانع کننده ای در باره این کلمات نمیدهد. استاوتون Staunton عقیده دارد همدلکوبه که در بن فرید میزند: «بیا تو، حقه بزن، پس بیا تو خیط من»، time هم بوعرفتمسخر آمیز است که وی نکشود و بدار آویخته میدهد. برخی دیگر این سخنان را «معدول جمله ای میدانند که دلقتشده هنگام ورود مردم بسیرك، ادامیکند و آن را بنسختن میخوانند، این قبیل «Come early! Come early!»



است به بهشت راه یابد: پس بیا تو، حقه باز. (درمیزند) در بزن، در بزن، در بزن! کیست! بخدا يك خياط انگلیسی است که آمده است تا شلواری فرانسوی را تنگتر بدوزد: پس بیا تو، خياط من، میتوانی اینجا اطویت را گرم کنی. (درمیزند) در بزن، در بزن: يك لحظه آرام نمیگیرد! کیستی؟ - یکمان اینجا سر دراز آنت که دوزخ باشد. دیگر نمیخواهم دربان شیطان باشم. گمان میکردم در بروی مردمانی از هر پیشه و حرفه گشوده‌ام که از راهی گل افشان با آتش جاوید پا میگذارند. (درمیزند) آمدم، آمدم! تمنا میکنم دربان را از یاد ببرید.

مکداف و لنا کس بدرون می‌آیند.

### مکداف

دوست عزیز، باید شب خیلی دیر بر تخت خواب رفته باشی که تا امروز خفته‌ای؟

### دربان

راستی! سرور من، ما تا خروس خوان دوم باده خواری کردیم، و ارباب، نوشیدن بخصوص سه چیز را بر میانگیزد.

### مکداف

این سه چیزی که نوشیدن بخصوص بر میانگیزد، چیست؟

### دربان

شگفت است سرور من، بینی را سرخ میکند و خواب و پیشاب را می‌فزاید. اما شهوت را بر میانگیزد و ناتوان می‌سازد. هوس را بر میانگیزد و ای بر آوردنش را دریغ میدارد، پس میتوان گفت که میگساری بسیار فیهگر شهوت است: دیدت می‌آورد و در هوش می‌شکنند. برش میانگیزد و

تباہش میکند: مطمئنش میسازد و دلسردش میکند، برپایش میدارد و واژگونش میسازد. سرانجام آنرا بخوابی دروغین فرو میبرد و در این فریفتگی رهش میکند.

### مکداف

بگمانم باده خواری دوشین ترا فریفتد است.

### دربان

قربان، از راه گلو این کار را کرد، ولی فریبکاریش را بسختی کیفر دادم و بگمانم من نیرومندتر از اویم، مدتی پاهایم را گرفت و از رفتنم بازداشت، ولی سرانجام نقش زمینش کردم.<sup>۱</sup>

### مکداف

اربابیت از خواب برخاستند: در زندهای ما بیدارش کرده؛ ببینید دارد میآید.

مکداف درون آمد.

### لناکس

روز بخیر، سرور زرد کور!

### مکبث

روز هردون خوش بود!

۱- Yet I made a shift to cast him - حدس ترجمه پدری میگوید وجود روز.

Cast (اصطلاح کشتی) بمعنی «پاشیدن» و Cast him up بمعنی برگرداندن و قیاس کردن و باز کردن است. محضر داشته شبیه کینه خود گوئی و پس خودی در نه اثر آهنگ است.

### مکداف

امیر گرانقدر، آیا پادشاه بیدار شده است؟

### مکبث

هنوز نه.

### مکداف

بمن فرمان داده بود که پگاه بیدارش بیایم، اما من وقت را از کف دادم.

### مکبث

هم اکنون شما را تزد او میبرم.

### مکداف

میدانم که اینکار برای شما رنجی دلپذیر است؛ اما بهر حال رنجی هست.

### مکبث

رنجی که ما را شادمان میکند، دردش را هم خود درمان میکند  
بفرمائید.

### مکداف

هـ! بحضور خواهد پذیرفت، زیرا در پی اجرای فرمانی رفته بودم.  
مکداف بیرون میرود.

### لناکس

لـ! روز پدشاه از اینجا میرود؟

## مکبث

آری: چنین اراده کرده است.

## لناکس

شب آشفته ای بود. آنجا که ما خفته بودیم، بخاری هایمان بر اثر وزش باد واژگون شد؛ میگویند در هوا آوای شکوهائی شنیده اند: فریادهای شکفتن مردگان؛ نداهائی که با آهنگی دهشتناک از آشفته گی های سهمگین<sup>۱</sup> و حوادث اندوهباری خبر میداده است که برای هماهنگی با زمانه<sup>۲</sup> پرشور بتازگی از دانه درآمده و شکفته است. مرغ شب، همه شب نالیده است. برخی چنین میگویند که زمین تب داشته و میلرزیده است.

## مکبث

دیشب، شب سختی بود.

## لناکس

حافظه جوان من چنین شبی بیاد ندارد.

مکداف در یکرده

## مکداف

وای وحشت، وحشت، وحشت! زبَن و دَلِ یَدِ ای آن ندانند که تر<sup>۱</sup> در بند و بخوانند<sup>۲</sup>

## مکبث و لناکس

جد سده است؟

---

۱ - of dire Combustion معجزه بمعنی آشفته گی، شعله، شورش معنی حقیقی آن آتش سوزی - حریق (در اینجا قدر قوی است. ام. م. ۱۰۰)

## مکداف

آشفته‌گی دست بشاهکارش زده است. جنایتی بس پلید معبد مقدس  
سرورمارا ویران ساخته و زندگی را از محراب آن ربوده است.

## مکبث

چه می‌گوئید؟ زندگی؟

## لناکس

از شهر یار سخن می‌گوئید؟

## مکداف

با تاق‌پای نهید و بادیدن گر کن تازه‌ای بینائی خویش را زایل کنید!  
از من سخن گفتن نخواهید، بینید و سپس خود زبان بگشائید! (مکبث و  
لناکس بیرون می‌روند) بیا خیزید! بیا خیزید! زنگ خطر را بفریاد آرید:  
قتل و جنایت! بانگو! دوغابین! ملکم! بیدار شوید! این خواب‌ناز، این  
تقلید ریشخند آمیز هرگز را، برهم زنید، و خودمرگ را ننگرید! بیا خیزید،  
بیا خیزید! و تصویر رستاخیز را بینید! ملکم! بانگو! از گورهای خویش  
بدر آئید و برای مقابله با این دهشت، چون اشباح گام بردارید!<sup>۱</sup>  
رنگ نواخته می‌شود و لیدی مکبث باز می‌گردد.

## لیدی مکبث

جد شده است کد فدائی چنین وحشترا، همه خفتگان خانه را فرا

۱ - Gorgon در اسطیر، گرگین ده سه خواهر بودند: مدوز، اورال، ستو.  
۲ - قدر بود هر که بر آتش بنگرد دینا و سنگ بدل کنند.  
۳ - ناسحقه قدیمه در اینجا مکداف بت جمله دیگر هم می‌گوید: «زنگ را بنوازید!»  
درج - هی جدید - این جمله حذف شده است.

میخواند؟ بگوئید، بگوئید!

### مکداف

وای، بانوی نجیب! آنچه باید بگویم، یارای شنیدنش را ندارید: سخنان من اگر در گوش زنی بازگو شود، بیدرنک جانش را خواهد گرفت.  
(بانکو بدرون میآید) وای بانکو، بانکو! شهریار ما را کشته اند!

### نیدی مکبث

چه مصیبتی، افسوس! چطور، در خانه ما؟

### بانکو

چه بیدادی، هر کجا باشد! داف عزیز، تمنا میکنم، سختت را بازگیر و بگو راست نبود.

مکث و لثاکم، در میگردم

### مکبث

اگر ساعتی پیش از این حادثه جان سپرده بوده، در روزهای مبارکی زیستند بوده. ولی از این هنگام، دیگر هیچ چیز جدی در زندگیم فانی وجود ندارد: همه چیز بازیچه است: افتخار و سپس مرده است؛ شراب از جام زندگی ریخته اند و در تکت ساغر<sup>۲</sup> جز<sup>۱</sup> درد نمانده است.

مصلح و دو امین بدرون میآیند.

۱- too cruel, any where. کو حوہ عربی و طبعی شد و حوہ موئود سوعن وی، «فلز شکستی ز تو بر دشیه» نیدی مکث هنگام برر تعجب و شگاف پرده بر میدارد.

۲- This vault معنی تحت المعنی این سرداب.

## دونالین

چه مصیبتی رخ نموده است ؟

### مکبث

وشما زنده اید و از آن بیخبرید : مظهر و منشأ و چشمه خونتان باز ایستاده ، و سرچشمه آن خشکیده است.

### مکداف

پدر تاجدارتان کشته شده است !

### ملکم

وای ، بدست کی؟

### لناکس

ظاهر آنکه پادشاهان خوابگاهش باینکار دست زده اند . دست و رویشان آغشته بخون بود ، و نیز خنجرهایشان کد آنها را خون آلوده روی بالشهای آنان یافتیم . نگاهشان آشفته و حیرت زده بود ، دیوانه شده بودند . بهنگام پاسداری آنها ، زندگی هیچ انسانی در امان نبوده است.

### مکبث

وای ، ب اینهمه بسیار پیشیمانم که خشم دیوانه وارم جان شانرا گرفت.

### مکداف

چرا چنین کردید؟

### مکبث

کیست که بتواند در آن واحد ، فرزاند و دیوانه ، آرام و آشفته ، صدیق

و بیطرف باشد؟ هیچکس: شتاب عشق سرکش من، بر خردِ دیرخیز  
پیشی گرفت. اینجا دانکن که پوست سیمگون وی بخون زرينش مرصع  
گشته، خفته بود و زخم‌های دهان گشوده‌اش، همچون شکافی بر پیکر طبیعت  
بود که راه بر نیروهای بنیان کن ویرانی می‌گشود. و آنجا، قاتلین آغشته  
برنگ جنایتشان<sup>۱</sup>. لخت‌های خون مانند غلافی سهمگین، خنجرهایشان را  
پوشیده بود<sup>۲</sup>: کیست که دای درخور مهرورزی داشته باشد و دلش برابر از مهر  
توانا باشد و بتواند دست بدارد؟

### لیدی مکیت

یمن کمک کنید تا از اینجا بیرون روم! وای!

### مکداف

مراقب بانو باشید.

ملکم (آهسته به دونالین)

چرا مادهان فرو بسته‌ایم، دعوی این سخنان بیش از همه ما را سزد.

دونالین (آهسته ملکم)

چرا درجائی زبان بگشائیم که سرنوشتمان پنهان در سوراخ‌ته‌ای<sup>۳</sup>  
ممکن است بر ما بتازد و چیره شود؟ بگریزیم! اشک‌های ما هنوز آماده  
نشده است<sup>۴</sup>...

۱- Their trade: معنی تحت‌اللفظی: سودايشن.

۲- Their daggers unmannerly breech'd with gore: معنی تحت‌اللفظی:

خنجرهایشان بی‌شرمانه بشواری لخت‌های خون پوشیده بود.

۳- Auger - hole: طوق یا آه‌ای در زمان معتقد بود که حوزو گرن میتو بند  
در سوراخ‌های بسیار کوچکی که متعوی در معی می‌بند پنهان شود، و منصور به گدای رفتی  
است.

۴- Brew'd: معنی تحت‌اللفظی: بحرکت آمده، نمان داده شده، یعنی مشرب، نه ن  
اشک درآستین نداریم.



ملکم (آهسته به دوتالین)

اندوه بزرگما هنوز بجنبش نیامده است.

### باتکو

مراقب بانو باشید. (لیدی مایک را بیرون میبرند) سپس، همینکه برهنگی آسیب پذیر خویش را که از سر ما رنج میکشد پوشانندیم، که رد آئیم و این حادثه خونین را واریسی کنیم تا بهتر بر آن آگاه شویم. بیم‌ها و بدگمانی‌ها ما را پریشان میدارد. من خود را بدست توانای خدا میسپارم و با تدبیرهای نهانی خیانتی، دیوانه، پیکار میکنم.

### مکداف

و من نیز.

همه

و همه ما.

### مکبث

برویم و بیدرنک سلاح برگیریم و در تالار بزرگ گرد آئیم.

همه

سخنی است درست.

جز ملکم و دوتالین همه بیرون میروند

### ملکم

می‌خواهید چه بکنید؟ بگذار به آن نپیوندم. مرد دغل باسانی میتواند در دزدی زکده احساس نمی‌کند بر خود بیند. من بانگلاستان خواهم رفت.

## دو نالین

ومن بایرلند. بخت‌های ما بهنگام جدائی بهتر حفظمان میکنند .  
اینجا، در لبخندها خنجرهایی نهفته است ؛ و آنکه بخون ما از همه نزدیکتر  
است، بیدرنک خونمان را خواهد ریخت.

## ملکم

تیر کشنده‌ای که رها شده، هنوز فرود نیامده است؛ و شرط حزم آن  
است که از آماجگاهش دور شویم. از اینرو باید بر نشینیم<sup>۱</sup> و بتازیم؛ و منتظر  
بدرود نباشیم. بگریزیم: هنگامیکه رحم و شفقتی در کار نیست، آدمی مجاز  
است که جان خویش را بدزد و دربرد.<sup>۲</sup>

بیرون می‌روند

۱- بر نشستن بمعنی سوار شدن و بر اسب نشستن : و چند «د» دیده که در شست روزهای  
سخت صبح سرد و برف نیک قوی و آنجا رفت و شکار کرد و پد ده ش. «۱۲» ریخ بیقی - ص ۱۳۵  
«هر روز» حجب عالی بر نشستی و صبحرا آمدی و بستدی «۱۳» بیقی ص ۱۵  
۲- با آنکه شاعر می‌خواهد بکلمات مکتوت قنایین دوی در شتن دهد که بدو «دن»  
در پنجه ترس دچار خفقان شده، هیچکس بمعنی نو را ندانگی و شکستی رفتار ملک و دو «بین»  
ندیده بگیرد. آنها میدانند که پدرشان، دکن بیکند و مهر، «ن» در صاق معجور، عرقه در  
خون بر زمین افتاده و شاید هنوز نفس میکشد (چشم‌پاند «۱۰») و حتی بشخصه این فکر رحط‌رشتن  
نمیکند که پروند و پدر خویش را ببینند، شاید ناو کسکی کنند، وضع «احول قتل را در سر»  
نگیرند و لااقل آخرین نگاهی را که ما بکسان مورد عذقه خویش مدیونیم، بر او بیفتانند. می‌آید  
هیچ خطر عاجلی معذورشان بدادد و منگوبه که ممکن میگوید دزد «پای مگرین» میشوند «ن»  
این زندگی در تابش بیش از خواندن «حس» میشود. «۱۱» در «مورد» کروش قسمت «ن» در «مورد»  
در نسخه قدیم از قام افاده است «(م. ۱۰)»

## مجلس چهارم

[بیرون کاخ مکبث]

راس و پیرمردی بدرون می‌آیند.

پیرمرد

در هفتاد سال زندگی خود، ساعتی هر اس انگیز و چیز هائی شکفت  
بیاد دارم ولی این شب سهمگین هر آنچه دیده‌ام بهیچ می‌گیرد.

راس

پدر عزیز، می‌بینی که آسمان بر آشفته از کردار آدمی، نمایش خونین  
وی را تهدید میکند از روی ساعت الآن روز است، و با این حال شب تیره،  
جراغ سرگردان<sup>۱</sup> را می‌کشد. آیا شب دامن گسترده یار و ز شرم دارد؟ چه،  
زمین که باید نوری زنده بنوازدش هنوز در حجاب تیرگی است.

پیرمرد

این هم چون کاری که صورت گرفت، خلاف طبیعت است. سه شنبه

---

<sup>۱</sup> The travelling lamp در زمان شکسپیر این کلمه هم معنای سفر کردن بود و

هم معنای 'سفره‌گیر کردن'، ممکن است شعر هر دو معنی را اراده کرده باشد. آیامنطور  
Travelling lamp حورشد گیر است.

پیشین شاهینی، که غرقه در غرور پرواز خویش در اوج آسمان بال گشوده بود  
بچنگ جغد موش شکاری افتاد و کشته شد.

### راس

وامری مسلم و بس شگفت پیش آمد: اسب‌های دانکن بدان زیبایی،  
بدان تیزکی و براستی گویهر رخشان نژاد خویش، از نو وحشی شدند، در  
آخورهایشان را شکستند، گریختند و چنانکه کوئی عزم جنگ با آدمیان  
دارند، ار هر گونه اطاعتی سر باز زدند.

### پیر مرد

میگویند همدیگر را دریده‌اند.

### راس

آری چنین کرده‌اند، من این حادثه را با دیدگان شگفت‌زده خویش  
دیده‌ام. مکداف نیکدل دارد می‌آید. (مکداف بدرون می‌آید) کار جهان چگونه  
است؟

### مکداف

همین گونه، مگر نمی‌بینید؟

### راس

آیا کسی میدانند عامل این جنایت بس خونین کیست؟

### مکداف

همانها که مکبث جانشان را گرفت.

## راس

افسوس! از این کار چه امیدی داشتند؟

## مکداف

اغوا شده اند . ملکم و دو نالین ، دو پسر پادشاه، روی نهان کرده و گریخته اند، و این امر نور بدگمانی را بر آنان میافکند.

## راس

باز هم خلاف طبیعت! جاه طلبی برون از حد سرچشمه های هستی خویش را هم نابود میکند! پس بسیار محتمل است که تاج شاهی نصیب مکبث شود.

## مکداف

پادشاهیش اعلام شد و برای تاجگذاری به اسکون<sup>۱</sup> رفته است .

## راس

پیکر بیجان دانکی کجاست؟

## مکداف

به کم کبل<sup>۲</sup>، آرامگاه مقدس نیاکاش که مدفن استخوانهای آفهاست برده شد

## راس

شما به اسکون میروید؟

۱ - Serne شهری قدیمی که گه یا پایتخت سلسله «پیکت» بوده و در دوردی شمالی شمال شهر

کوی «پرت» قرار داشته است (م)

۲ - Colmekill حریره کوچکی که سه پدشاه اسکاتلند اراکت سوم تامکث (۹۷۳ -

۱۱۰۵) در آن محله سپرده شد (م)



... کره از ابروان پرچين بگشاييد ، امشب ميان مهمانان خود خندان و حوشرو باشيد



## مکداف

نه پسر عمو، من به فیف میروم .

## راس

بسیار خوب، من آنجا میروم.

## مکداف

خدا کند که آنجا بینید همه حیر به نیکی جریان دارد. خدا حافظ،  
از هم جدا شویم . ماد که حمامه‌های کهن ما بر تنمان آسوده‌تر از حمامه‌های  
نوباشد<sup>۱</sup>.

## راس

خدا حافظ، پدر.

## پیر مرد

رحمت ایزدی بر شما و همه کسانی باد که می‌خواهند از دل بدی ،  
نیکی بر آرند و دشمنان را دوست کنند.<sup>۲</sup>

۱- dieu lest our ol robes sit easier than our new . حسیه ی پرستاره

است منظور ایست همان بهتر که اسحا بنامیم ، رراس بیم دارم که سده بیش از گذشته جمع  
نایدیر شود (م م)

۲- معلومه تعجب می‌کنند که چرا پرده دوم نامجلسی بیمعی ورائد و پیدیده حمه میباید  
ناید یادآوری کرد که تقسیم نمایشامه پرده‌ها و مجلسی‌ها کار خود شکسپیر نیست ، بلکه شرر  
سحقه قدیم این تقسیمات را قائل شده اند معلومه مسلم است که استناد شاعر و معصراش در  
ناره پایان مجلسی و حتام پرده‌ها ، با آراء مصفاان امروز و فوق رراس ما حیثی تعذرت رشته ست  
... ۱





پیر کا موسم

## مجلس اول

[ فورس - اطاقی در کاخ ]

مانکو بدرون میآید.

### بانکو

اینک تو پادشاه و امیر کاودور و امیر گلامیس هستی ، بآنچه زنان  
طالع بین نویدت داده بودند ، رسیدی ؛ و از آن بیم دارم که برای رسیدن  
بمقصود ، دست بکاری زشت و ناپاک زده باشی ؛ ولی گفته بودند که پادشاهی  
بفرزندان تو نخواهد رسید و من منشاء و پدر پادشاهان بسیاری خواهم شد .  
اگر آنگونه که پیشگوئی آنان درباره تو نشان میدهد ، حقیقت از دهانشان  
برآمده درباره تو حقایقی را نیک نموده اند ، چرا نمی توانند برای من هم  
سروش هائی باشند و از امید ابریزم کنند ؟ اما ، خاموش ، بس است !

شیپورها ، مکث ما لباس پادشاهی ولیدی مکث ما لباس ملکه ،  
لکس ، راس ، زرگان و همراهان بدرون میآیند .

### مکث

این ، گراهی ترین میهمان هاست .

### لیدی مکبث

اگر اورا از یاد برده بودیم ، در جشن پر شکوه ما خلائی پدید می آمد ،  
و همدچیز نازیبا مینمود .

### مکبث

امشب ما خوانی پر شکوه می گستریم و حضور شما را هم آرزو می کنم .

### باتکو

تاشهر یار چه فرمان دهد ؛ اطاعت من با رشته ای ناگستنی<sup>۱</sup> برای  
همیشه باو پیوند یافته است .

### مکبث

امروز آهنگ سواری دارید ؟

### باتکو

آری ، سرور گرامی من .

### مکبث

و گرنه در شورای امروز از روی نیت و گرانبهای شما ، دهره می -  
بردیم ؛ ولی فرما از آن دهره خو هیج گرفت . حیاتی دوز می بود ؛

### باتکو

شهریار ، خندان دوز که وقته را ، شمع گدھن بگیرد ؛ اگر اسم  
خندان تیز زکات باشد ، باید از شب ، یایی دو ساعت تیره بعزبت گیرم .

---

۱- حبه می که در سوختن حذر دوز در بهشت بدگم است . . .

## مکبث

جشن مارا از یاد ببرید .

## بانکو

شهریارا ، از یاد نخواهم برد .

## مکبث

خبر یافتیم که پسر عموهای خونخوار ما بانگلستان و ایرلند گریخته اند .  
 بیدار کشی بیداد گرانه خود اعتراف نمی کنند ، ولی دل های شنودگان  
 خویش را بایاوه هائی شگفت می آکنند <sup>۱</sup> : فردا ، هنگامیکه بطرح مهمام  
 دواتی می پردازیم ، دگر بار در این باره سخن خواهیم گفت و همه چیز را  
 آشکار خواهیم ساخت . زود بر نشینید ؛ خدا حافظ ، تا باز کشت شما بهنگام  
 شب . فلپانس هم شمارا همراهی می کند ؟

## بانکو

آری ، سرور عزیز من ! وقت تنگ است .

## مکبث

برای شما اسبانی چابک و نیرومند آرزو می کنم ! و شمارا به ترک  
 آنهمه می سپرم . خدا حافظ ! ( بانکو بیرین می رود ) تا ساعت هفت شب هر کسی  
 اختیاردار وقت خویش باشد . از اکنون تا شامگاه تنها خواهیم ماند تا آن  
 هنگامه انجمن برای من دلیلی برتر باشد : تا شب خدا یارتان باد ! ( سرداران ولیدی

۱- در میر بس . نیدی مکث ایجا 'زیرین مترمی که بظاهر مشغول گفتگو با آنهاست  
 روی میگرد - و دست شوهرش را میگیرد و آهسته میفشرد تا حلو هر گونه اشاره دیگری باین  
 موضوع نگیرد . ام . م .

مکبث و دیگران بیرون میروند ) آی پسر، گوش کن! آیا این مردان در انتظار فرمان ما هستند؟

### خدمتگزار

شهریارا، بر آستانه کاخ در انتظار فرمانند.

### مکبث

نزد مایارشان. (خدمتگزار بیرون می‌رود) پادشاه بودن هیچ نیست. باید با ایمنی شاه بود. بیم ما از بانکو بسیار عمیق است؛ و بر سرشت شاهوار او چیزی فرمانروا است که باید از آن ترسید: وی بسیار دلیر است، و بگوهر رام نشدنی روانش، خردی پیوسته، که برای ایمنی در کار رهبر شجاعت اوست. از هیچکس جز او، بیم ندارم. نبوغ من در برابر او، خود را ناتوان می‌یابد، همانگونه که می‌گویند، «آفتونی» در برابر سزار<sup>۲</sup> ناتوان بود. هنگام بدخواهران طالع بین نخست مرا بدادند. خواهد بر آشت و با آن فرمان داد که درباره او سخن بگویند؛ آنگاه آن پیاپیامبر اند، او را پدر دودمانی از شاهان خواندند و روی دود فرستادند. بر سر من تاجی بی بر نهیدند و بدستم عصای سلطنتی سترون دادند که بید دستی بیگانه‌اش بر بیدم. نه فرزندی از من، نه کنیز، نه ست، پس من برای دودمان بنامور و نامور<sup>۳</sup> داده‌ام. برای تبست که خون دانه‌ها بر من ریخته‌ام، فقط بخاطر تبست که در جگر من خویشت. گینه و دشمنی ریخته‌ام؛ برای پادشاه کردن آن برای من فرزند من. او، بگوهر جوید<sup>۴</sup> خویشت را بدشمن نوع بشر<sup>۵</sup> و گدشته<sup>۶</sup> سی سر و ست جد بهتر

که پای ب میدان نهی و تادم مرگ با من پیکار کنی! - کیست؟ (پیش خدمت و بدنبالش دو قاتل بدرون می آیند) اکنون بدم در باز کرد، و تاهنگامیکه بخوانیمت همانجا بمان. (پیش خدمت بیرون می رود) دیروز نبود که با هم گفتگو کردیم؟

### قاتل اول

اگر شهریار بپسندد. دیروز بود.

### مکث

بسیار خوب! بسخنان من اندیشیده اید؟ بدانید او بود که پیش از این شمارا چنین خوارمایه میداشت؛ در صورتیکه شما ببریگناهی ماتهمت می بستید: من در گفتگوی اخیر مان این حقیقت را بشما نمودم، نکته بنکتد بر شما ثابت کردم که چگونه فریفته شده بودید<sup>۱</sup>، چگونه باشما کین تیزی می شد، و سایللی که بکار می بست چه بود، و هزار چیز دیگر که نشان می داد آدمی هر چند سبک مغزو کم خرد باشد باید داوری کند: «همه این کارها، کار بانکو بود.»

### قاتل اول

شما چشم مارا بر این حقیقت گشودید.

### مکث

آری؛ بدینگونه بجائی رسیده ام که اینک موضوع دومین گفتگوی هست. آیا جندان شکیبائی دارید که از این همه چشم پوشید؟ دست

۱ - «How you were borne in hand». To bear in hand. بمعنی

فریفتن، بویدهی دروغین است، بی آنکه قصد بر آوردن این بویدها در میان باشد. (مالون Malone)

سنگین وی شمارا بسوی گور رانده و فرزندان را برای همیشه بگدائی  
کشانده است. آیا تو کل مذهبیتان چندان هست که براین مرد نیک  
و فرزندان، دعای خیر کنید؟

### قاتل اول

شهریارا، ماهم آدمیزاده ایم.

### مکبث

آری، شما در زمره آدمیان بشمار می آئید، همانگونه که سگ  
شکاری، تازی، سگ دور که، سگ کله، سگ پاسبان، و سگ گرگ، سگ  
خوانده می شوند: تنها صورت قیمت ها<sup>۱</sup> است که سگ چابک، لخت، نیزهوش،  
سگ شکاری و سگ پاسبان را، بنابر صفاتی که طبیعت گشاده دست بهر  
یک ارزانی داشته از هم مجزا می کند، و همین امر در فهرستی که نام همه  
یکسان در آن مندرج است بهر یک نامی خاص می بخشد: آدمیان هم  
همینگونه اند. اینک، اگر در این زمره مرتبتی دارید و جایگاهتان در  
آخرین ردیف آدمیان نیست، سخن بگوئید؛ آنگاه من نقشه ای باشما  
در میان می نهم که اجرایش دشمنان را بنابودی می کشد و از سپاس و  
مهرها بهره وران می سازد، زیرا زندگی وی مارا هم بیمار می دارد و فقط  
مرگش بما سلامتی باز خواهد داد.

### قاتل دوم

شهریارا، زخمهای خوارکننده و کج رفتاریهای جهان، چنان مرا<sup>۱</sup>  
خشمگین و بیتاب کرده که برای تحقیر آن بهر کاری آماده ام.

۱- The valid file یعنی صورتی که شامل نام اجناس و قیمت های مربوطه ست.



## قاتل اول

و من چندان از بداختری خویش خسته و از نبرد با بخت فرسوده‌ام که حاضرم زندگیم را بر سر ناچیزترین امیدی، قمار کنم، تا یا بهترش کنم و یا از رنجش برهم.

### مکبث

شما هر دو می‌دانید که بانکو دشمنان بوده است.

## دو قاتل

شهریارا، درست است.

### مکبث

اودشمن من هم هست؛ و کینه ما نسبت بهم چندان خونین است<sup>۱</sup> که هر دقیقه از هستی او، همچون ضربت خنجر در قلب زندگی من است: قدرت من می‌توانست او را آشکارا بی هیچ بهانه و بصرف اراده‌ام، از دیدگانم بربود، ولی برای دوستانم - که دوستان او هم هستند - چنین نخواهم کرد، زیرا نمی‌خواهم مهرشان را از کف بدهم و بیش چشم آنان باید بر مرگ کسی که خود بخاکش افکنده‌ام، موید کنم: از اینرو است که شما را بی‌اری خواستم و دلایل قطعی دارم که قتل را در دیده مردمان دگر گویند جلوه دهد.

## قاتل دوم

شهریار<sup>۱</sup>، هر چه فرمان دهید همان خواهیم کرد.

<sup>۱</sup> And in such bloody distance. تحت اللفظی: مورد چنان فاصله جویی،

یعنی فاصله بین دودوش کننده.

## قاتل اول

هرچند بانثار جانمان باشد .

## مکث

برقوروان‌های شما بر رخسارتان می‌درخشد . حداکثر تا یک ساعت دیگر جائی را که باید در آن کمین کنید بشما خواهم نمود، و در موعد مقرر شما را باز بردست‌ترین جاسوس روزگار آشنا خواهم کرد<sup>۱</sup> . اینکار باید هم امشب نزدیک کاخ صورت پذیرد . همیشه اینگونه میان‌دیشیده‌کد نیازمند مبری بودیم<sup>۲</sup>؛ و برای اینکه در کار خدش‌دای نه‌اند<sup>۳</sup>، فایاس بسر بانگو، که همراه اوست و نابودی وی نیز چون نابودی پدرش برای من ضرورت دارد، باید دزسر نوشت این ساعت شوم را او شریک شود. هر دو عزم‌تان را جزم کنید، اندکی بعد بشما خواهم دیوست .

## دو قاتل

شهریارا، عزم ما جزم است .

۱ Acquaint you with the perfect spy o the time

دوره این جمله بحث می‌باشد . در دست‌رسان جاسوس و ...  
 که حسن دارد هم ...  
 است، زیرا در واقع ...  
 همگامیکه ...  
 که ...  
 I require a clearness ...

باید هیچ شکی ...

۲ ... on our 'botches in the world

است، زیرا ...  
 ...  
 ...

## مکث

نزودی بشما خسر خواهم داد؛ در کاخ بمانید. کار بپایان رسیده : —  
 نافکو، اگر روان تو بخواهد راه آسمان را پیش گیرد، باید هم امشب کام  
 در راه نهد.

بیرون میروند

## مجلس دوم

[اطافی دیگر در کالج]

لیدی مانت خدمتگذاری وادرس می آید

لیدی مکبث

دانشوار کالج بیرون رفت :

خدمتگذار

آری ماهوی من ؛ اما امشب ناز میگردد .

لیدی مکبث

برو سادشاه مگو حشم ، راه عنایتش هستم ؛ دبی - او گفتگو کنم .

خدمتگذار

هم اکنون میروم ، ماهوی من .

~ مگر برود میروم .

لیدی مکبث

هنگامیکه آرزوی من ، بی آنکه خرسند من کند برآورده میشود .

همه چیز برود و برود و دیگری چیزی در دست مییم . قوی بودن برتر

بهره یافتن از شادی پرتشویش هلاک قربانی است . (مکبث وارد میشود .) خوب ، شهریار ! چرا در تنهائی بسر میبری و خود را بکام اندوهبارترین پندارها می افکنی ، و اندیشه هائی در سر می پروریدی که میبایست با کسانی که آماجشان بودند ، مرده باشند ؟ آنچه بیدرمان است باید فراموش شود . گذشته ، گذشته است .

### مکبث

ما را زخمگین کرده و هنوزش نکشته ایم . زخم هایش بهم خواهد آمد ، سلامت خویش را باز خواهد یافت ؛ در صورتیکه کینه یینوای ما در معرض خطر نیش پیشینش باقی خواهد ماند . ولی اگر همه چیز حتی دوجهان منهدم گردد ، بهتر از آنست که بدینگونه باهر اس خورش خوریم و در اندیشه این رؤیاهای وحشتزائی که شب هنگام ما را میلرزاند ، بخواب رویم . اگر همسفر ییکریبجانی باشیم که برای یافتن آرامش بیدار آرامشش فرستاده ایم ، بد از آنست که بدینسان بادا بهره ای بی پایان برمسندشکنج روحی تکیه کنیم . دانکن در گورش آرمیده و پس از تب پرتشنج زندگی خوش خفته است . خدانت قباه ترین کارش را بپایان برده است ؛ از این پس نه پولاد ، نه زهر ، نه غدر خودی و نه تهاجم بیگانه ، هیچ چیز او را نتواند آزد .

### لیدی مکبث

بیائید ، سرور مهربان من ؛ گره از ابروان پر چین بگشائید ، امشب میان مهمانان خود خندان و خوشرو باشید .

۱- درسخه قدیم چنین است :

Better be with the dead, whom we to gain our peace, have sent to peace.

ولی درسخه بعدی our place (معه) ضبط شده ، ولی بقول دارمسترا اگر ضبط نسخه قدیم شده باشد ، همان ده که این اشتباه زیاده ای گزاریم و در آن دست نبریم . (م . م .)

### مکبث

همینگونه خواهم بود . دلدار من! شما هم بکوشید همینسان باشید و همه توجّهتان بیانکوباشد ؛ با چشم و زبان خود مقام و بزرگی او را بستائید: چه ضرورت غم انگیزی که باید افتخارات خویش را در جو بیارهای چاپلوسی بشوئیم و از چهره خود نقابی بردل خویش بسازیم تا چگونگی پنهان بماند.

### لیدی مکبث

این اندیشه را از سر برانید .

### مکبث

همسر عزیزم ، جانم پراز کثرم است ! مبدائی که بانکو و فرزندش فلیانس زنده اند .

### لیدی مکبث

ولی نقش زندگی در آنان جاودانه نیست .

### مکبث

هنوز آمیدی هست . میتوان بر آنان تاخت . دل شاد دار: پیش از آنکه شکور بزرگوار را کشتی زند ، پیش از آنکه باوای اندوه بارهکات ، زنجیره پولکین بال باز مرز گنگ خود ، ندای خواب آور شب را در دهد ، اینجا کاری سهمگین و فراموشی ناپذیر صورت خواهد گرفت .

### لیدی مکبث

چه خواهد شد ؟

### مکبث

محبوبم ، تا دمی که بر آن آفرین گوئی ، برداستنش بیگناه باش<sup>۱</sup> .

Be innocent of the knowledge یعنی مکبث بیگناهیت را دستش

آلوده شود .

میاای شبی که پلک‌ها را فرومیبندی، چشم‌های مهربان روزینوا را پیوشان،  
 و با دست خونین و ناپیدایت این پیمان نزرکی<sup>۱</sup> را که از رخسار من رنگ  
 میبرد، بشکن و پاره پاره کن! - روشنی تیر کی می‌گراید و زاغ بی‌بیشه نمناک  
 می‌رود، چیزهای نیک روز سرخم میکنند و بخواب می‌رود، و کار گزاران  
 سیاه شب بسوی طعمه خویش قدمی افزاید. سخنانم را شکفت می‌بایی؛  
 آرام باش؛ آنچه ما ندی نیاد می‌گیرد، ما ندی هم استوار می‌گردد. بیا،  
 خواهش می‌کنم، ما من بیا.

بیرون می‌رود.

---

۱ That great bond این پیمان درک، این قرارداد درک، این پیوند درک (م)  
 مصو چیست. رنگی، و شکسیر، و - معالجه Bond of life را نگارنده است. آیا  
 مصو همان بند است که در حدو گرا می‌رود و کووند پدشاهی داده است، (م م)



مردگان با بیست زخم کاری بر سر ، باز از جای میخیزند و مادرا از جایگاهمان میرانند . . . .





## مجلس سوم

[همانجا، ناغ یا چمنی در کاج]

سعدی در آن می‌آمد

### قاتل اول

کی بتو فرمان داد که بما سیوندی؟

### قاتل سوم

مکث .

### قاتل دوم

نباید باو بد کمان باشیم ، زیرا او کار و وظیفه ما را بدرستی بر ایمان  
باز میگوید .

### قاتل اول

بس ما ما باش . در مغرب ، هنوز خط روزی می‌درخشد: اینست مسافر  
دیر خیز بر اسبش مهمیز می‌کوبد تا بمسفر خانه دلخواه خویش برسد ؛ و  
کسیکه حشم بر اهش بودیم نزدیک میشود .

## قاتل سوم

کوش کنید! صدای پای اسب‌ها را میشنوم.

بانکو (بشت محنه)

آی، مشعلی بما بدهید!

## قاتل دوم

خود اوست! اینک همه مهمانان دیگر بکاخ رسیده‌اند.

## قاتل اول

اسب‌هایش را میگردانند.<sup>۱</sup>

## قاتل سوم

در یک فرسنگی کاخ؛ اما او هم معمولاً چون دیگران از اینجا تا در کاخ پیاده می‌رود.

بانکو و فلیانس مشعل بدست مدرون می‌آیند.

## قاتل دوم

مشعل! مشعل!

## قاتل سوم

خود اوست.

## قاتل اول

دقت کنید!

---

۱- میتوان حدس زد که در اینجا خدمتگرایی بانکو و فلیانس را مشایعت میکرده است، در اینجا بانکو و مشعلی میگیرند و خدمتگر را اسب‌ها را میگردانند تا عرقشان خشک شود.

بانگو

امشب باران خواهد آمد .

قاتل اول

بگذار بیارد !

خود را روی بانگو میاندازند .

بانگو

خیانت ! بگریز ، فلیانس عزیز ، بگریز ، بگریز ، بگریز . تو باید انتقام بگیری .

وای ، فرزند بینوا !

اما که میمیرد ، می‌رسد میگریزد .

قاتل سوم

که مشعل را خاموش کرد ؟

قاتل اول

راه کاره‌مین نبود ؟

قاتل سوم

فقط يك تن بر زمین افتاده است : پسر گریخته است .

قاتل دوم

نیمه بهتر کار خویش را از دست دادیم .

قاتل اول

بسیار خوب ، باینهمه برویم و همه ماجرا را بازگوئیم .

## مجلس چهارم

[همانجا تلاوت کردگی در کاج.]

حوان پرشکوهی گسترده‌اند . مکث ولیدی مکث ،  
راس، لیاکس ، مردگان و همراهان بدرود می‌آیند

### مکث

همه مراتب خویش را میدانند ، ننشینید . همگی ، خوش آمدید .

### بزرگان

دروود بر شهریار .

### مکث

ما، چون میزبانی فروتن ، بامیه‌مانان خواهیم جوشید . بانو و میزبان  
ما ، برحای بر افتخار خود تکیه خواهد زد ، و بهنگام اقتضا از او خواهیم  
خواست خوش آمد بگوید .

### لیدی مکث

شهریار ، از جانب من همهٔ دوستانمان خوش آمد بگوئید ، زیرا  
قاب من تا آن خبر مقدمه میگوید .

## مکبث

بین ، با سپاس های قلبی پذیرهات مېشوند . ارج هر دو سوی ميز  
يکسان است . من وسط جای خواهم گرفت . (ماندل اول بر آستانه در پديد ميشود)  
با گشاده دستی شادکامی کنید ؛ هم اکنون جامه ها را بر ميکنيم و مينوشيم .  
صورتت خونی است .

ا د ر د ب ک ميشور .

## قاتل

بله ، اين خون با تگوست .

## مکبث

همان به که بر حهره تو باشد تادرتی او . کارتن را ساختيد ؟

## قاتل

سرش از تن جدا شد . من اينکار را کرده .

## مکبث

توبهترين حالدي ، وجود اين ، آله تيس هديس ناراکرده ،  
درخورد تقدیر است ؛ اگر بویونگار دست داده ، سی صری رایب دیوول  
یاف

## قاتل

شهریار ، فایس کریحت .

## مکبث

بیمیزی من زخمه آورد ؛ و لره همجون هر مری صوفی آید .  
همجون صخره ای سنور ، همجون هوای لدر در رمیگبرد . یسار

و آزاد می‌بودم ، اینک در بندم ، در قفسم ، در زندان بیم‌ها و دلهره‌های شوم  
بزنجیرم . آیا بانکو آرمیده است ؟

### قاتل

آری ، شهریارا ، بایست شکاف درس که کمترینش کشنده است ،  
در تانگ گوری ارمیده است .

### مکبث

از این کار سپاسگزارم : مار سالخورده بر زمین افتاد . بچه ماری که  
گریخت ممکن است در آینده زهر بسازد ، ولی اکنون نیش ندارد . -- برو  
فردا باز هم در این باره سخن خواهیم گفت .  
قاتل بیرون میرود .

### لیدی مکبث

شهریارا ، میهمانان خود را شاد خواری نمی‌خوانید . اگر بآنان  
نمائیم که این بزم آراسته از دل و جان برپا گردیده است ، چنانست  
که بهای این سود را از آنان بستانیم : ورنه همان به که هر کس در خانه  
خویش خویش خورد ؛ برون از خانه ادب چاشنی خویش است ، و هر انجمن  
بی آن بیابان مینماید .

### مکبث

ناصر شیرین سخن ! امید آنکه گوارش خوب باشتها یاری دهد و  
سلامتی بر هر دو باد !<sup>۱</sup>

### لنا کس

شهریارا ، ممکن است تمنا کنیم بنشینید ؟

شرح بانکو وارد میشود و بجای مکث می‌نشیند . ۱ .

### مکث

اگر بانکوی نیکدل ما در اینجا بود ، همه افتخارات این کشور بزرگ این طاق گرد می‌آمد . بیش از آنکه بر حادثه ناگواری دل بسوزانم ، باید بیمهری او را سرزنش کنم . !

### راس

شهریارا ، غیبت او ، قولش را نکوهش میکند . - عنایت شهریار ما را باهم نشینی شاهوارش مقتخر نمی‌کند ؛

### مکث

جاها بر است . ۲

۱- این توصیح مربوط به صحنه (scénique) که در نسخه قدیم وجود داشته در تمام چاپها تکرار شده است . باید شرح ادکی رود تر ظاهر شود . واقعا بسیار طبیعی تر و دراماتیک تر است که شرح بانکه بشنیدن آوای شود و آتش دیدار شود . مناسبات فرمان (Forman) در سال ۱۶۱۰ ، یعنی با احتمال قریب بقیه سال نخستین حادثه تراژدی مکث ، حریان حوادث در تریگلوب (Globe) بر همین موال نهاده است . مسأله دیگری مورد گفتگوی سیاروقع شده است . باب شرح بانکو باید واقعا ظاهر شود و چشم تماشاگران بیدار ، فقط در حیل مکث وجود دارد . در زمان شایع بسیار طبیعی بود که تماشاگران هم شرح ببینند ، در همه وجود شرح معتقد بودند ، امروز دیگر وجود شرح حاجی معتقد نیست . ولی شرحی در میان ادکی می‌کنند ، و باید در این بهمه و قرار گذشته د

در آن که رشت مکث را می‌گیرد باید بهیچتا بحرفات شد . این بهمه و بهمه رشت مکث است . پس رشتی که وحدان آدمی و عدالت است که می‌باید . حدودی که هر شاید واقعی باشند و شاید هیچکس حرمت و باور را نمید . در قصه ادوایر و سوسه های هستند که در اسناد اندیشه های شده می‌باشد . (م . ا)

۲- مکث به شرح بانکو شرحه است . وجه مکث نه که را میشود . و در ده ر حلی پس دور ر شعور می‌آید ؛ ر عشق سرور . بهمه ر دن سرچشمه های ر ادکی که هر تکی شده ، در می‌گیرد . در همه سده های ر بهمه که حاشی می‌جوید . در همه سده بهمه ر ات حقیقی روت ؛ شتر رور د وحشت درهشتی شده . نه معمولا در چین و ی ر راسه ۴ ر بهمه پورقی ر صحنه به



## لناکس

شهریارا ، این جای خاص شماست .

## مکبث

کجا ؟

## لناکس

اینجا ، سرور گرامی من ، چیست که خاطر شهریار را برآشفته است ؟

## مکبث

این کار چیست ؟<sup>۱</sup>

## بزرگان

شهریارا ، جدکاری ؟

## مکبث

نمی توانی بگوئی که من باینکار دست زده ام ! نه اگیسوان خونین

نبیه پو : از صحنه فدل

در حدیقه گفته داربستر out-shakespeared شده یعنی از حد شکسپیر هم فرار زده است .  
 ویلمین Willemain می پرسد : " امیدام آیا بیروی تخیل می تواند چیری حیرت انگیز تر از اس مرد  
 حاکم حوییه اریذ کند در هم شکسته شده و معاوی حنا پش گشته است . . و می بیند که سایه حویین  
 قرابیش ، رادی مخصوص خود او تکیه زده و شته بان در پی حستن جائی ، با آوازی شوم جواب  
 میدهد : " چه راست " The tables full ، سحنی که هم از بطر آهنگ و هم از بطر قدرت  
 سیر قس بر حمت است . ا . م . ا

۱ - Which of you have done this? (تحت الطی: کدام یک از شما بدین کار دست  
 زده است ) این کلمات هنوز نکرده از وحشت بیست ، وهم اوح گرفته ولی هنوز برارهای مرگ  
 نرسیده است و به بیس زده خود در حضور جبهی دیگر تصور کند ، تا حیرین امکان بشری  
 جنگ میرسد . ا . م . ا

را در برابرم مجنبان.<sup>۱</sup>

### راس

آقایان ، برخیزید . حال شهریار خوش نیست .

### لیدی مکبث

بنشینید ، دوستان ء زیره ، شهریار اغلب ، آنهم از آغاز جوائیش .  
بدینگونه بوده است . خواهش میکنم ، بنشینید! حملهٔ بیماری زود گذر  
است : و پس از لحظهٔ درخور گذر اندیشدای ، دوباره بخود بزمیاید : اگر  
خیلی بدو توجه کنید ، بیشتر پریشانش میسزید و بیماریش را شدت می بخشید!  
بخورید و نگاه مکنید . . شما را هم میتوان درد خواند ؟

### مکبث

آری ، و مردی دلیر که یارای نگریستن بر روی کسی دارد نه کت زنی  
شیطن ، میبرد .

### لیدی مکبث

اینهمه اخم و ادا برای چیست؟ از اینها گذشته، شما تنها چشم بربك صندلی دوختاید.

### مکبث

تمنا میکنم بدانجا بنگر! ببین! بنگر! هان! چه میگوئی؟ - مرا پروائی نیست! اگر میتوانی سرت را بجنبانی، پس سخن هم بگویی! - اگر ستودان ها و گورها، کسانی را که بخاک میسپاریم باز گردانند، چینه‌دان مرغان لاشخوار را بگور بدل خواهیم کرد!

شیخ ناپدید میشود.

### لیدی مکبث

چطور! جنون همه مردانگیت را زایل کرده است؟

### مکبث

هم، نگونده من اینجام، او را دیدم که اینجا بود.

### لیدی مکبث

شره دارد!

### مکبث

دیش از امروز، در روز گاران باستان، بیش از آنکه قوانین بشری منش و خوی ه را ملایم کند، خون ریخته شد و از آن هنگام جنایاتی صورت گرفت که شنیدنش برای گوش سهمگین است: زمانی بود که همینکه دغز آبی زهره دیداسید، جن دیسپرد و همه چیز دیان مییافت. ولی اینک، مرد گن دیست زخم کاری بر سر، باز جای میخیزند و ما را از جایگاهمان مبرانند: این، از جنین قتل نیز شگفت انگیزتر است.

### لیدی مکبث

سرور گرانقدر من ، یاران گرامیتان شما را می خوانند .

### مکبث

از یاد برده بودم : - یاران ارجمند ، تعجب مکنید : من ناخوشی شگفتی دارم که در نظر کسانی که می شناسندم چیزی نیست . بیائید، مهر و سلامت بر همه باد! اینک می خواهم بنشینم. بمن شراب بدهید ؛ جامه البریز کنید. - من بشادی همه مهمانان و دوست عزیزان بانکومی نوشم که جایش نزد ما خالیست، کاش اینجا بود! - سلامتی او و همه می نوشیم و همه بسالامتی هم بنوشند .

### بزرگان

بر سر پیمان و وظیفه ایم .

شرح دوم : پدید می شود

### مکبث

برو! از دیده ام دور شو! کاش زمین بنهات کند ' استخوان هایت مغز ندارد ؛ خونت سرد است ؛ در چشم های شعاع دورت نگاهی نیست ' .

### لیدی مکبث

مهمانان عزیز، بر این حات خون ' مری عادی بنگرید ؛ چیزی بیش از این نیست ؛ فقط شادی امشب را نبه می کند .

### مکبث

بر هر حد آدمی دلیر باشد ، من هم دلیرم ؛ بر بیش بس ، هم چون

خرس پشمالود قطبی، بدان کر گدن روئین قن و ببر هیر کانی<sup>۱</sup>، و جزاین بهر  
 شکلی که میخواهی در آی، پی های استوار من بلرزه نخواهد افتاد: یا  
 بزندگی باز گرد و در بیابان شمشیر بدست، با من نبرد کن، و آنگاه اگر  
 لرزیدم مرا عروسک دختر بچه ای بخوان. بروای سایه دهشت آور! ای پیکر  
 دروغین از اینجا برو! (شع با بدید میشود) ببینید، همینکه او میرود، من دوباره  
 انسان میشوم... از شما خواهش میکنم بنشینید.<sup>۲</sup>

### لیدی مکبث

شما با این جنون شگفت انگیز، شادی را راندید و محفل انس مارا  
 برهم زدید!

### مکبث

مگر ممکن است چنین چیزهایی پیش آید و مانند ابری تابستانی از  
 فراز سر نه بگذرد، و حیرت بر نیانگیزد؟ هنگامیکه می بینم شما میتوانید  
 بر چنین مناظری چشم بدوزید و آنگاه که جهره من از وحشت سپید میشود  
 رنگ طبیعی رخسارتان را حفظ کنید، در دلیری خویش شك می کنم!

### راس

چه مناظری، شهریار!

### لیدی مکبث

تو نمیکنم سخن مگوئید؛ حالش بدتر میشود. هر گونه پرسش

### ۱ - Hyrcanie

۲ - در این مورد، در مورد پیکرهای مرده، هیچ چیز مشخصی در اعمال کردن، جان بخشیدن و  
 در مورد آن در این دنیا نیست. در مورد هیچ محاسن تراثیتر و پیکرهای تراثی این نیست.  
 هر چه در مورد حرکت در حوضچه حریر بخارید، ای که نقش مکبث را بر عهده دارد،  
 موضوع مطالعه و بررسی بعد از وحشی میدهد. (م. م.)

بر آشفته‌اش میکند . شب همگی بخیر . - در اندیشه رعایت مراتب خویش  
مباشید و بیدرنگ بیرون بروید .

### لناکس

شبتان خوش و شهریار سلامت باد !

### لیدی مکبث

شب بر همه‌تان خوش و شیرین باد !

نزد کن و همراهان بیرون می‌روند .

### مکبث

این ، خون می‌خواهد ؛ می‌گویند خون ، خون می‌طلبد . دیده‌اند  
که سنگ‌ها بجنبش آمده‌اند و درخت‌ها سخن گفته‌اند . تغییرها و بیوندهای  
پنهان ، با آوای زانچدها و کلاغ‌ها و زاغ‌ها ، نام قابل‌تجسس و پیدایش  
کرده‌اند . - چه هنگام شب است ؟

### لیدی مکبث

با بامداد می‌جنگد .

### مکبث

در باره مکداف چه می‌گوئی که از حضور در میهمانی پرشکوه م  
سر باز می‌زند ؟

### لیدی مکبث

کسی را نزد اوفرستاده بودید ؟

### مکبث

نه، این موضوع را تصادفاً شنیدم. ولی پیکی روانه خواهم کرد: در خانه هریک از آنان جاسوسی گمارده‌ام. فردا، پیش از دمیدن آفتاب، بدیدارخواهران طالع‌بین خواهم رفت. آنان روشنتر سخن خواهند گفت، زیرا اینک بر آن سرم که با بدترین وسائل بر بدترین چیزها آگاه شوم. برای خیر و صلاح خود، باید هرمانعی را از میان بردارم چنان در خون غوطه ور خواهم شد، که اگر پیشتر نروم، خطر بازگشت و گذشتم همسان باشد. چیزهای شگفتی در سردارم که بدستم راه خواهد یافت و باید پیش از آنکه بدان بیندیشند، اجراشان کنم.

### لیدی مکبث

شما به چیزی نیاز دارید که همگان را میباید: خواب.<sup>۱</sup>

۱- You take the season of all natures: sleepe.

تحت اللفظی شما بهجاشنی همه طبایع نیاز دارید: خواب. «خواب» آخرین کلام آگاهانه لیدی مکبث است که دیگر بحالت **هوشیاری** باز نمیگردد و بزودی از خوابزدگی، بخواب ابدی فرو میرود. بدینگونه این مجلس جانی حتمه مییابد که عدالت، حاکم بر اعماق وجدان بشری، بی‌روح و رازهای آنرا درهم شکسته است. آنکه که آخرین مهمانان از فالاریرون می‌روند، حقایق ناشناخته دیگری از درهای دیگر وارد میشوند و بر مسندهای خوش جای میگیرند. اضمحلال و درهم شکستگی آغاز میشود. از این پس لیدی مکبث دیگر در زندگی جانی ندارد. در صحنه یکی از شاعرها، ما وارد بدیم که روی پله‌هایی که بمیز راه میبرد فرو افتاده، و با حرکتی بزرگوارانه و تقریباً عزائی تاج آدمکشی را از سر برداشته و روی سنگواره‌هایی نهاده است که اینک آوای کوردارند، و شوهرش در وسط میر خلی و درهم ریخته، بر جایگاه بانکو که بیهوده قتحش کرده، خرد و درهم شکسته فرو افتاده است. ولی مکبث که نیرویش، بیش از پنهان، ژرفا دارد، بالاخره سرش را بصدای حدیث تازه‌ای که با پاپ میاندیشد، بر میدارد. لیدی مکبث دیگر صدای او را نمی‌شنود؛ گوش‌هایش پیرا زو لوله‌های دیگر است و برای اینکه آخرین بازسکوت زناشویی را درهم بشکند، با صدایی که دیگر آن این دنیا نیست از صبح و خواب سخن میگوید... ایندو هیچ دشنامی بهم نمی‌دهند. بین شرکای جرمی که پائین‌تر از آن هستند، سرزنش‌ها و ملامت‌ها، زبانی غم‌انگیز این لحظات نهائی را نبود می‌بزد. بدو بهیج روی یکدیگر را متهم نمیکنند، و شاید این بزرگترین لحظه نمودار شدن خصال «پست» و «همسر» است که شعر پرده‌ای اندوهناک و پارسایانه بر جنبان آنها میکشد. (م. م.)

## مکبت

بیا ، هم اکنون میخوایم . وهم شکفتی که خود بوجودش آورده‌ام ،  
زاده ترس نا آزموده‌ای است که بازمونی سخت نیاز دارد . براستی ما هنوز  
بسیار جوانیم <sup>۱</sup> .

بیرون می‌رود .

۱- ضبط نسخه قدیم چنین است . we are yet but young indeed. می‌شو ،  
یعنی گذاشت indeed in deed و در آصورت معنی حمله چنین خواهد بود . ما هنوز در کار  
خوش جوانیم . این تغییر را اغلب اشعار پذیرفته اند . ما شعره هیچ دلیل عقلی وجود ندارد .  
در متن اصلی دست نروده شود . (م . م .)



۱- اگر مجلس افسر (پرده ۱ مجلس ۲) طرفدارانی داشته باشد، گمان نمیکنم حتی یک نفر از این مجلس طرفداری کند. این مجلس هیچجوری قابل دفاع نیست، و در برابر اتفاق قول همه مفسران تشرکسپیر زانده بودن این محاسن، این سؤال پیش میآید که چرا هنوز ناشران در حفظ اسرار ر. د. ن. نگهت دارمستند دلایل محکوم کننده این مجلس را در چند کلمه خلاصه کنیم:

ن. مجلس ه. ن. پ. ر. ن. است، بلکه درست در لحظه‌ای که درام، نمایشی و شکسپیر، اوج میگیرد هستند، سوی نتیجه‌پیش میرود، حرکت سریع درام را دوجاروقفه میکند. حکایت که معلوم نیست ر. ک. س. می‌تواند، به نتیجه‌پیش‌دهی هیچ ارتقایی ندارد. سخنان او حاکمی از استنباطی سواستند. شعر وحدت است شعاری بهت‌ناپذیر است و هیچجوش ناشی و شکسپیر شایسته ندارد، به س. م. ن. ن. Middleton را به می‌تواند. می‌تواند پیسی نوشته است که حکایت قهرمان ر. د. ن. و قهرمان شاد در حد و مرز ر. د. ن. تقدیم کرده است. (م. م. م.)





بی آنکه من، استاد افسون‌های شما پدید آورنده پنهان همه بلاها، بهمکاری یا هنرنمایی خوانده شوم؟ و بدتر اینکه، آنچه کرده‌اید، تنها بسودپسری سرکش و کینه‌توز و تند خو صورت گرفته، که همچون دیگران، شما را برای مقاصد خویش می‌خواهد، و گرنه بشما مهری ندارد. اما اینک، خطایتمان را جبران کنید، بروید و بامدادان در آب‌کند آچرون<sup>۱</sup> بمن پیوندید؛ او بدانجا خواهد آمد تا از سرنوشت خویش آگاه شود. ظرفها و جادوها و افسون‌ها و همه چیزتان را آماده کنید. من با آسمان باز می‌گردم. امشب را بکار مقصدی سهمگین و شوم خواهم گرفت. پیش از نیم‌روز باید کاری بزرگ صورت گیرد. بر کنارِ ماء قطره‌ای بخار آلود و ژرف آویخته است؛ پیش از آنکه بزمین افتد آنرا بر خواهم گرفت و همینکه با حیل‌های جادویی تقطیرش کنم، ارواحی ساختگی پدید خواهد آورد که بنیروی پندارهایشان او را به نیستی خواهند کشاند. او سرنوشت را بچیزی نخواهد گرفت، مرگ را ناچیز خواهد شمرد و چشم امید با نسوی خرد و ترس و رحم خواهد دوخت. و همه شما میدانید که ایمنی بزرگترین دشمن میرندگان است. (موسیقی و آواز دورشو، دورشو - الح)<sup>۲</sup> گوش کنید! مرا می‌خوانند. ببینید، روان کوچکم بر ابر ضخیمی نشسته و چشم براه من است.

میرون میرود.

## جادوگر اول

بیا تابشتابیم، بزودی باز خواهد گشت.

میرون می‌رود.

---

۱- the pit of Acheron کتابه از دوزخ است. آچرون رودی است که از دوزخ می‌گذرد و هیچکس نمی‌تواند دوبار از آن عبور کند.

۲- این آواز که در اینجا فقط چند کلمه از آن ذکر شده بطور کامل در نمایشنامه میدلتون که قبلاً از آن یاد کردیم دیده میشود. (م. م.)

## مجلس ششم

[فوس - اطاقی در کاخ]

لناکس و سردار دیگری درون می‌آیند .

### لناکس

سخنان پیشین من جز فواختن ضربتی بر اندیشه‌های شما که می‌توانند  
تعبیرات دورتری برسند کاری نکرده‌اند . فقط می‌گویم که جریان کارها  
بسیار شگفت بوده است، مکث بردانکن مهربان دل‌سوزانده بود: آری، او  
مرده بود! اما بانکوی بسیار دلاور، تادیر گاه بگردش پرداخت. اگر بخواهید  
می‌توانید بگوئید که فلیانس او را کشته است؛ زیرا فلیانس گریخته است.  
ناید خیای دیر بگردش پرداخت . که می‌تواند بر این اندیشه راه بندد که  
ملکم و دووالین ، با کشتن بدر نازنیشان بجایات هول انگیزی دست  
زدند؛ چه جنایت‌پلیدی! و مکث بسیار اندوه‌گین شد؛ مگر بیدرنک، در گیر  
و دار خشمی مقدس، گناهکاران، بردگان مستی و اسیران خواب را قطعه قطعه  
نکرد؟ آیا این، کاری جوانمردانه نبود؟ آری، و احتیاط آمیز ، زیر اشنیدن  
افکار این مردان هر موجود زنده‌ای را خشم‌گین میکرد. بنابراین باید گفت

که کارها را بنیکی سامان داد؛ و گمان میکنم اگر پسران دانکن را در جنگ داشت (چیزی که خدا نکند پیش بیاید) مزه کشتن پدر را میچشیدند و فلیانس هم خزایش را می دید. ولی خاموش زیرا شنیده ام که مکداف، بسبب سخنان دور از احتیاط<sup>۱</sup> و خودداری از حضور در جشن شهریار، مورد بيمهري است. سردار، ميتوانيد من بگوئيد که بکجا گريخته است؟

### سردار

پسر دانکن که شهریار پیداد گرمیراث عشر و عشر را غصب کرده در دربار انگلستان بسر میبرد؛ و آنجا ادوارد پارسا<sup>۲</sup> با چنان عنایتی او را پذیرا شده که بد کرداری تقدیر، چیزی از منزلت رفیع او نمیگاهد؛ مکداف بدانجا رفته است تا از پادشاه پرهیزگار بخواهد که «نورتمرلند» Northamberland و «سیوارد» جنگاور را بیاری او کسیل دارد، و در پرتو مدد آنان و تأیید کردگار بتوانیم خورش هارا بخوان های خود و خواب را بشب های خویش باز گردانیم و سورها و بزم های خود را از تیغ های خونریز برهائیم، نیایش های مشروع بجای آریم و از افتخارات آزاد مردان بهره یابیم،<sup>۳</sup> هر آنچه امروز در آرزویش آمی کشیم؛ این گزارش پادشاه را چنان بر آشفته است که کار جنگ ساز میکند.

### لناکس

کسی را بسوی مکداف فرستاده است؟

۱- For from broad words, etc...-۱ میگوید 'طهر' در اینجا from

باید معنی because of باشد و Broad معنی free and unrestrained، (آرد و می قید) (م. م)

۲- Edward the confessor پادشاه انگلستان (۴۲ تا ۱۰۶۶)

۳- And receive free honours دو معنی میتوان قائل شد. بهره یفتی از

افتخاراتی که آزادی را نامرمان می آورد، یا افتخارات شایسته آزاد مردان، نه مردی که در حور شریکان حرم باشد. (م. م)

### سردار

چنین کرده ، و پیک شوم پشت بمن کرد و فقط آهسته گفت : « من ، آقا ، نه ! » آهنگ گفتارش چنان بود که گوئی میگفت : « بر لحظه‌ای که با این پاسخ بر من راه می‌بندد ، تأسف خواهید خورد . »

### لناکس

باشد که این پاسخ او را با احتیاط وادارد و فاصله‌ای را که خرد در اختیارش می‌نهد نگاهدارد . کاش فرشته مقدسی بدربار انگلستان بشتابد و پیامش<sup>۱</sup> را پیش از رسیدن خود برساند ؛ تا بر کتی عاجل میهن مارا که بزیر دست نابکاری رنج میکشد فرا گیرد !

### سردار

دعاهای من او را همراهی میکند !

بیرون می‌رود.

---

۱- His message یعنی درخواست کمک مکدانی بر شد مکبث . متن هم روشن‌تر از ترجمه نیست . هم در متن انگلیسی و هم در ترجمه فرانسه ابهام و تمقیدی در مکالمات این مجلس وجود دارد .

پیرکۂ چہارم



## مجلس اول

[بك غار- دروسط دیگی میجوشد]

تندر. سه زن جادوگر بدرون می آیند.

### جادوگر اول

سه بار آن کربۀ پر خال و خط نالید.

### جادوگر دوم

سه بار آن کربۀ و یکبار هم آن خارپشت پیر آوا کرد.

### جادوگر سوم

از این «جن»<sup>۱</sup> ها، یکی فریاد میدارد که: «هان، وقت است! هان، وقت است!»

### جادوگر اول

بیا تا دور دیگ خود برقص آئیم  
بیا تا روده های زهر آکین را در آن ریزیم  
بیا ای غوک، ای غوکی که یکماه از سحر تاشام، زیر سنگ آسودی

وبر زهر سیاه خوش افزودی !

یا دردیگ افسون ساز ما اول توجوشان شو !

### سه جادوگر

توای رنج و پریشانی ، دوچندان شو ، دوچندان شو !

بسوزای آتش غیبی ، بجوش ای دیگ افسونی ، خروشان شو ،

خروشان شو !

### جادوگر دوم

بیا ای پشت مارباتلاقی در میان دیگ ، جوشان شو !

بیا ای دینه تمساح !

بیا ای شست پای غوک !

بیا ای پر زشکور ، ای زبان سگ !

بیا ای نیش مار شیشه‌ای ، ای پنجه افعی !

بیا ای بال بوف ، ای چنگل تمساح

بجوشید آنچنان دردیگ تاملعجون نیرومند و نکبت‌زای ما را درهم

آمیزید .

بجوشید آنچنان تاهمچو آشی دوزخی ، کف بر زمین ریزید !

### سه جادوگر

توای رنج و پریشانی ، دوچندان شو ، دوچندان شو !

بسوزای آتش غیبی ، بجوش ای دیگ افسونی ، خروشان شو ،

خروشان شو !

### جادوگر سوم

بیا ای زهره بز ، ای جگر گاه جهودجانی کافر !

بیا ای پولك اژدر !  
 بیا ای لاشهٔ مومین جادو گر !  
 بیا ای متهٔ دندان گر كه آدمیخواره !  
 بیا ای معدنهٔ سگماهی شوم شكمبار !  
 بیا ای شوكران كننده ازبن درشمنی تاريك ودهشتناك !  
 بیا ای شاخسار سرخداری كز خسوف افتاده ای برخاك !  
 بیا ای بينی ترك، ای لب تاتار !  
 بیا ای ناخن انگشت طفلی زاده و جان داده درخندق !  
 بیا تا یخنی چسبنده و برمایه ای سازیم  
 بیا تا روده های پیر را چون چاشنی در آن بیندازیم !

### سه جادوگر

قوای رنج و پیریشانی ، دوچندان شو ، دوچندان شو !  
 بسوزای آتش غیبی ، بجوش ای دیگ افسونی ، خروشان شو ،  
 خروشان شو !

### جادوگر دوم

بیا با خون میمون سرد سازیمش !  
 كه تا درزورمندی خصم جان مرد سازیمش !

### هكات

هكات بدرون میآید<sup>۱</sup>

شمار آفرین میگویم ای یاران جادو گر !

---

۱- دربارهٔ این قسمت مغشوش بحث های بسیار شده است . مداخلهٔ هكات ، همانگونه و  
 بهمن دلائل كه در مجلس پنجم پردهٔ سوم زائد بود ، در اینجا هم مشكوك نظر میرسد . (م.م.)

من از کار شما بسیار خرسندم  
 شما را بهره خواهم داد از سودی که خواهم برد !  
 کنون وقت است تا مانند جن ها و پری ها دست بکشائید  
 بدور دیگر افسونی برقص آئید  
 بخوانید و برقصید و هزاران مایه دیگر بر این معجون بیفزائید !  
 موسیقی و آواز - سرود ارواح سیاه.

### سرود جادوگران<sup>۱</sup>

شما ای سایه ها ، ای سایه های پاک و شیرین رنگ  
 شما ای سایه های سرخ و دودی رنگ و قیری رنگ  
 در آمیزید  
 در آمیزید  
 در آمیزید ، زیرا جملگی یارای آن دارید تا با هم در آمیزید !  
 مکات بیرون می رود.

### جادو گرد دوم

مرا از سوزش تند سر انگشتان یقین آمد  
 که مردی شوم بخت از راه می آید .  
 شما ای خواهران من !  
 بروی هر که بر در حلقه گوید ، قفل بکشائید !  
 مکات بیرون می آید

### مکات

شما ای تیره دل بتیارگان رازدار شب !

---

۱ - مثل مجلس پنجم پرده سوم ، این سرود هم آهنگ آویزی مأخوذ از شعر حادوگر (the witch) اثر میدلتون وزاند است . (م. م.)

چه کاری اینچنین سرگرمتان کرده است ؟

سه جادوگر

چه کاری ؟ - کاری نامی !

مکث

شما را ای فسون سازان ! بهر کار و بهر اندیشه ای سو کند

من از سر چشمه علم شما چیزی نمیدانم

بگوئید آنچه میخواهم :

چه غم کربادهارا بند بگشائید و بر بنیاد معبدها گزند آید ،

چه غم گرموچه های تند خشم آلود ، کشتی ها و ملاحان دریارا بهم

ریزند ،

چه غم گرهر گیاه و هر درختی ریشه کن گردد ،

چه غم گردانه های نارس گندم ، زراعت را زیان آرد ،

چه غم گر کاخها گورنگهبانان خود گردند ،

چه غم گریایه اهرام و ایوانها فروریزد ،

چه غم گر کیسه بذر طبیعت آنچنان زیرو زبر گردد که حتی روح

«ویرانی» بتنگ آید ،

چه غم ، آری چه غم از این تباهیها !

بگوئید آنچه میخواهم .

جادوگر اول

زمان بگشا !

جادوگر دوم

سرس ارما !

### جادو گر سوم

بلی ، از آنچه میدانیم ، میگوئیم !

### جادو گر اول

بگو ! میخواهی از ما بشنوی یا اینکه از داناتران ما ؟

### مکث

فرا خوانیدشان تا يك يك بيشناسم آنانرا .

### جادو گر اول

شما ای خواهران ! خون گرازی را که نفرزند خود را خورد ، بفشاید  
سپس باروغنی کردار قاتل میچکد ، آلوده اش سازید و در آتش بیندازید !

### سه جادو گر

ز داین سوی ، الارو

ز بالا سوی باین شو

سپس رخسار خود را آشکارا کن

هنرهای شگفترا هویدا کن !

تندر میبرد - شرح اول - سری منج  
به کلاه خود از زمین بر میآید .

### مکث

بگو بامن ، توای نیروی نابیدا !

### جادو گر اول

بر افکار تو آگاه است ،

زبان در بند و گوش خویشتن بگشا !

### شیخ اول

توای مکبث ، توای مکبث ، توای مکبث !  
 ز مکداف ، جوان بگریز !  
 ز سردار دلیر ، فیف ، دوری کن ،  
 از او پرهیز کن ، پرهیز !  
 - مرا دیگر رها سازید ای جادوگران ! کافی است .  
 در زمین ناپدید میشود .

### مکبث

ترا ، هر کس که هستی ، شکر میگویم .  
 ز هشداری که دادی ، پاسدار منتت هستم  
 بروی نقطه حساس بیم من نهادهی دست  
 بگو بامن اگر بازت کلامی هست .

### جادوگر اول

شیخ را طاقت فرمان شنیدن نیست ،  
 بگه کن ! دومین گستاخ ترا ز اولین آمد .

تندرمیگرد . شیخ دوم : کودکی  
 خون آلود از زمین بر میآید .

### شیخ دوم

توای مکبث . توای مکبث ، توای مکبث !

### مکبث

دربغ ، کردو گوش افرون ندارم تا بگفتارتو بسپارم !

## شیخ دوم

دلیر و آهنین عزم و ستمگر باش !

به نیروی بشر لبخند تحقیر و تمسخر زن !

که قتل تو بدست هر که از بطن زنی زاید ، مقدر نیست !

در زمین ناپدید میشود .

## مکبث

پس ای مکداف ، تا روزی که خواهی زندگانی کن !

چه حاجت کز تو تشویشی بدل کبرم ؟

ولی خواهان زنجیری کران برپای تقدیرم

که آرام و قراری بیشتر یابم .

دریغا ، ای شیخ چندان نمی یائی که پیش چشم تو در گوش ترس سست -

دل گویم :

دروغین بود هشدار که از مکداف میدادی.

من اکنون در فروش رعد هم آسوده میخوام !

تندر میگرد . شیخ سوم . کو کی : خدا !

که در حتی بدست دارم بر من راه بند .

خدایا ، اینکه چون شهزاده بر سر جقدای شاهانه دارد ، کیست ؟

## جادوگران

زبان در بند و گوش خویشتن بگشا !

## شیخ سوم

توای مکبث ! سان شیر ، بیباک و قوی دل باش !

مترس از آنکه پنهان از تو آهنگ مخالف ساز گرداند



مترس از آنکه درخاک تو آشوبی برانگیزد  
 مترس از آنکه مردم را بشوراند  
 تو آسیبی نخواهی دید، ای مکبث!  
 مگر روزی که بینی بیشه پرشاخ و برگ بیرنام<sup>۱</sup> از جای جنبیدست  
 و از بالای کوهستان دئسینان<sup>۲</sup> گذر کردست و روسوی تو آوردست!

### مکبث

چنین روزشگفتی را نخواهم دید.  
 کدامین کس تواند پیشه را خدمتگزار خویشتن سازد؟  
 کدامین مرد را یارای آن باشد که فرمان برد درخت بی زبان راند؟  
 و با ازخاک جنگل، ریشه های استوارش را براندازد؟  
 چه طالع بینی نعردل انگیزی!  
 بخواب ای مرده سرکش<sup>۳</sup>! مجنب از جای تا روزی که نا که  
 بیشه پرشاخ و برگ بیرنام از جای برخیزد!  
 مجنب از جای، زیرا مکبث خوشبخت تا پایان عمر خویش،  
 خواهد زیست.  
 نفیر واپسینش را همان هنگام خواهد زد که هر انسانی دیگر تواند زد!  
 ولی ای خواهران خوب جادوگر!  
 دل برشور من می خواهد این رازنهان را نیز دریابد:  
 اگرچندان هنر مندید کز این هم خبر دارید، پس پاسخ بمن گوئید:  
 - کسی از دوده بانکو بر این اقلیم زیبا حکم خواهد راند؟

## سه جادوگر

مکوش از آنچه دانستی فزون دانی .

## مکبث

به خرسندی نیاز بیشتر دارم. مرا زین لطف خود بی بهره مکن؛ اریدا  
و گرنه باشدای یاران جادوگر که نفرینی شما را جاودان از پا  
در اندازد!

مرا آزاد بگذارید تا از هر چه میخواهم ، خبر یابم .  
- چرا این دیگ یابین می رود ، این شور و غوغا چیست ؟

صدای شیپور.

## جادوگر اول

پدید آئید !

## جادوگر دوم

پدید آئید !

## جادوگر سوم

پدید آئید !

## سه جادوگر

پدید آئید پیش دیدگان او !

دشمن را پر کنید از تلخی اندوه

بسان سایه هائی بگذرید از آستان او !

اشدح هشت پادشاه پدید می شود و ترتیب می گذارند،  
آخرن آنها آینه های بدست دارد و ماکو و دبیر آنهاست

۱- در میزاسن های قدیم دیگ در صحنه پائین می رفته است و نمایشین بتوانند اشباح  
هشت گانه را در پس آن ببینند .

## مکبث

به بانگو سخت مانی ای شبح! آیا تو او هستی؟  
 زپیش روی من گم شو که چشمان مرا تاح تو همچون میلۀ سرخ  
 کدازان کور میسارد!

سین! ای تاحدار دومین، زلفت به زلف اولین مازد!  
 خدایا! سومین هم برهمبر گونه است  
 - شما ای تیره دل پتیارگان زشت جادوگر!  
 چرا این سایه‌ها را پیش چشمان من آوردید؟  
 شگفتا! چارمین آمد.

شما ای مردمکها، از درون کاسۀ چشمم برون آئید!  
 چه می‌بینم! توپنداری که زنجیر تاراش تا بغیر صور پیوسته است!  
 سین! اینهم یکی دیگر.

واینک هفتم! دیگر نمیخواهم به بینم، کورسازیدم!  
 خدایا! هشتمین هم از پی آن هفت تر آمد.

بدست آئیندئی دارد که در آن سایه‌های دیگری را می‌توانم دید  
 من اکنون گوی درین وعصای پادشاهی را بدست هریک از این  
 جمع می‌بینم.

حدکاوس سیاه وحشت انگیزی!

ولی دردا که این کاوس، چیزی جز حقیقت نیست،  
 زیرا سایۀ ناگو، سراپا که دار ارلخت‌های خون،  
 بمن می‌خندد و مردان سلس را در آن آئینه با حنا بدن انگشت،



دلیر و آهین عزم و ستمگر باش

نه بروی شر امجد تحقیر و تمسخر در



بر من می شناساند .

اشباح ناپدید میشوند .

— شکفتا ! پس همین گونه است ؟

## جادوگر اول

شهنشاه ! همین گونه است .

— چرا مکبث چنین منکوب حیرت شد ؟

شما ای خواهران من ، فراز آئید تا از نوداش را شادمان سازیم

هنرهای شکفت خویش را بروی عیان سازیم :

من ای یاران ، هوا را سخت افسون میکنم تا نغمه‌ای شیرین

پردازد ،

شما هم رقص پرشوری بی‌آغازید تا این شاه عالیجاه . از دوی رضا گوید :

— نیایشهای اینان ، مقدمه‌ار اگر اعی داشت !<sup>۱</sup>

موسیقی : دو کران میرقصند و محو میشوند .

## مکبث

چه شدند ؟ ناپدید گشتند ؟ — باشد که این ساعت هوانا که همیشه

در تقویم نفرین شده بماند ! — هان ، شما که بیرون ایستاده‌اید ، بدرون آئید .

لناکس بدرون می‌آید .

## لناکس

شهریار امری دارد ؟

۱- همه اینها جز دنباله طهور هکات چیری نیست . همه این عبارات پس از «مکبث»

مجموع است و مسلماً همان دستی آنها را نوشته که با تحریفی هم سد بی‌صحنه اعظم وارد آورده است . نمیتوان تصور کرد که وضع روحی مکبث با «آخره دهده که تاریکی مصداق» که بر وی

شادمان کردن دل او ، برپا میشود تحمل کند . ( م . م )

مکبث

خواهران طالع بین را دیدید؟

لناکس

نه، شهریارا.

مکبث

مگر از کنار شما نگذشتند؟

لناکس

راستی نه، شهریارا.

مکبث

زهر آگین باد آسمانی که در آن میتازند؛ ولعنت بر آنچه در آنجا

میکنند! - صدای سم ستورانی شنیدم: که فرا رسیده است؟

لناکس

شهریارا، دویاسه سوار خبر آورده اند که مکداف بانگلستان

گریخته است.

مکبث

بانگلستان گریخته است!

لناکس

آری، شهریارمن.

مکبث

ای زمانه، تو بر هنر نمائی های دهشتزای من پیشی میگیری: عزم

گریزان اگر بیدرتنگ بعملش نکوشیم، هرگز دوباره بچنگ نخواهد آمد :  
 از این لحظه همه نوزادان دلم بنوزادان دستم بدل خواهند شد . و اینک  
 برای اینکه کردار بر تارک پندارم تاج نهد، بگذار این کار گفته و کرده شود:  
 ناگهان بکاخ مکداف خواهم تاخت؛ فیفرا خواهم گرفت ، وزن و فرزندان  
 و همه روان های نگون بختی را که از تبار اویند ، از دم تیغ خواهم گذرانند.  
 دیوانه وار لاف تز نیم ؛ پیش از آنکه عزم بسردی گراید ، کار صورت خواهد  
 گرفت : وای خیالپردازی بس است ! - این سرداران که آیند ؟ بیا و مرا  
 نزد آنان ببر .

بیرون میروند.



## مجلس دوم

[ فف - اطلاقی در کاخ مکداف ]

بانومکداف ، پسرش وراس بدرون میآیند .

**بانومکداف**

چه کرده بود که ناگزیر شد از کشور خود بگریزد ؟

**راس**

بانوی گرامی ، باید شکیبائی داشت .

**بانومکداف**

ولی او نداشت: گریز از نوعی دیوانگی است: اگر کردارمان نباشد،  
بیم وهراس ما دامنمان را بخیانت می آلود<sup>۱</sup> .

**راس**

شما نمیدانید این کار از روی خردمندی بود یا ترس .

**بانومکداف**

خردمندی! ره کردن زن و فرزند و کسان و القابش در جائی که خود

---

۱- Do make us traitors ترجمه تحت اللفظی: «ارما خائینی میسازد».

از آن میگریزد؟ او ما را دوست نمیدارد و بی بهره از عواطف طبیعی است. گنجشک ناچیز، نحیف ترین پرندگان، در لانه خویش از جوجه های خود در برابر حمله جغد دفاع میکند. در گریزی چنین شتاب زده و نابخردانه نشانی از عشق و اثری از خردمندی نمیتوان یافت، همداش ترس است.

### راس

دختر عمومی بسیار عزیز، تمنا میکنم تنها بخودتان اندرز بدهید: و اما شوهر شما شریف و خردمند و هوشیار است و نیک ترا شما بحران های این دوران را میشناسد. من هر گز یارای آن ندارم که بیش از این سخن گویم. چه روزگار ستمکاری است؛ بی آنکه خود بدانیم، خائسیم؛ میشنویم از چیزهایی سخن میگویند که ما رامیترساند، ولی خود نمیدانیم هر اسمان از چیست. بروی دریای آشفته و سرکشی شناور و از هر سوی دروانیم. از شما رخصت رفتن می خواهم: بزودی باز خواهم گشت: وضع که بکمال وخامت رسید یا همانگونه میماند یا بحال نخستین خویش باز میگردد. (۱) به پسر مکدا (۱) - پسر عمومی زیبای من خدایت خیر دهد!

### بانو مکداف

فرزندم پدر دارد و با اینهمه بی پدر است.

### راس

چندان بیخردم که بیش از این درنگ کردیم. برای من، یثرمسری و برای شما موجب آندوه خواهد شد<sup>۱</sup>: هم اکنون رخصت رفتن می خواهم. پس بیرون میرود.

---

۱- زیرا اگر بیشتر درنگ کند این زخمش سر زده خواهد شد. امیر حسن

### بانو مکداف

پسر کم ، پدر تو مرده است ؛ چه بر سرت خواهد آمد ؟ چگونه خواهی زیست ؟

#### پسر

همچون پرندگان ، مادر .

### بانو مکداف

چطور ، با کرم ها و مگس ها ؟

#### پسر

با هر چه بیابم ، همانگونه که آنها زندگی میکنند .

### بانو مکداف

پرنده بینوا ! مگر از تورو تله و دام و قفس نمی ترسی ؟

#### پسر

چرا بترسم مادر ؟ این چیزها را برای پرندگان بی بهان ساخته اند .  
نکو گفتید ، پدرم مرده است .

### بانو مکداف

چرا ، مرده است : چه خواهی کرد تا پدری داشته باشی ؟

#### پسر

شما چه خواهید کرد تا شوهری داشته باشید ؟

### بانو مکداف

میتوانم از هر بازاری بیست شوهر بخرم .

پسر

پس آنها را میخرید تا بازشان بفروشید .

بانومکداف

تو بسیار ظریف و نکته سنجی ؛ و راستی نسبت بسن و سات خیلی  
نکته سنجی .

پسر

مادر ، آیا پدرم خائن بود ؟

بانومکداف

آری ، همینگونه بود .

پسر

خائن چگونه آدمی است ؟

بانومکداف

آنکه سوگند مبخورد و دروغ میگوید

پسر

و همه کسانی که حنین میکنند خائنند ؟

بانومکداف

هر مردی که چنین کند خائن است و باید بد را آویختد شود .

پسر

و همه کسانی را که سوگند میخورند و دروغ میگویند باید بد را

آویزند ؟

## مادر

همه را .

## پسر

که باید آنرا بدار آویزد؟

## مادر

مردمان شریف .

## پسر

پس دروغ گویان و سوگند شکنان چه نادانند : زیرا دروغگو و سوگند شکن چندان است که میتوانند مردمان شریف را سرکوب کنند و بدار آویزند .

## بانو مکداف

بوزینه خردینوا، خدا حفظ کند ! ولی برای اینکه پدری داشته باشی چه خواهی کرد؟

## پسر

اگر مرده بود، شما بر او می گریستید : اگر بر او اشک نریزید ، شانه آنست که بزودی پدری تازه خواهم داشت .

## بانو مکداف

بر گوی خرد بینوا ! چه بر میگوئی .

بیای بدرون میآید .

## پیک

بانوی گرامی ، خدا خیرتان دهد ! شما مرا نمی شناسید ، گرچه من

تبار پر افتخار شمارا نیک میشناسم . میترسم بزودی خطری بشماروی آورد؛  
اگر می خواهید پند مردی ساده را بشنوید ، با فرزندانان بگریزید ، تا  
دیگر کسی شمارا اینجا نبیند . نیک میدانم که شما را بدینگونه ترساندن ،  
نشانه خشونت و وحشیگری است . بیش از این باشما سخن گفتن ، سنگدلی  
است ؛ و سنگدلی بسیار بشما نزدیک است . خدا پناهتان دهد ؛ بیش از این  
یارای درنگ ندارم .

پیک بیرون می رود .

### بانو مکداف

بکجا بگریزیم ؟ من هیچ بدی نکرده ام . ولی اینک بیاد می آورم  
که من در این جهان خاکی جائی بسر می برم که بد کردن اغلب سزاوار  
ستایش و نیکی کردن ، گناه ، دیوانگی خطرناکی است : افسوس ، پس  
چرا دست باین دفاع زنانه برم و بگویم : « من هیچ بدی نکرده ام » - این  
چهره ها چیستند ؟

و این بدین می آید

### قاتل اول

شوهرتان کجاست ؟

زن

امیدوارم در جهان جای شوهی نباشد که مردی چون تو بتواند او را بکشد .

### قاتل

او خائن است .

پسر

دروغ میگوئی فرومایه پشمالود.

قاتل

چه گفتی؟ ای تخم... (خنجر باراش میکند) و نطفه خیانت!

پسر

مادر، مرا کشت! تمنا میکنم خود را برهانید!

پسر میمیرد. بابو مکدای فریاد میزند. قاتل  
و بیرون میرود و قاتلان بدبالش میدوند.

## مجلس سوم

[انگلستان - جلو کاخ شاهی]

ملکم و مکداف بدرون می آیند

ملکم

بگذار سایه غمزه ای بیابم و آنجا ، چندان مویده کنیم که دل های  
پر اندوه همان تهی شود .

مکداف

همان به که شه شیرخونبار بکف گیریم و همچون مردان دلاور ، با  
جان خویش ، میهنمان را که از پای دره ی افتد ، بر پای داریم: هر بامداد ، بیوه  
زنان تازه ای مینالند ، یتیمان تازه ای اشک میریزند ، دردهای تازه ای بر حیره  
آسمان تازیانه میزند و چنان طنین میافکند که گوئی آسمان به اسکا تلند  
رنج میکشد و هم آواز با او ناله ای دردناک بر می آورد .

ملکم

بر آنچه باور دارم مویه خواهم کرد: با آنچه میدانم باور دارم ، هنگامی که  
فرصتی مساعد بدستم آید ، آنچه را که چاره پذیر باشد چاره خواهم کرد: آنچه



گفتید شاید درست باشد. این بیدادگر که حتی نامش زبان های ما را از طاوول می آکند پیش از این شریف خوانده میشد و شما بسیار دوستش میداشتید. هنوز بشما آزاری نرسانده است. من جوانم، اما شما بافدا کردن من، میتوانید اورا سپاسگزار خویش سازید و شاید قربان کردن بره یینوا و بیگناه و نانوائی، برای فرونشاندن خشم خدائی، خردمندانه باشد.

### مکداف

من خائن نیستم.

### ملکم

ولی مکبث خائن است. سرشتی نیک و پاک ممکن است در برابر حکومتی مستبد، سرفرواد آورد. ولی من از شما بوزش می طلبم؛ اندیشه های من نمیتواند سرشت شما را دگرگون سازد. فرشته ها همیشه تابنا کند، هر چند تابنا کترینشان بخاک افتاده باشد؛ اگر رذیلت چهره فضیلت داشت، فضیلت هرگز بخویشتن نمی مانست<sup>۱</sup>.

### مکداف

امیدهای من برباد رفت.<sup>۲</sup>

### ملکم

شاید در همانجا که من بدگمانی های خویش را یافتم<sup>۳</sup>. چرا بدین

۱- متن و ترجمه فارسی هردو یکسان مهم است. این ابهام ارادی است. ملکم که بسیار بدگمن است تردید دارد و احتیاط سیرا مکداف را «می برد». در ترجمه فراسه بیر همین ابهام محفوظ مانده است.

۲- مکداف منتظر بوده است که ملام اورا از روی اعتماد پدیدبرد چون جریان را برخلاف این می بیند، هرگونه امیدی برای انتقام گرفتن از سلطان بیدادگر را از دست میدهد. (کلاردن)  
۳- شاید شع قریب مرزا حورده اید که بنظر خودتان می بایست موجب جاب اعتماد من شود، ولی برعکس بدگمانی مرا رنگیخت. منظومه ترلرن و هرزیداتان است. (میکل جان)

فلا گهانی ، حتی بی بدرود ، زن و فرزند ، انگیزه های گرانمای حیات و پیوندهای استوار عشق را رها کردید ؟ - تمنا میکنم بدگمانی های مرا نه چون توهینی بر خود ، بلکه همچون وثیقه ایمنی و اطمینان من بنگرید :- من هر چه بیندیشم ، ممکن است شما بسیار صدیق باشید .

### مکداف

خون بیدار ، خون بیار ، میهن بینوا ! ای بیدادگری بزرگ برپایه خویش استوار بمان ، زیرانیکمردی یارای پیکار با تو ندارد ! جامه بیداد بتن کن ، زیرا عنوان پادشاهی ترا مسلم شد . - بدرود سرور من : اگر همه سرزمینی را که در چنگ این بیداد گراست با تمام گنجینه های خاورزمین بمن دهند ، نمی خواهم مرد نکون بختی باشم که تومی اندیشی .

### ملکم

مرنجید ، اگر اینگونه سخن میگویم از روی بی اعتمادی مطلق بشما نیست . باور دارم که وطن ما بزیرویغ از پای می افتد ؛ گریان و خون جکانست ؛ و هر روز زخمی بر جراحتش فزوده میگردد ؛ و نیز باور دارم که دست های بسیار برای دفاع از حقوق من بر خواهد آمد ، و پادشاه انگلستان چندین هزار مرد جنگی بمن بخشیده است . اما ، پس از همه اینها ، همینکه سر آن بیدادگر را بدم تیغ بسپارم یا بزیرویغ بگویم ، میهن نکون بخت من بیش از پیش اسیر بدی خواهد شد و بزیرفرمان جانشین وی ، بیشتر و بشیوهائی بی بدیل تر ، رنج خواهد برد .

### مکداف

مگر که جانشینش خواهد شد ؟

## ملکم

خودم را میگویم : جوانه های هر گونه عیب را در وجود خویش  
چندان می بینم که اگر شکفته شوند ، حتی مکبث تیره دل بپاکی برف  
جلوه خواهد کرد ، واسکالند تیره روز در برابر بدی های بیکران من از او  
چون بره ای بیگناه یاد خواهد کرد .

## مکداف

اهر منی که در بدکاری از مکبث در گذرد ، حتی میان ساکنان دوزخ  
سهمگین زاده نخواهد شد .

## ملکم

درست است که او خونخوار و شهوتران و فرومایه و بدکار و مزور و تندخوی  
و بدسرشت و بهر گناهی آلوده است : ولی ورطه شهوات من بی پایان است ؛  
زنان شما ، دختران شما ، مادران و دوشیزگان شما نمی توانند دیگر شهوت  
مرا بپا کنند ، و هوس من بر همه موانعی که در برابر اراده ام قرار گیرد ،  
چیره خواهد شد : مکبث بسی بهتر از چنین پادشاهی است .

## مکداف

زیاده روی بیکران طبعاً نوعی بیدادگری است ؛ بارها سریر شاهان  
کامکار را نابهنگام بی فرمانروا کرده و پادشاهان بسیاری را سرنگون ساخته  
است . با اینهمه از باز گرفتن آنچه از آن شماست مترسید ؛ شما میتوانید  
هوس های خویش را نیک سیراب کنید و با اینوصف آرام بنظر آئید . راستی  
که فریفتن زمانه چه آسان است . ما زنان نیک سیرت کم نداریم ؛ هنگامیکه

آفلان در شهر یار این گرایش را ببینند، کر کسی که در نهاد شماست نمی تواند هر چه بدو پیشکش میشود، فرو خورد.

### ملکم

و نیز، در سرشت بدمن، آزمندیِ چندان سیری ناپذیری رشد میکند که اگر پادشاه شوم، اشراف را بطمع زمین هایشان بدیاد نیستی خواهم فرستاد؛ بگوهرهای این و خانه آن دل خواهم بست؛ و بیشتر داشتن من مانند جاشنئی است که گرسنگیم را افزون میکند، چندانکه بیداد گرانه بروی نیکان و راستان شمشیر خواهم کشید تا خونشان بریزم و دارائیشان را تصاحب کنم.

### مکداف

اینگونه آزمندی بیش از شهوت پرستی - این گل تابستانی - ریشه های شوم میدواند. آز، همان شمشیری بود که خون شاهان ما را ریخت؛ اما یممی بدل راه مدهید؛ اسکا تلند سرشار از ذخائری است که میتواند هوس شما را سیراب کند؛ دارائی شما برای این کار بس است. اگر همه اینها با فضائل همسنگ باشد، تحمل پذیر است.

### ملکم

ولی من هیچ فضیلتی ندارم: فضائلی که در خورشاهان است: دادگری، راستی، اعتدال، پایداری، نیکی، پشتکار، رحم، آدمیت، پرهیزگاری، شکیبائی، شجاعت، نیرومندی، اثری از اینهمه در من نیست؛ ولی من بر تقسیم هر عیب بچندین گونه و بکار بستنش بهزاران شیوه، جیره دستم. آری،

اگر نوائی داشتم، شیر خوشکوار یگانه‌گی را بنورخ میریختم، آرامش  
جهان را برهم می‌زدم و هر گونه نظمی را بر روی زمین می‌آشستم.

### مکداف

وای اسکاتلند! اسکاتلند!

### ملکم

اگر چنین مردی شایسته پادشاهی است، بگوی! من همانگونه‌ام  
که گفتم.

### مکداف

شایسته پادشاهی! شایسته زندگی هم به! - ای ملت تیره‌روز، زیر  
سلطه ستمگری ناکس و خوبین عصا، بس کی روزهای سلامت را نارخواهی  
دید، زیرا مسام‌ترین وارث سریر پادشاهت خود را لعن میکند و به تبارش  
ناسزا می‌گوید! - بدر تا حد ارتو پادشاهی بس برهیز گار بود؛ مایه‌ای که ترا  
در شکم پرورد، زندگیش که بیشتر به بر سر پای بلکه زانوزبان ودعا کنان  
می‌گذشت، هر گئی تدریجی بیش نبود. بدرود. رذائلی که بر خود می‌بندی،  
مرا از اسکاتلند رانده است. - ای دل من، اینجا بایاگاه امید تو است!

### ملکم

مکداف، این تأثر نزر گوارانه وزاده پادمانی، بدگمانی‌های تیره  
روان مرا زدود و اندیشه‌های مرا با صداقت و شرف تو آشتی داد. مکبت  
اهریمن، ما هرازان نیرنگ بدینگونه، کوشید که بر من دست یابد، و  
احتیاطی خردمندانه مرا از زود ناوری شتازده‌ای باز مبدارد: ولی باشد که  
خداود از فرار آسمان میان من و تو ناوری کند! زیرا از این لحظه خود را



چه میشوم ، همه کودکان زیبایم و مادرشان با یک حمله نابود شده اند ،



برهبری تومیسپارم و بدی‌هائی را که برخویشتن بستم، نفی میکنم. ننگ‌ها و دشنام‌هائی که بر خود روا داشتم، با سرشت من بیگانه است و از آن روی برمی‌تابم. من هنوز برزن ناشناخته‌ام، هرگز عهد شکن نبوده‌ام، و حتی بردارائی خویش که ترچشم طمع دوخته‌ام؛ هیچ‌گاه پیمان خویش نشکسته‌ام، حتی اهریمن را بحریفش تسلیم نخواهم کرد، و راستی بسان زندگی، مرا شادی می‌بخشد: - نخستین دروغ من همانست که بر ضد خویش گفتم: - آنچه براستی هستم، در اختیار تو و میهن تیره روزم است: هم اکنون، پیش از فرا رسیدن تو، سیوارد سالخورده با ده‌زار مرد جنگی مجهز و متحد، رهسپار شد. با هم خواهیم رفت؛ و امیدوارم که امکان کامیابی ما، همچون عادلانه بودن نبردمان، مسلم باشد! چرا خاموش مانده‌اید؟

### مکداف

دشوار است که چیزهائی، هم بدین داپذیری و هم بدین ناگواری را با هم آشتی داد.

نسی ... و ... آید.

### ملکیم

خوب؛ باز هم در این باب گفتگو خواهیم کرد. - آه! می‌کنم بگوئید آیا پادشاه خواهد آمد؟

### طیب

آری، سرور من: آنجا 'نبوهی' از تیره بختن 'راوتما' می‌شدند؛ و بی‌مای آنان تلاش‌های دانش‌بزشکی را بهیچ می‌برد؛ ولی همینکه وی بر آنها دست می‌کشد بیدرنگ شفا می‌یابند - این معجزه است که خداوند بدستش ارزانی داشته.



## ملکم

سپاسگزارم ، طبیب .

طبیب بیرون می رود .

## مکداف

منظورش چگونه بیماری ئی بود ؟

## ملکم

آنرا « بیماری پادشاه »<sup>۱</sup> می خوانند . این عمل معجز آسای این شهر یارنیک سرشت است ، و از زمانیکه من در انگلستان اقامت دارم ، بارها کار او را بچشم دیده ام . اینکه چگونه خداوند را بر سر مهر می آورد ، خودش بهتر از ما میداند : اما کسانی که به آفت بیماری های شگفتی دچار شده اند ، ورم آورده اند و تنشان از زخم پوشیده شده ، بیمارانی که دیدنشان رقت انگیز است و برستی موجب نومیدی دانش پزشکی هستند ، همینکه وی فشانى زرین بگردنشان می آویزد و اورادی مقدس میخواند ، شفا می یابند . میگویند که این نیروی مقدس شفا بخشیدن را پادشاهان خلف خویش خواهد سپرد . همراه این فضیلت شگفت ، از موهبت آسمانی و پیامبرانه و برکات گوناگونی برخوردار است که سریرش را در بر میگیرند و رحمتش را شهره میسازند .

راس بدرون می آید .

## مکداف

بینید کیست که باینجا می آید ؟

---

۱- Evil (املص King's evil) بمعنی خنازیر است . و از این جهت خنازیر را « بیماری پادشاه » خوانده اند که معتقد بوده اند اگر پادشاه بر آن دست بکشد بیمار درمان مییابد .

## ملکم

یکی از هموطنان من؛ ولی هنوز نمی شناسمش<sup>۱</sup>.

## مکداف [راس]

پسرعم محبوبم، خوش آمدید.

## ملکم

اینک او را شناختم. ای خدای مهربان، پس هرچه زودتر آنچه را که موجب بیگانهگی ماست از میان بردار!

## راس

آمین، سرور من.

## مکداف

آیا اسکانلند همانگونه است که پیش از این بود؟

## راس

افسوس، میهن تیره روز، - از باز شناختن خود بیم دارد! اسکانلند را دیگر نمی توان مادرم خواند، بلکه گورده است؛ آنجا، دیگر هیچ جلس، جز آنکه هیچ نمی داند، خنده بر لب ندارد؛ و آهها و آله و فریادهایی که دل آسمان را میشکافد نشنوده میگردد؛ آنجا جفاکارترین رنجها، بدوهای ناچیز بیش نیست. آنجا نقوس میزنند، بی آنکه پرسند در عزای کیست؟ و آنجا مردان دلیر، پیش از آنکه گل های کلاهشان پیش مرد<sup>۲</sup> و بی آنکه بیمار شوند، جن میسپارند.

۱- ابتدا اردور، از روی لاس زده بود می فهمد که يك مرد است مندی است استیو.

۲- گلی که در کلاه میزدند نشانه فتح بود. یعنی که با کلاه آهسته آهسته کرده اند بزیر تیغ میفتند.

## مکداف

چه توصیف زیبا و درعین حال درستی<sup>۱</sup>

## ملکم

آخرین مصیبت چیست ؟

## راس

مصیبتی که يك ساعت از آن میگذرد و با اینهمه چندان کهنه  
است که گوینده باید لب فروبندد . هر دقیقه مصیبت تازه‌ای می‌زاید

## مکداف

حال زنم چطور است ؟

## راس

خوبست .

## مکداف

و همهٔ فرزندانم ؟

## راس

آنها هم خوبند .

## مکداف

دوشه بیدارگر آرامش آنها را نیاشفته است ؟

## راس

نه ، هنگامیکه من تر کشان گفتم در آرامش کامل بودند<sup>۱</sup> .

---

۱- معنی شوم و دویله‌ای بن جمله توجه کنید . راس نمی‌تواند با آسانی حس کشتار  
سهمگیران و فرزند مکداف و دست مکث در گوشت . ابتدا مکداف می‌گوید « در  
نقشه در صفحه ده

## مکداف

در سخن گفتن اینهمه بخیل باشید؛ وضع بر چه منوال است؟

## راس

هنگامیکه برای باز گفتن اخباری که با اندوه بسیار با خود آورده‌ام  
باینجا رسیدم، شایع بود که گروه دشمنی از مردان دلاور پیکار برخاسته‌اند؛  
ایشان از اینرو بیشتر باور دارم که مکتب پیدادگر خود را آماده رزم  
میکند. هنگام آن رسیده است که بسیاری، مشتاقان و نگاه‌شما می‌تواند  
در اسکاتلند سر برانی گرد آورد و حتی زنان را صاحب سازد تا سرانجام این  
آفت سهمگین را براندازیم.

## ملکم

ما اینجا می‌رویم و امیدواریم آن تسلی بخشیم؛ ددشده نیکنند  
انگلستان ده هزار مرد جنگی و سیوار دلاور را در اختیار، نه است؛ در  
سراسر امپراطوریت سر دژی سالخورده و زده و تران و می‌تواند.

## راس

گویم! ولی من سخنانی دارم که باید در بیابانی خاموش با ناله و فریاد از  
کلویم برآید تا هیچ کوشی آنها را نشنود!

### مکداف

این سخنان درباره چیست؟ کارعامه؟ یا مصیبتی خاص که آماجش  
تنها يك دل است؟

### راس

هیچ روح شریفی نیست که از آن حصه اندوهی برنگیرد؛ هر چند  
که بیشترش از آن شما بتنهایی است.

### مکداف

اگر از آن من است، دریغش مدارید؛ بگذارید زود در اختیارش  
گیرم.

### راس

مباد که گوش شما از زبان من که می خواهد با توانفرساترین آواهایی  
که تاکنون شنیده است مسخرش سازد، جاودانه بیزارشود!

### مکداف

آه! حدس میزنم.

### راس

بر کاخ شما فخته اند؛ زن و فرزندان را وحشیانه از دم تیغ  
گذرانده اند؛ جگونیکی را با شما بازگفتن، مرگتان را بر مرگ آن آهوان  
بیگناه افزودنست.

## ملکم

ای خدای مهربان! - چطور، دوستان! دید گاتان را زیر لبه کلاه  
پنهان مدارید<sup>۱</sup>. زبان درد خویش بگشائید: رنجی که سخن نمیگوید در  
دل گرانبار، چندان نجوی میکند تا در همش بشکند.

## مکداف

فرزند انم نیز؟

## راس

زن، فرزندان، خده تکاران و هر که را یافتداند.

## مکداف

ومن آنجا نبودم! زنم نیز کشته شده<sup>۲</sup>

## راس

گفتم.

## ملکم

دل قوی دارید: بگذارید تا از انتقامی بزرگ دایوئی بسزیه کد این  
درد کشنده را درمان بخشد.

## مکداف

فرزند ندارد<sup>۳</sup>. - همه کودکان زیریم<sup>۴</sup> گمید همه - - لا شخور

---

- Never pull your hat upon your brows - معنی تحت بعضی کلمات

دوزخی! — همه؟ چه می‌شوم، همهٔ کودکان زیبایم و مادرشان بایک حمله نابود شده‌اند؟

### ملکم

بشیوهٔ مردان با این درد بجنگید.

### مکداف

چنین خواهم کرد، اما باید بشیوهٔ آدمیان نیز احساسش کنم: نمی‌توانم از یاد ببرم که اینان زنده بوده‌اند، و بدیدهٔ من ارجمندتر از هر کس، مینموده‌اند! آسمان بر آنان نظاره می‌کرد و یاریشان نشتافت؟ مکداف گناهکار، برای تو بود که آنها همگی بخاک افتادند! چه بینوایم، نه بسبب خطایای آنان، بلکه بسبب خطای من بود که مرگ بر جانشان تاخت: کاش اکنون آسمان با آنان آرامش دهد!

### ملکم

باید این سنگی باشد که شمشیر خود را بر آن تیز کنید: بگذارید اندوه بخشم بدل شود، توان دل خویش بگیرید، از خشم ابریزش کنید.

### مکداف

چون زنان مویه می‌کنم و فقط بازبان لاف دلاوری می‌زنم! — ای

شوان قطعه‌ای بدینگونه سرشار از قدرت دراماتیک یافت که اعلام سادهٔ يك مصیبت، تأثیر آوتر و حملش دشوارتر از تحمل خود مصیبت باشد. دربارهٔ حملهٔ شکفت و می‌نظیر *He has no children* (فرزندی ندارد) - که شاید نیرومندترین فریاد تراژیک باشد که ارسحنهٔ تأثیر برخاسته - جالب است یادآور شویم که مفسران و تفسیرات شکفت خویش کوشیده‌اند بدان معانی گوناگون بدهند خیالی‌ها - آری از یادآورین مفسران شکسپیر نظیر *Rowe*، *Elwin*، رالف و میبل - چون عقیده دارند که صیغهٔ *He* راجع به ملک است و منظور مکداف اینست: «ملکم می‌باشد مرا دل‌داری دهد، ولی نمی‌تواند دردم را بفهمد زیرا فرزند ندارد.» اگر چنین تفسیری را بپذیریم همهٔ قدرت تراژیک این حمله و نفوذ شکفت این فریاد پر درد زائل می‌شود مکداف از خود سخن می‌گوید و مصیبت خندان بزرگ و تحمل‌ناپذیر است که مرد دردمند برای پادشاه دردش مأمونی در وجود خویش می‌جوید. (ام‌ا)

خدای مهربان ، هر فاصله‌ای را از میان بردار ، و مرا رویا روی اهریمن اسکاتلند بگذار ، و در تیغ رس من جایش ده ؛ اگر جان بدربرد ، توهم او را ببخشای !

### ملکم

اینست آهنگی مردانه . اینك بمحضر پادشاه بشتابیم؛ سپاه ما آماده است ؛ جز بدرودکاری نداریم : مکثت رسیده و برای تکاندن آماده است .<sup>۱</sup> و نیروهای آسمانی کسانی را که بکوشش خوانده‌اند ، پیش می‌رانند . مایه دلداری خویش را بر گیرید ؛ شبی دراز است که روزی از پی آن بر نیاید .  
میرون می‌رود .





پر لاء پنجم

## مجلس اول

[دسینان - اطاقی در کاخ]

یث نبیب ویک زن پرستار بدرون میآیند .

### طیب

من دو شب با شما بیداری کشیدم ، ولی در گزارش شما نشانی از حقیقت نمی‌بینم . آخرین بازی که مالکه بدینگونه راه می‌سپرد کی بود ؟

### پرستار

از آنکه که شهریه بمیدان نبرد شتافت ، او را دیده‌ام که از بستر بر می‌خیزد ، شبح مدّاش را در پیش می‌افکند ، در اطاقش را می‌گشاید ، کاغذی بر می‌گیرد ، قایم می‌کند ، بر آن می‌نویسد ، آنرا می‌خواند ، سپس مهرش می‌کند و بستر دزمی گردد ؛ و همه این کارها در خوابی بسیار عمیق صورت می‌گیرد .

### طیب

بدینگونه از نعمت خواب بهره بردن و کار بیداران کردن ، نشانه شغفتگی عظیم طبیعت است ! - در این حرکات خواب آورده ، علاوه بر راه

رفتن و دیگر کارهای عادی، هرگز شنیده‌اید سخنی نیز بگوید؟

### پرستار

قربان، سخنانی که نمی‌توانم پشت سرش بازگویم.

### طیب

بمن می‌توانید بگوئید، و اگر چنین کنید بسیار سودمند است

### پرستار

نه بشما و نه بکس دیگر، زیرا گواهی ندارم تا سخنانم را تأیید کند.  
بنگرید، دارد می‌آید! (لیدی مکث مشعل دست بدرون می‌آید) همواره بدینگونه  
است؛ و بجانم سو کند که در خوابی عمیق است. خوب نگاهش کنید؛ خود  
را پنهان دارید.

### طیب

چگونه با این مشعل آمده است؟

### پرستار

مشعل کنار او بود، همیشه مشعلی کنار خویش دارد؛ فراموش نکن  
است.

### طیب

می‌بینید، چشم‌هایش باز است.

### پرستار

آری، ولی دریچهٔ بیناییش بسته است.

## طبيب

اينك چه مي كند؟ بينيد چگونه دست هايش را بهم مي سايد.

## پرستار

اين كارعادي اوست: كوئي هميشه دركار دست شستن است. من او را ديده ام كه ربع ساعت براي اين كار مداومت ميكند.

## ليدي مكث

هنوز بر اينجا لكه اي است.

## طبيب

كوش داريد! سخن ميگويد. هر چه بگويد يادداشت ميكنم تا حافظه ام را بهترياري كنم.

## ليدي مكث

دور شو، اي لكه دوزخي! ميگويم، دور شو! يك؛ دو: اينك وقت آنست كه دست بكار شويم: دوزخ، تيره است! - شرم آور است سرور من، شرم آور! سرباز و ترسيدن؟ هنگامي كه هيچكس نمي تواند قدرت ما را پيای حساب بخواند، چرا ميترسيد كه اين راز آشكار شود؟ - اما كه ميتوانست گمان برد كه پير مرد<sup>۱</sup> هنوز اينهمه خون در تن داشته باشد؟

## طبيب

بياد مي سپاريد؟

## ليدي مكث

امير فريف زني داشت؛ اينك كجاست؟ - چطور! آيا اين دست هاهرگز

پاك نخواهد شد؟ - بس است، سرور من، بس است: شما با این دایره‌ها همه چیز را تباہ میکنید.

### طیب

بروید! بروید! شما سخنانی شنیدید که نمی‌بایست بشنوید.

### پرستار

او چیزهایی گفت که نمی‌بایست بگوید، من در این باب مطمئنم : خدا داناست چه چیزها میداند.

### لیدی مکبث

از اینجا هنوز بوی خون می‌آید : تمام عطرهای عربستان این دست خرد را نتواند سرد. وای، وای، وای!

### طیب

چه آهی! دلش سخت گرانبار است.

### پرستار

حتی بازای تمام فضایل تن آدمی ، نمی‌خوهم چنین داسی در سینه داشته باشم

### طیب

خوب، خوب، خوب!

### پرستار

از خدا بخواهید که چنین نماند، آقا.

### طیب

این بیماری ازدانش من درمیگذرد: با اینهمه من بیمارانی دیدهام  
که در خواب راه سپرده‌اند و پارسایانه در بستر خویش جان داده‌اند.

### لیدی مکبث

دست‌هایتان را بشوئید، شب‌جامه‌تان را بپوشید؛ چنین پریده رنگ  
نمائید: - باز هم بشما می‌گویم، بانگو مدفون شده است و نمی‌تواند از  
گورش بدرآید.

### طیب

آیا چنین است؟

### لیدی مکبث

بخواید! بخواید! درمیزند: بیائید، بیائید، بیائید، بیائید، دستتان  
را بمن بدهید؛ شده را ناشده نتوان کرد: بخواید، بخواید، بخواید.  
بیرون میرود.

### طیب

آیا اکنون بخوابگاه میرود؟

### پرستار

مستقیماً.

### طیب

نجوای ناهنجاری دهان بدهان می‌گردد: کارهای خلاف طبیعت  
آشفته‌گی‌های خلاف طبیعت پدید می‌آورد: روان‌های آلوده، بار رازهای  
خویش را بر بالش‌های کفر و می‌نهند. بیش از طیب بکشیش نیاز دارد. -



از اینجا هنوز بوی خون می آید .  
تمام عطرها ی مرستان این دست خرد را نتواند سترد . وای . وای . وای





خدایا ، خدایا همه ما را ببخشای ! پاشش دارید ؛ هر گونه افزاری را که  
 بتواند برای آسیب رساندن بخویشتن بکار گیرد، از او دور کنید و چشم از  
 او برهگیرید.. دیگر شب بخیر. روانم را آشفته دیدید گانمرا شگفتزده کرد.  
 می اندیشم، اما یارای گفتن ندارم.

### پرستار

شب بخیر، طبیب نیکدل.<sup>۱</sup>

میردن میزدند.

---

۱- کیست که بارها این مجلس ، این گوهر روشن ، یکی از س ترین گوهرهای روح  
 شاعر را نبوده باشد؟ شکسپیر که جز « خودش هیچکس قول قیامت شد درسش آتش  
 فقط يك مجلس باشد که با این مجلس برتری نداشت؛ بدین ستوری بدین شرفی و دشمنی  
 و آن مجلس با دشمنان شاه لیر Lear ست کرد Cordelia و هیچ مجلسی می تواند به آن گه گاه  
 نمایش معجزه و بیرونی مخفی را بدین پایه پیروز و گسترش دهد. در نفع و در گنج، برتر و دیت  
 سروکار داریم و احساس عمیق شاعر چندانست که حدود شعر را درمی یوردد و در یکی از برون مرز  
 منظومه ، شکل شعری را رها میکند. چه چیزی رین حجاب شکسته را درین و عمیق ترین و  
 پر معنی ترین مجلس دلم به نثری سنگین و برپایه نوشته شده ست ، پیری مکتوب ، موحه دی  
 گرفتار در چنگ عدالتی بزرگ و مرئی ، حیات خنجر میگذرد و به پوشش شعر چند  
 سبک و نرم و شفاف باشد ، سید این وسعت شگفت این روح و کلمات حیات شود. اما

## مجلس دوم

[دهی نزدیک دسینان]

منتیت، کیتنس، آنکوس، لئاکس، و سربازان با طبل‌ها و درفش‌ها بدرون می‌آیند.

### منتیت

سپاه انگلیس بسرداری ملکم و عمویش سیوارد و مکداف نیکدل نزدیک می‌شود. انتقام دردیشان شعله‌ور است: هدفی بدین والائی حتی تن بیجان را بیر گرفتن سلاح‌های خوبار برمی‌انگیزد.

### آنکوس

بیشک نزدیک جنگل بیرنام با آنان روبرو خواهیم شد؛ آنان از این سوی می‌آیند.

### کیتنس

که میدانند که دونالدین با برادرش همراه است؟

### لئاکس

قربان، یقیناً نیست: من صورتی از همه بزرگ‌زادگان دارم: پسر

سیوارد و گروهی از جوانان که تازه خطشان دمیده و می خواهند براه مردی  
گام نهند، از آن جمله اند.

### منتیت

بیداد گر چه میکند؟

### کیتنس

دنسینان بزرگ را سخت استوار و نیرومند می سازد؛ برخی میگویند  
دیوانه است؛ برخی که کمتر باو کین میورزند بر آن خشم دایرانه نام می نهند.  
اما مسلم اینکه دیگر نمی تواند روش ناپسندش را بر حمایل قانون بیاویزد.

### آنگوس

اینک احساس میکند که جنایات پنهان وی دست هیش را آلوده  
است؛ اینک یاغیان هر دم بیمن شکنیش را ملامت میکنند؛ مردمی که  
وی بر آنها فرمان میراند، از بیم اطاعتش میکنند و بی مهری بدوندارند.  
اینک احساس میکند که مرتبت پادشاهی سدن جامهٔ مرد دیو پیکری بر  
تن دزد کوتاه قامتی، گرداگردش بر زنه کشیده میشود.

### منتیت

هنگامیکه هر چه در اوست ز مکن خویش شرم دارد، مگر حواس  
رنجیده اش خیز بردارد و حمده آرد. چه جی، زهت است؟

### کیتنس

بسیار خوب دوی براه بهیمر فره ن ز کسی بر به که سرودی رستی

اورا سزااست: برویم و پزشك این کشورییمار را بیاییم و با او قطرات خون  
خویش را چندان بریزیم که وطنمان درمان یابد.

### لنا کس

یا چندان که گل پادشاهی سیراب و علفهای هرز غرقه شود. راه  
خویش را بسوی بیر نام پی کنیم.

با مارش نظامیان بیرون میروند.

## مجلس سوم

[دسینان - اطاقی درکاخ]

مکبث و طیب و ملازمان بدون می آیند.

### مکبث

دیگر برای من خبر میاوردید؛ بگذارید همه بگیریزند: تا جنگل  
بیراثم از تپه دسینان بر نیاید، ترس نمی تواند بر من چیره شود. مالکم نو-  
خاسته کیست؟ مگر زنی او را نزاده است؟ ابواحی که بر مقدرات مرگ  
آگاهند بمن چنین گفته اند: «مکبث، مترس؛ هیچ مردی که از زنی زاده  
شده باشد، هرگز بر تو چیره نخواهد شد. - پس، سرداران پیمان شدن،  
بگیریزید و با این انگلیسیان شکمباز بیهیزید! روحی که مرا هدایت  
میکند ودلی که در سینه دارم بزیر بر تو درید خم نخواهند شد و در بر او ترس  
نخواهند لرزید. خدمتکاری بدون میاید ای ابله همت بی رنگ، شیطان سید  
رویت کند! نگه گوساله وارث<sup>۱</sup> از چیست؟

### خدمتگزار

ده هزارند...

۱ - loose loor در زبان گایینی سرهنگره دهان، کوزه ای است و بن همه دهان

معنی شخص ابله و ساده لوح هم دارد و در اینجا کوساله را برای خند می ست

### طیب

اینجاست که بیمار باید طیب خویشتن باشد.

### مکث

طبابت را پیش سگان بینداز، - از آن هیچ نمی‌خواهم. - بیا،  
جوشنم را بمن پیوشان، چو بدستم را بده. - سیتون، شتاب کن! - طیب،  
سرداران رهایم میکنند. - بیا آقا، زودتر. - طیب، اگر میتوانستی آب  
کشور مرا تجزیه کنی<sup>۱</sup>، به بیماریش پی بری، وبا پاک کردن درون آن،  
سلامت کامل و نخستینش را باز گردانی، چندان برایت کف می‌زد که  
پثرواک‌های بسیار برانگیزد و کف زدن‌های من مکرر شود. - می‌گویم،  
این<sup>۲</sup> را بکش! - چه ریوندی چه سنا یا داروی مسهل دیگری میتواند  
انگلیسیان را از اینجا برود؟ - نامی از آن داروشنیده‌ای؟

### طیب

تدارکات شاهانه شما نام آنرا بگوشمان میرساند.

### مکث

جوشنم را بدنبالم بیاور. - تاجنگل بیر نام از دینسان بر نیاید، از  
مرگ وهلاک نمیرسم.

همه بحر طیب بیرون می‌روند.

### طیب (باخود)

اگر از دینسان دور شوم و برهم، امید هیچ سودی نمی‌تواند مرا بدینجا  
باز گرداند.

بیرون می‌رود.

---

۱- cast the water of my land - عبارت to cast the water اختصاصاً

معنی دفعن تاب برخی احتیاجات جسمی روی تجزیه دراز نگار می‌رفته است. (ستیونس)

۳ - جوشن یا نه. یا کمرند جوش.

## مجلس چهارم

[دهی نزدیک دسینان : منظره جنگلی]

ملکم ، مکداف ، پسر سیوارد ، منتیت ، انگوس و  
سرمایان بامارش نظامی و طبل ها و درفش ها مدره می آیند.

ملکم

عزادگان ، امیدوارم روزهایی فرا رسد که خانه های مادر امن و  
امان باشد.

منتیت

دراین باب هیچ تردیدی نداریم .

سیوارد

رویاردوی ماچه جنگلی است ؟

منتیت

جنگل بیر نام .

ملکم

هرسربازشاخه ای برد و بیش روی خویش بدارد؛ ندیند که یه یروی



خویش را استتار میکنیم و دیده بانان دشمن را باشتباه می افکنیم .

سر بازان

چنین خواهیم کرد .

سیوارد

جز این چیزی نمیدانیم که ستمکاره باجسارت و اطمینان درد نسینان  
میماند تا در محاصره اش گیریم .

ملکم

امید بزرگش همین است ، زیرا هر جا فرصتی بدست می افتد خرد  
و کلان سراز فرمائش می پیچند ؛ تنها کسانی بناچار در خدمت اویند که  
دانشان باوی ید نیست .

مکداف

برای داوری درست منتظر کارزار باشیم و دانش جیگی خویش را  
بکار گیریم .

سیوارد

بزودی وقت آن خواهد رسید که بدانیم چه داریم و چه مدیونیم .  
امیدهای ناستوار آنان از اندیشه های واهی حکایت میکند ، اما پیکار باید  
گِره آخرین را بگشاید ، و هدف کارزار نیز همین است .

بیرون می رود

## مجلس پنجم

[دسینان - درون کاخ]

مکت سیتون و سروران ما و جتن طالع  
و درفش های فرشته درون می آید

### مکتب

درفش های ما را بر فراز بروهای بیرون شهر بگشایید. مدام و در  
میزنند: «می آیند» ولی نیروی کاخ ما بهرمحد صره ای میخندد. بگذرا-ج  
بمانند تا تب و گر سنگی هلاکشان کند! اگر زمردانی که همیشه دست در سینه  
ما باشند نیرو نمیگرفتند، میتوانستیم دلاوران و زویا زوی. آنان همه فدهیه،  
برهمشان بشکنیم و آنانرا بسوی خانه خویش برانیم. هر چه در دست صاحب  
این فریاد چیست؟

### سیتون

شهریارا، فریاد زنان است.

و ... و

### مکتب

تقریباً طعم ترس را ازید رده اید. زده شد و فریاد

توان از تنم می گرفت ، زمانی بود که از شنیدن روایتی هولناک مویم بر تن چنان راست میشد که گفتم جان دارد : اما اکنون من از وحشت آکنده ام ؛ هراس ، همخانه اندیشه های خونین من ، دیگر نمی تواند تنم را بلرزاند .  
(سیتون باز میگردد) این فریاد از چه بود !

### سیتون

شهریارا ، ملکه جان سپرده است .

### مکبث

باید دیرتر از ایر میمرد ؛ آنگاه این سخن جایی داشت .<sup>۱</sup> -  
فردا ، وفردا ، وفردا ، با این گامهای کوتاه روز بروز تا آخرین هجای لوح روزگار پیش میخزد ؛ و همه دیروزه های ما ، راهی بسوی غبار مرگ را بر دیوانگان روشن کرده است . خاموش شو ، خاموش شو ، شمع نیمه جان ! زندگی تنها سایه ای است گذرا ؛ بازیگری بینواست که ساعتی بر صحنه میخرامد و بشو و بهیجان می آید و سپس دیگر آوایی بگوش نمیرسد : افسانه ای است خشم آلوده و پر خروش که 'باهی حکایت میکند و هیچ معنی ندارد' .<sup>۲</sup>  
ایکی سرون می آید . آمده ای که زبانت را بکار بیندازی ؛ زود ، سخن بگویی .

---

۱ - سیر طاسم ، است که این سخن همه پیشینی های خردمندانه را واژگون کند . ما عادت کرده ایم کمتر دیگران را در مواردی که بیشتر توحه و علاقه من را بر می انگیزد ، پیش بینی کنیم گوئی 'راوند' میدیدند آنها چه خواهیم گفت و چه جواب خواهیم شنید . و من عادت کرده ام که من در رستی پیش بینی های خود را تصدیق کنیم . آنچه در واقع اتفاق می افتد طرح برام ناچیزی را که در حیرت پیخته بوده و ناگون میکند ؛ و در عین حال می بینیم که چه اپرداری ما تا چه پایه خنجر و درخت بوده ، و آنچه مقدم می افتد چه حد و نوعی تر و شکست انگیز تر از ساخته حال ماست .  
آثار شایسته و بگوش است و فلک گیرایی و نیز در واقع و معجالت میکند کلمه همیشه گفته شده بر روی نصر میرسد و تاثیر آن دیگر تغییری مفروض نیست که معاول گیرائی داستان باشد .  
ما در کمین حور زنگی و قی می شنیدیم و از بهرگاه خود چندین برابر امور مینگردیم که گوئی حور من حدیثه او اثر می Walter Raleigh .

۲ - ریچارد در دیگر طبع چه اپردار و 'وهند' و بدشمنند مکث که در آثار این بقیه در حاشیه صفحه بعد

## پیک

شهریار بزرگ، می‌خواستم بگویم که آنچه روایت میکنم بچشم دیده‌ام، اما نمیدانم چگونه زبان بکشایم.

## مکبث

بسیار خوب، بگو، آقا.

## پیک

هنگامیکه برفراز تپه پاسداری میکردم، بسوی بیرنام نظر افکندم، و ناگاه بنظرم رسید که جنگل بجنبش آمد.

## مکبث

دروغزن مزدور!

## پیک

اگر چنین نباشد، بخشم شما کردن خواهم نهاد. از سه فرسنگی میتوانید حرکتش را بچشم بینید. میگویم: جنگلی که راه میرود.

## مکبث

اگر دروغ بگوئی، زنده بنزدیکترین درخت آویخته خواهی شد تا کرسنگیت بخشکاند. اگر سخت راست باشد، پروائی نخواهد داشت.

نقیه حاشیه صفحه قبل

منظومه بطور مبهم بچشم آمده بود آشکار میگردد. طبع وی، مدت شیه است و درج ۱۰. هم دریایان سرگذشت اندوهبارش منوئه خود انعکاسی از آن دارد. وان احتساب زاندر است، زهر در لحظات مرگ و دراعمدق حوادث، روح شاعر است که آوا در میدهد. نه بد مثل توانستنی متوقع بشیم هر قهرمانی فقط سخنانی بر زبان آورد که باطن ما در دره حسد و همسار باشد. به هر خط در مواضع متوسط روایی ممکن است همینکه از این حد فراتر رویم، دقیق حوشه و صفت و شکستی فرامی‌رسد که شاعر، مسجور زبانی، مجبور است، کار گرفتن هنرین و همی وادی‌بشه خویش، قهرمان را تا وراء حدود پیش‌بینی‌شده تعصت بخشد. (م.م.)

که بامن همان کنی. از عزم خویش باز می‌کردم و در سخن دو پهلوی اهریمنی<sup>۱</sup> که در جامه راستی دروغ می‌گوید، بدیده تردید مینگرم: «تاجنکل بیر نام بدفسینان نرسد، مترس،» - و اینک جنگلی بسوی دفسینان راه می‌سپارد. - سلاح بر گیرید، سلاح بر گیرید و بشتابید! اگر این پیک راست بگوید نه راه گریز است و نه جای ماندن. خورشید هم خسته ام می‌دارد و آرزو مندم جهان واژگون شود. - زنگ خطر را بزنید! - ای باد، وزان شو! ای مصائب بشتابید، باشد که بر پشت زین جان بسپاریم<sup>۲</sup>.

بیرون می‌روند.

## مجلس ششم

[همانجا - میدانی جلو کاخ]

ملکم، سیوارد، مکداف، دیگران و سپاهین باشخه -  
های درخت، و نواختن طبل و دوش ها بدرود می آیند -

### ملکم

دیگر خیلی نزدیک شده ایم، حجاب شاخ و برگ را بدور اندازید و  
خود را همانگونه که هستید بنمائید. شما، عم بزرگوار، با پسر عمویم،  
فرزند بسیارنجیبیتان، نخستین سپاه ما را رهبری کنید: مکداف بزرگوار  
و ما بکارهای دیگری میپردازیم که بنا بر نقشه نبرد بجای میماند.

### سیوارد

بدرود. - امشب سپه این میدادگر را بیاییم، و اگر جنگیدن  
توانیم، بگذار از پا در آئیم.

### مكداف

همه شیپورها را جدا در آورید، و همه دم خود را در این پیشهنگن  
پرخروش خون و مرگ بدمید.

## مجلس هفتم

[هاما - گوشه دیگری ارمیدان]

صدای شیپورها مکث مدروں می آید.

### مکث

مرا تیری سته اند، نمیتوانم گریخت، و همچون خرس باید هر  
حمله ای را تحمل کنم. آنکه از زنی نزاده کجاست؟ از اوست که باید  
بترسم و بس.

سیوارد جوان مدروں می آید

### سیوارد جوان

ناهن چيست؟

### مکث

ارشنیدش هر اسان خواهی شد

---

۱- شیه یکی از مترادف‌های Bear baiting (خرس آزاری) است،  
دو ریه که خرسی بیرون می‌سند و چندان سنگ را بدش می‌انداختند و سگان پی‌دپی  
بر و حمله می‌کردند و هر حمله‌ی a course را خوانده میشد و اسما هم شکسپیر همین اصطلاح را  
مکارده است (۱۵۰۰ - ۱۶۰۰) (H. Clarke and C. Porter)









گذاشت. من نمی‌توانم سربازان مزدور<sup>۱</sup> بینوائی را بخاک افکنم که دستشان اجیر حمل زوین است. یا تومکبث، و یا شمشیرم را نبرد ناکرده و نیالوده به نیام خواهم کرد. تو باید آنجا باشی؛ زیرا این چکاچاک بزرگ از وجود مردی نام‌آور خبر میدهد. ای بخت، بگذار بیابمش، و بیش از این نمی‌خواهم.

بیرون می‌رود. - صدای شیپورها. - ملکم و سیوارد بدرون می‌آیند.

### سیوارد

از اینجا، سرور من، کاخ آرامی تسلیم شد؛ کسان سلطان ستمگر در هر دو سپاه می‌جنگند؛ سرداران نیک نهاد دلیرانه پیکار میکنند؛ گوئی که روز نیز بسوی شما می‌گراید، و دیگر چندان کاری در پیش نداریم.

### ملکم

بدشمنانی برخوردیم که در کنار ما نبرد میکنند.<sup>۲</sup>

### سیوارد

سرور من، بدرون کاخ شویم.

بیرون می‌روند. - صدای شیپورها.

۱ - Kernes - سربازان مزدور پیاده با سلاح سبک (م.م.)

۲ - That strike beside us - دو معنی محتمل است: الف) که بر کنار از ما

سرد می‌کشد. یعنی - ما چشم می‌پوشند و عمداً ما را ندیده می‌گیرند، ب) که همراه ما و در کنار ما درد میکنند. (م.م.)



خونخواری که هیچ کلامی نمی‌تواندوصفت کند!  
با هم برد میکنند.

### مکبث

رنج بیهوده میبری: بجای آنکه خون مرا بریزی، هوای زخم ناپذیر  
را خواهی شکافت: بگذار تیغت بر پرك های زودشکن کلاه خود فرود آید.  
زندگی من در پناه افسونی است و نباید بزاده زنی تسلیم شود.

### مکداف

امید از افسونت بر گیر؛ و بگذار اهریمنی که طوق بندگیش  
مگردن داشتی، بتو خبر دهد که مکداف را پیش از وقت از شکم مادرش  
برون آورده اند.

### مکبث

اعت برزبانی که بمن چنین گفت و برترین نیروهای مردانهام را  
درهم کوفت! باشد که دیگر کسی باین اهریمنان نیرنگ باز که باسخنایی  
دوپهاوم را بی‌زنی میگیرند، نویدی را که بگوشمان فروخوانده اند همچنان  
بر جای میدارند و سپس بیش چشم امیدمان درهمش می‌شکنند، باور نکنند!—  
من با تو نبرد نخواهم کرد.

### مکداف

بس تسبیح شو، نه مرد. وزنده همان تا مایه عبرت و شگفتی روزگار  
باشی. «تس تر» چون چهره دیوان شگفته‌مان، بر فراز تیری خواهیم  
فرشت وز برس خود همه نوشت: «اینکه می‌بینید، نقش یزداد گراست.»

## مکبث

من تسلیم نخواهم شد تا پیش پای ملکم جوان بر زمین بوسه زنم  
و طعمه دشنام مردم فرومایه شوم. هر چند جنگل بیر نام از دینسان برآمده  
و تو که با من مصاف میدهی از زنی زاده نشده‌ای، باز هم آخرین تلاش خود  
را خواهم کرد. جوشن رزم را میپوشم، پس مکداف شمشیر بکش: و لعنت  
بر آنکه اول فریاد زند: «دست بدار، بس است!»

ببردگان بیرون میروند ۱ - شیپورهای جنگ.  
هزیمت و صدای شیپورها. ملکم، سیوارد پیر،  
راس، سرداران و سربازان با آوازی مدها و درفشها  
بهرون می‌آیند

## ملکم

کاش دوستانی که از دست رفته‌اند زنده و سالم بدینجا میرسیدند.

## سیوارد

مرکشان ناگزیر بود؛ با اینهمه، وقتی آنانرا که زنده مانده‌اند،  
می‌بینیم درمی‌یابیم که چنین روز بزرگی را از آن بی‌جنگ آورده‌ایم.

## ملکم

پسر شریف شما را از دست دادیم.

## راس

سردار بزرگ، پسر شه. چون سربازی دین خویش، رخت فقط  
تا هنگامی زیست که بعرضه‌ردی پی برد: همینکه سجدتس بره‌ردی

۱ - کلارندن Clarendon غنیمت د که شد - پسر در هم - ...

از این پس آمده است محمول می‌دارد مترادف بر ... شده و فو ...  
He is a lad but till he was a man ...

یعنی هنگامیکه - به روزه کودکی و وجود ...  
پیرن بدت

او گواهی داد، در موضعی که بی قصد باز گشت پیکار میکرد، مردانه جان سپرد.

### سیوارد

پس فرزندم جان سپرده است؟

### راس

آری، و پیکر بیجانش را از عرصه کارزار برداشتند. اندوه شما نباید با شایستگی و قدر او همسنگی کند، زیرا در آنصورت هرگز پایان نخواهد یافت.

### سیوارد

آیا رویش زخم برداشته بود؟

### راس

آری، پیشانی‌اش.

### سیوارد

خوب، باشد که در زمره سربازان پروردگار آید! اگر باندازه موهای سرم فرزندم داشتم، هر کی یکوتر از این برایشان آرزو نمیکردم. بهتر که نفوس مرگش بدینگونه نواخته شده است.

### ملکم

بیش از این سزاوار اندوه است، و من سرشک خویش را نثارش خواهم کرد.

---

۱ - می‌خواهد 'از شجاعت فرزندش در وصف دشمن مطمئن شود، زیرا 'اگر رویش زخم برداشته، یعنی دهه مرگ دشمن روی نگردانده است.

## سیوارد

سزاواریش از این نیست: میگویند با شایستگی جان سپرده و دین خویش را پرداخته است. خدا یار او باشد! - هرگز تسلی بدینجا راه نخواهد یافت.

مکداف سرمکیت رابدهست دارد و ماژمگرده.

## مکداف

سلام بر تو شهریار، زیرا اینک تو پادشاهی : بین سر ملعون غاصب  
بر کجا فرشته شده<sup>۲</sup> جهان آزاد شد؛ تو در میان گورهای شاهواری می بینم  
که در دل خویش مرا می ستایند؛ باشد که صدای رسای آنان بآوای من  
پیوندد: درود بر تو، پادشاه اسکانند!

هغه

درود بر تو یادشاه اسکاکنند!

صدای شیپور

ملک

نمیگذاریم پادشاه محبت‌های شما و پرداخت اجری که بر عهد ما دارید، چندان دیر بکشد. سرداران و خویشان من از این پس از شما باشید، نخستین کسی باشید که در اسکاند. بین لقب سر فرزند میشوید. آنچه میماند و باید بتدریج بکار بسته شود اینست که دوسه ماه از چنگ حکومتی ستمکار و نیز چشمه لریخند و سرزمین‌های دوردست باشد.

۱۔ بتوں حود نہ ہو۔

۲۔ (مکتوبہ) حضرت مولانا صاحب دہلی سے مولانا صاحب دہلی کے

[illegible]

۳ - Earl : کہے کہ رحمت مرثیہ سے بہت Conte وید سے



برده‌اند، فرا خوانیم، وزیران سنگدل این جلاد مقتول و ملکه دوزخیش را که گویا بادست‌های ستمگرش بزندگی خویش پایان داده، کیفردهیم؛ همه این کارها و هر امر ضروری دیگری که بر عهده ما افتد، بعنایت پروردگار، بهنگام و درجای شایسته، بپایان خواهیم برد. بس یکباره سپاس بر جملگی و بر هر کسی باد که برای شرکت در جشن تاجگذاری خویش به «اسکون» دعوتش میکنیم.

صدای شیپورها — همه بیرون میروند

پایان

